

ماهنامه جلال نیاز اندیشه روز

این شماره: تصمیم‌گیری در تحولات آینده

شماره یازدهم :: بهمن ماه ۹۹
مهارت‌های انسانی و ارتباطی برای جهان در حال تحول





ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه روز

Brilliance Monthly

ماهنامه فرهنگی

آینده‌نگری فرهنگی

مهارت‌های نوین برای جهان در حال تحول

● مدیر مسئول: شهرزاد تولیت

● سردبیر: محسن فردرو

● با همکاری گروه نویسندگان - گروه کارشناسی دفتر آینده پژوهی

● امور اجرایی: مریم علاءالدینی

● هماهنگی: سارا فردرو

● طراحی و صفحه آرایی: محبوبه براهیمیان

● اطلاع رسانی: محمدرضا پیری - حسین قدمی

● نشانی پایگاه اینترنتی: Fekrvarzi@gmail.com

علاقتمندان می‌توانند مطالب، دیدگاه‌ها و آثار فرهنگی و هنری خود را برای
انتشار به آدرس Fekrvarzi@gmail.com ارسال نمایند

فهرست مطالب

۴	 سخن سردبیر
۵	 فرهنگ و آینده
۷	 آینده جهان (در افکار کارآفرینان)
۸	 اهداف محقق نشده جهانی
۱۰	 نظریه تصمیم‌گیری و علوم شناختی
۱۵	 نقد و تحلیل کتاب بیشعوری
۱۸	 چگونه محتوا را درک کنیم؟
۲۰	 خطاهای مشترک آدم‌ها در تصمیم‌گیری
۲۲	 نقش ادراک در ارتباطات - قسمت سوم
۲۴	 ازدواج سالم
۲۶	 معمای تجربه در مقابل حافظه
۳۱	 چطور می‌توانم خدمت‌رسانی کنم؟
۳۲	 ممکن است در آینده شاهد گونه بسیار متفاوتی از روان‌پزشکی باشیم
۳۴	 شانس زندگی خوب
۳۶	 شادی
۳۸	 هنر و خلاقیت در کودکان
۴۰	 چگونه با خواندن آثار ادبی توانایی اعمال ذهنی در کودکان افزایش می‌یابد؟
۴۱	 مروری بر تحولات فرهنگی چهار دهه اخیر
۴۹	 ولایت امیرالمومنین علی (سلام الله علیه)
۵۳	 رهبری انقلاب در مقایسه با مدینه فاضله فارابی
۵۶	 دوباره مثل گلی در بهار رویدی
۶۰	 فیلمنامه مجموعه داستانی حرکت در تاریکی
۶۵	 زمین گرد است

فهرست مطالب

بیست دلیل برای کتاب خوان شدن.....	۶۶
راههای موفقیت.....	۶۷
در لاک تنهایی.....	۶۹
یوگا از سنتی تا مدرن.....	۷۰
داستان شانس.....	۷۱
حامیان این شماره از ماهنامه.....	۷۲

The collage consists of 12 posters for the 'Jalal' (جلال) book fair, each with a unique theme and visual style. The posters are arranged in a grid-like fashion, showcasing various themes and settings, including libraries, bookstores, and outdoor book displays. Each poster features the title 'جلال' (Jalal) and 'روز کتابخانه' (Library Day) prominently displayed. The posters are arranged in a grid-like fashion, showcasing various themes and settings, including libraries, bookstores, and outdoor book displays.



فرهنگ و آینده

ها، فلسفه، حقوق، اندیشه‌ها و مسلک‌ها، و سایر مفاهیم انتزاعی، اطلاق می‌گردد که غالباً از طریق خط و زبان منتقل می‌شوند. فرهنگ مادی، مشتمل بر آلات و ادوات یعنی شکل‌ها و پدیده‌های ملموس و عینی است. میان فرهنگ معنوی و مادی جامعه، تأثیر و رابطه متقابل وجود دارد. از یک سو نظام ارزش‌های جامعه و علوم بر چگونگی رشد فرآورده‌های صنعتی اثر می‌گذارد و از سوی دیگری، شرایط و ساخت فرهنگ مادی نیز بر فرهنگ معنوی تأثیر می‌گذارد. مهمترین مجموعه فرهنگی که در واقع زیربنای تمام مجموعه‌ها نیز هست، دین و نظام دینی است. دین در عین اینکه جزء فرهنگ معنوی محسوب می‌شود، عامل تعیین کننده و بافت معنوی و مادی فرهنگی جامعه است. دین و ایدئولوژی، اخلاق، عقاید، جهان‌بینی، نظام سیاسی و اقتصادی به فرهنگ شکل می‌دهد. مجموعه‌های فرهنگی هر جامعه، یک واحد منسجم را بوجود می‌آورند که فرهنگ خاص آن جامعه است و دارای ویژگی‌هایی است که آن را از سایر فرهنگ‌ها جدا می‌سازد. این فرهنگ ویژه در هر جامعه را «مدل فرهنگی» یا «نگاره فرهنگی» می‌نامند. در یک نگاه کلی و فراگیر عوامل اساسی در فرآیند پیشرفت جوامع به چهار عامل بستگی دارد:

فرهنگ (باورها و ارزش‌ها)،

دانایی (آموزش و پژوهش)،

توانایی (فناوری، تجهیزات و سرمایه)

و ساختارها (ضوابط و قوانین)

هر چهار عامل در ارتباط نزدیک و در محدوده، مستقیم و غیرمستقیم با فرهنگ قرار دارد. می‌توان برای فرهنگ معنایی عام در نظر گرفت. بدین صورت که تمامی ابعاد

فرهنگ نگهدارنده و تداوم بخش زندگی اجتماعی است. زندگی اجتماعی، مبتنی بر ایجاد هماهنگی و نظم در رفتار افراد جامعه است و فرهنگ عامل اصلی ایجاد این نظم و هماهنگی است. اگر فرهنگ مشترکی وجود نداشته باشد و هر کس به دلخواه رفتار کند، جامعه دچار هرج و مرج و نابسامانی خواهد شد. فرهنگ تداوم بخش و انسجام دهنده ارزش‌های جامعه است. بدین ترتیب که افراد را به صورت یک مجموعه اجتماعی، متشکل نموده، موارث گذشته‌ها و دستاورد نسل‌های پیشین را به آنان می‌سپارد و موجب می‌شود که با وجود جابجایی نسل‌ها، شخصیت و هویت ویژه جامعه حفظ گردد.

فرهنگ را می‌توان از جهات گوناگون تقسیم کرد. بر مبنای مصادیق که به فرهنگ «مادی» و «معنوی» تقسیم می‌شود، دیگری بر مبنای شمول که به فرهنگ «عام» «خاص» و «خرده فرهنگ» تقسیم می‌گردد.

مقصود از فرهنگ مادی، تمام چیزهایی است که دارای وجود خارجی بوده و قابل لمس است مانند ساختمان، ابزار و آلات، مجسمه، تابلوی نقاشی و به طور کلی، تمام دستاوردهای تکنولوژیک، صنعت و فرآورده‌های صنعتی و نیز مجموع نهادها و وسایلی که نسل‌های پیشین برای آیندگان به جا می‌گذارند. تمام دستاوردهای مادی بشر، از قبیل صنایع، سدها و شبکه‌های توزیع برق، بناهای تاریخ، تکنیک‌های شهرسازی و ابزارهای کشاورزی که به وسیله نسل‌های متمدنی ساخته شده و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و هر نسل چیزی بر آن افزوده است، فرهنگ مادی جامعه را تشکیل می‌دهند. فرهنگ معنوی و یا فرهنگ غیرمادی به مجموع رسوم و عقاید، علوم و معارف، ارزش

مادی و معنوی جامعه را در بر گیرد. در این مفهوم، تمامی دستاوردهای بشر، از ابزار و فنون گرفته تا ارزش ها و آداب و رسوم در زمره عناصر فرهنگی قرار خواهند گرفت. در این صورت توسعه فرهنگی تمامی شئون زندگی بشر را شامل خواهد شد و توسعه در ابعاد دیگر جامعه ذیل توسعه فرهنگی قرار خواهند داشت. در چند دهه اخیر توجه به فرهنگ، در مسیر توسعه و دگرگونی های جوامع افزایش یافته است. کنفرانس جهانی سیاست های فرهنگی یونسکو عوامل فرهنگی موثر بر جریان توسعه را اینگونه معرفی نموده است:

- ۱ - سنت ها و باورها
- ۲ - حقوق بنیادی انسان ها
- ۳ - نظام های ارزشی
- ۴ - نحوه زندگی

در مدل مهندسی فرهنگ، فرهنگ از لایه های گوناگون تشکیل شده است و رسانه ها می توانند با ارائه اطلاعات در هر لایه جهت گیری و تغییرات مورد نظر را در آن بوجود آورند. جریانی که غرب آن را بکار گرفته و روش ها و شیوه های آن را می شناسد، لایه های مشترک فرهنگی همچون: لایه های نمادها، لایه های الگوی رفتاری و هنجارها، لایه ارزش ها، لایه فکر، بینش، جهان بینی و باور. برای شناخت فرهنگ باید الگوها و مدل ها را بشناسیم. فرهنگ به صورت الگو یا مدل ارائه می شود. الگوی شناختی ارائه می دهد و سپس الگوی رفتاری و برعکس. الگوها در واقع نقشه راه هستند. الگوهای رفتاری مانند: هنجارها. اگر الگوهای رفتاری دچار اشکال شود، دچار نابهنجاری می شود. فرد نمی داند چه راه و روش را انتخاب کند. اگر الگویی در جامعه رواج پیدا کند الگوهای شناختی جدید به وجود می آید و به فرهنگ جامعه وارد می شود. هدف گذاری یکی از کارهای اساسی فرهنگ است. وقتی هدف گذاری انجام شد باید مسیرها و راه و روش دستیابی به هدف مشخص شود. وقتی راه دستیابی به هدف مشخص نشده باشد و یا غلط باشد، دچار نابهنجاری می شویم. مدیریت فرهنگی به معنای هدف گذاری در جامعه است و مسیرها و راه و روش های دستیابی به هدف را مشخص می کنیم. (برخی متاسفانه فکر می کنند مدیریت فرهنگی یعنی ریاست بر فرهنگ جامعه). اگر راه روش ها مشخص نباشد جامعه خود به دنبال راه و روش می گردد و ممکن است نابهنجاری بوجود آید. در مدیریت فرهنگی روی الگوهای شناختی و رفتاری تمرکز می کند. فرهنگ با ساختارها گره خورده است. رسانه ها یکی از این ساختارها هستند که می تواند نقش مهمی در ایجاد فرهنگ داشته باشند. پارسونز مطرح می کند که افراد در جامعه دارای کنش متقابل هستند. بین افراد، گروه ها، جوامع و به طور کلی در جهان کنش وجود دارد و در هر محیط و وضعیت و موقعیت

که هستند این کنش متقابل وجود دارد. مفهومی که در این نوع نظریه ها وجود دارد، مفهوم نظم است. یعنی سیستم افراد و وضعیت ها بایستی به تعادل برسند. اگر بخواهیم فرهنگ را شناخته و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، باید تعارضات فرهنگی را بشناسیم. اولین قدم شناخت شکاف ها و تعارضات فرهنگی می باشد. فرهنگ از نیروی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برخوردار است. نیروهای اجتماعی و فرهنگی که از فرهنگ منشعب می گردند در واقع مرکب از افراد و عناصری هستند که دارای ارزش های مشترک و وجوه همسان دارند. برای سازماندهی نیروهای فرهنگی و اجتماعی مکانیسم هایی وجود دارد:

- ۱ - وجوه مشترک می یابند.
- ۲ - توانایی تصمیم گیری مشترک دارند.
- ۳ - اقدام به عمل می کنند.
- ۴ - سازماندهی خواهند یافت (کارها را بین هم تقسیم می کنند)
- ۵ - منابع مالی خواهند داشت.
- ۶ - نیروهایی خواهند داشت. (پیرو)

روشن است که فرهنگ قادر به از بین بردن کلی تعارضات اجتماعی نیست اما می تواند این تعارضات را کمتر کند. یکسان سازی فرهنگی معتقد است که همه جوامع باید یکسان شوند، اما عملاً این امر امکان پذیر نیست زیرا جوامع دارای اقوام مختلف با فرهنگ های متفاوت هستند. تکثر فرهنگی نیز معتقد است که جوامع متفاوت باشند و شبیه به یکدیگر نشوند، اما با فرهنگ جوامع دیگر نیز آشنا شوند و آن ها را احترام بگذارند. با وجود اینکه حوزه سیاسی از حوزه ی فرهنگ انتظار دارد که انسجام اجتماعی و ملی ایجاد کند اما نیروهای دیگری غیر از نیروهای فرهنگ نیز بر جامعه تاثیر می گذارند و موجب عدم انسجام و یا تفرق اجتماعی می گردند. جامعه شناسان و سیاستمداران معتقدند که فرهنگ مهمترین حوزه در جامعه است که موجب انسجام می گردد. فرهنگ می تواند دولت مرکزی و سرزمین مشترک را ترویج کند. فرهنگ هویت بخش است. الگوهای مشترک ایجاد می کند.

رفتارهای مشترک ایجاد می کند. یک مکانیسم راهنماست و جامعه را به سمت اهداف یکپارچه می نماید. توجه به ساختارها و لایه های فرهنگی و جریان و مسیر و فرایندهای فرهنگی در قالب الگوی ارائه شده از مهندسی فرهنگ، می تواند مدیریت فرهنگی جامعه را برای رسیدن به اهداف در توسعه فرهنگی آینده یاری نماید.

منبع: کتاب در جستجوی آینده، مؤسسه مطالعات توسعه فرهنگی، دفتر آینده پژوهی رسانه های نوین، مه آسا، ۱۳۹۳

آینده جهان (در افکار کارآفرینان)



"دیتر زیچه"

مدیر عامل شرکت خودروسازی بنز در سخنرانی که داشت اعلام کرد، ۸۰ درصد رفت و آمدهای شهری در آینده حذف خواهد شد...

رقیبان ما شرکت های تولید خودرو نیستند بلکه شرکت هایی مثل اپل، گوگل و سیسکو هستند. در پنج تا ده سال آینده نرم افزار و اطلاعات همه صنایع را خواهد بلعید. شرکت خدماتی اوبر UBER که الان بزرگترین شرکت تاکسیرانی است صاحب یک ماشین هم نیست و فقط یک نرم افزار است!

هم اکنون شرکت ایرباس بزرگترین شرکت هتل داری جهان است بدون داشتن حتی یک هتل ملکی!

شرکت Watson با ارایه نرم افزار تشخیصی خود، با دقت صد در صد به کمک پزشکان در تشخیص انواع سرطان خواهد آمد. نرم افزارهای شبیه ساز ساختار DNA، شانس موفقیت در لقاح مصنوعی یا IVF را به ۹۹ درصد خواهند رساند. تا ۸۰ درصد از رفت و آمدهای شهری حذف خواهند شد و سیستم های اطلاعاتی جای آنها را خواهند گرفت ... بنابراین آلودگی هوا نداریم، تصادف به حداقل خواهد رسید و وقت بیشتری برای تفریح خواهیم داشت به دو دلیل شرکت های بیمه به لبه ورشکستگی خواهند رسید، اول بخاطر کاهش فعالیت های فیزیکی بخصوص در حمل و نقل و دوم پیش بینی بسیار دقیق سیستم های هوش مصنوعی از آینده، نیاز ما به بیمه را کمتر خواهد کرد.

کشاورزی بدون خاک و مبتنی بر اطلاعات با بهره وری ۹۹ درصدی در مصرف آب، جای کشاورزی سنتی را خواهد گرفت. پول جای خود را به اطلاعات یا پول دیجیتالی می دهد، پول دیجیتالی نقش پشتوانه ارز را در جهان بازی خواهد کرد. شاید بتوان گفت تنها کسب و کار فیزیکی که در آینده رشد خواهد کرد، گردشگری است.

انسان ها کارهای خود را به سیستم های اطلاعاتی واگذار خواهند کرد و تفریح را برای خود نگه خواهند داشت. برای وکلای جوان دیگر کار پیدا نمی شود چون به راحتی و با کمک شرکت IBM شما می توانید بادقت نود درصد راهنمایی حقوقی بشوید.

این مورد صنایع را در سال های آینده دچار مشکل خواهد کرد. فرزندان ما دیگر نیازی به گرفتن گواهینامه رانندگی نخواهند داشت و همینطور دیگر وجود پارکینگ ها بی معناست. چهره شهرهای آینده با این تغییرات عوض خواهد شد و اخبار

وحشتناک رانندگی را دیگر نخواهیم داشت. صنایع خودروسازی ورشکسته خواهند شد. شرکت های بیمه هم ضربه بزرگی خواهند خورد و بازار املاک و مستغلات ماهیت خود را از دست خواهند داد.

شهر ها، آلودگی صوتی کمتری خواهند داشت.

برق با کمک روش های نوین تولید ارزان خواهد شد.

مشکل آب حل خواهد شد چون عمدتاً به مصرف خوردن خواهد رسید.

بررسی سلامت افراد ارزان و می تواند از طریق موبایل بررسی شود.

چاپ سه بعدی بزودی و با سرعت تمام به خدمت طراحان صنعتی خواهد آمد و به

سادگی از طریق موبایل.

اگر می خواهید وارد دنیای جدید شوید ایده ی شما باید با موبایل ارتباط داشته باشد در غیر اینصورت باید آنرا فراموش کنید.

ایده هایی که برای قرن بیست طراحی شدند در قرن ۲۱ محکوم به شکست خواهند بود.

هفتاد تا هشتاد درصد شغل ها تا بیست سال آینده دیگر وجود نخواهند داشت.

شغل های جدید به وجود خواهند آمد ولی معلوم نیست در این مدت کوتاه مقدار آنها کافی باشد.

گوشت تهیه شده که جایگزین گوشت گاو و گوساله می شود نیاز جامعه را به گرانی تولید گوشت از بین می برد و همینطور ۳۰ درصد زمین های کشاورزی که برای تامین غذای دام مصرف می شود آزاد خواهد شد و در کنار آن شرکت های دانش بنیان حشراتی را به بازار خواهند آورد که پروتئین بیشتری را دارا خواهند بود که البته خیلی از مردم آنرا دوست ندارند.

هم اکنون یک اپلیکیشن بنام مودیز وجود دارد که احساس شما را نشان میدهد.

اپلیکیشن ها قادر خواهند بود از طریق آنالیز حالت های صورت بگویند که کلام گفته شده دروغ یا راست است! تصور کنید چه اتفاقی برای سیاستمداران خواهد افتاد!!

بیت کوین یک پول دیجیتال است که می تواند نقش پشتوانه ارز را در جهان را بازی کند.

طول عمر در حال افزایش است و به بالای صد سال خواهد رسید. هفتاد درصد مردم دارای موبایل خواهند بود و این بدان معناست که دسترسی به آموزش جهانی خواهند داشت، دسترسی رایگان به آموزش مجانی برای همه کودکان برقرار خواهد شد.

منبع: اقتصاد نوین



اهداف محقق نشده جهانی

با دانمارک که بالاترین عملکرد را دارد، شروع کنیم. و بله، خشنودم بگویم که دستیابی دانمارک به SDGها در ۲۰۳۰ پیش‌بینی می‌شود. شاید غافلگیرکننده نباشد. بگذارید به برخی از دیگر کشورهای ثروتمند دنیا نگاهی بیاندازیم، کشورهای ۷. درمی یابیم که آلمان و ژاپن به آنجا یا حوالی آن خواهند رسید. ولی کانادا، فرانسه، انگلستان و ایتالیا همگی در حال سقوط هستند. ایالات متحده؟ در مواردی عقب نشینی. الان، این یکجور اخبار نگران کننده است. ولی این‌ها ثروتمندترین کشورهای جهان‌اند، نه پرجمعیت‌ترین. بیایید به بزرگترین کشورهای جهان نگاهی بیاندازیم، آن‌ها که بیشترین تاثیر را خواه به SDGها دست بیاییم یا خیر خواهند گذاشت. کشورهایی در جهان با جمعیت بالاتر از ۱۰۰ میلیون، با دامنه‌ایی از چین تا اتیوپی. روسیه بعد چین و اندونزی. بعد برزیل، فیلیپین، و سپس یک قدم پایین‌تر هندوستان، بنگلادش، پاکستان، نیجریه، و سپس اتیوپی. پس هیچ کدام از این کشورها به SDGها نخواهند رسید. درواقع، با روندهای اخیر، ما به اهداف ۲۰۳۰ نخواهیم رسید مگر تا سال ۲۰۹۴. هرکشوری نیازمند به یک برنامه برای پیاده سازی SDGها و تحویل آن‌ها به شهروندانش است. کجا می‌توانیم به پیشرفت فرصت‌ها سرعت ببخشیم یا می‌توانیم روندهای منفی را معکوس کنیم. می‌خواهم درمورد چیزی که ما تغذیه و مراقبت‌های دارویی اولیه می‌نامیم صحبت کنم. این SDG۲ را برای عدم گرسنگی پوشش می‌دهد و نیازهای اولیه سلامت را با SDG۳، همچنین بارداری و زایمان و مرگ و میر کودکان، بیماری‌های عفونی و غیره... این حوزه‌ای است که بیشتر جهان ثروتمند با SDGها به آن می‌رسند. ... ما در جهانی زندگی می‌کنیم که بشدت دنبال این است که هیچ کس نباید از گرسنگی یا مالاریا یا اسهال بمیرد. اگر بتوانیم بر تلاش‌هایمان متمرکز شویم، منابع را تغییر دهیم، آرمانی‌های سیاسی را برانگیخته کنیم، تغییر مسیر ممکن می‌شود. ولی با تمرکزروی SDGهای قابل حل واقعاً ابتدایی، نباید تمام موضوع را فراموش کنیم. اهداف مجموعه‌ایی از شاخص‌های دست‌وپا گیرند، اهداف و نشانه‌ها، ولی آن‌ها همچنین شامل چالش حقیقت‌های جهان ما هستند. حقیقت اینکه SDGها توجه را بر روی این واقعیت

در سال ۲۰۱۵، رهبران جهان پیمانی بزرگ بستند، پیمانی که طی ۱۵ سال آینده، زندگی‌های میلیارد‌ها مردم بهتر می‌شود بدون اینکه کسی عقب بماند. آن پیمان اهداف توسعه پایدار است یا عبارتی SDGها. اگر الان درست حرکت نکنیم، برای رسیدن به آن اهداف شرایط سخت تر و سخت تر می‌شود. می‌خواهم از شاخص پیشرفت اجتماعی استفاده کنم. میزان کیفیت زندگی در کشورها. دامنه‌ای از نیازهای اولیه بقاء، غذا، آب، سرپناه، امنیت، از طریق بنیادهای تندرستی، تحصیلات، اطلاعات، سلامت و محیط زیست و فرصت‌ها، حقوق، آزادی انتخاب، مشروطیت و دستیابی به تحصیلات بالاتر. الان، شاخص پیشرفت اجتماعی مطابق SDGها بنظر نمی‌رسد، ولی اساساً، اندازه گیری مفهوم‌ها یکی هستند، ما ۵۱ شاخص داریم که از منابع معتبر برای اندازه گیری این مفهوم‌ها برگرفته شده‌اند. شاخص پیشرفت اجتماعی مقیاسی برای کیفیت زندگی است. ما به قابلیت دسترسی‌اش درون محدوده‌های محیط زیستی زمین نگاه نمی‌کنیم. برای آن کار ابزارهای دیگری نیاز است. پس چگونه ما بر مبنای SDGها عمل کنیم؟ من می‌خواهم SDGها را بر میزان صفر تا صد بگذارم. صفر بدترین امتیاز مطلق هر کدام از ۵۱ مقیاس است: پیشرفت اجتماعی مطلق، صفر. و بعد ۱۰۰ کمترین استاندارد مورد نیاز برای رسیدن به آن SDGها است. یک صد جایی است که می‌خواهیم در سال ۲۰۳۰ برسیم. در ۲۰۱۵، امتیاز جهانی در برابر SDGها ۶۹/۱ بود. برخی راه‌ها در آن مسیر است ولی راه خیلی طولانی در پیش است. حالا بگذارید تاکید کنم که این پیش بینی جهانی، که بر اساس اطلاعات از ۱۸۰ کشور است، جمعیت معیار است. پس چین میانگین بیشتری نسبت به کومور دارد؛ هندوستان میانگین بیشتری نسبت به ایسلند دارد. ولی می‌توانیم این موضوع را باز کنیم و ببینیم این کشورها چکار می‌کنند. و کشوری که امروزه در رسیدن به SDGها نزدیکتر است دانمارک است. کشوری که بیشترین راه را دارد جمهوری آفریقای مرکزی است. بقیه جایی در این بین هستند. پس چالش برای SDGها تلاش و زدودن تمام این نقاط و رسیدن به نقطه درست ۱۰۰ تا ۲۰۳۰ است. می‌توانیم به آنجا برسیم؟

های تجدید پذیر و افزایش بهره وری انرژی است.

۸۰ SDG: کار شایسته و رشد اقتصادی

یک هدف ترویج رشد اقتصادی پایدار، فراگیر و پایدار، اشتغال کامل و کار مناسب و شایسته برای همه است.

۹۰ SDG: صنعت، نوآوری و زیرساخت ها

ایجاد زیرساخت های مقاوم، ترویج صنعتی سازی فراگیر و پایدار و حمایت از نوآوری از دیگر اهداف سازمان ملل است.

۱۰۰ SDG: نابرابری کمتری دارد

این نابرابری در داخل و بین کشورها است و باید فرصتهای برابر را افزایش دهد. اینها شامل تقویت کشورهای در حال توسعه و یک سیاست مهاجرت به خوبی مدیریت و برنامه ریزی شده است.

۱۱۰ SDG: شهرها و اجتماعات پایدار

فضای مناسب برای زندگی، نوسازی زاعه ها و تهیه وسایل حمل و نقل عمومی از جمله برنامه هایی است که در اینجا ارائه می شود.

۱۲۰ SDG: الگوی مصرف و تولید مسئولیت پذیر

به عنوان مثال، تا زمان ۲۰۳۰، سازمان ملل می خواهد به مدیریت پایدار و استفاده کارآمد از منابع طبیعی دست یابد و به عنوان مثال ضایعات مواد غذایی را نصف کند.

۱۳۰ SDG: اقداماتی برای حفاظت از آب و هوا

حفاظت از آب و هوا باید در سیاست ها، استراتژی ها و برنامه های ملی ادغام شود. همچنین آموزش و حساسیت باید مطابق سازمان ملل تقویت شود.

۱۴۰ SDG: زندگی در زیر آب

حفظ و استفاده پایدار از اقیانوسها، دریاها و منابع دریایی برای توسعه پایدار در صدر این SDG است.

۱۵۰ SDG: زندگی در زمین

در زیر اهداف زیر ذکر شده است:

- محافظت، بازیابی و ترویج استفاده پایدار از اکوسیستم های زمینی
- جنگل های کشاورزی پایدار
- مبارزه با بیابان زایی،
- تخریب خاک و پایان معکوس و
- پایان دادن به از دست دادن تنوع زیستی

۱۶۰ SDG: صلح، عدالت و نهادهای قدرتمند

این شامل ارتقاء جوامع مسالمت آمیز و فراگیر برای توسعه پایدار، امکان دسترسی همه افراد به عدالت و ایجاد نهادهای مؤثر، پاسخگو و فراگیر در همه سطوح است.

۱۷۰ SDG: مشارکت برای دستیابی به اهداف

به عنوان مثال، اهداکنندگان ODA را ترغیب می کند که حداقل ۲۰ درصد از درآمد ناخالص ملی خود را به کشورهای حداقل توسعه یافته (LDC) اختصاص دهند.

که ما با بحران حقوق فردی و جامع مواجه هستیم می گذارند مثبت است. اگر آن را فراموش کنیم، اگر انتخاب کنیم که تلاش مضاعف خود را بر SDG هایی را که می توانیم حل کنیم، اگر سوی SDG سفارشی برویم و آسانترین SDG ها را برداریم، آن وقت در منظور SDG ها دچار خطا می شویم، اهداف را از دست خواهیم داد و در برآورده شدن وعده های SDG ها شکست خواهیم خورد.

Michael Green • Economist, social progress expert

توضیحات بیشتر:

به طور کلی، SDG ها باید به "دگرگونی جهان ما" منجر شوند: "ما دنیایی را می بینیم که عاری از فقر، گرسنگی، بیماری و نیاز است و در آن همه زندگی می تواند شکوفا شود"، در مورد توافق است. اما اهداف بسیار فراتر می روند و شامل حفاظت از محیط زیست و همچنین آموزش و برابری و همچنین اقتصاد پایدار و پایدار می شوند:

۱۰۰ SDG: فقر به هر شکلی که دارد و به همه جا ختم می شود

تا ۲۰۳۰، فقر شدید باید از بین برود. این، طبق تعریف فعلی، افرادی را تحت تأثیر قرار می دهد که باید کمتر از ۱,۲۵ دلار در روز کاری انجام دهند. نسبت فقر "در تمام ابعاد آن" باید نصف شود.

۲۰۰ SDG: گرسنگی ندارد

پایان دادن به گرسنگی، دستیابی به امنیت غذایی و تغذیه بهتر و ترویج کشاورزی پایدار از اولویت های اصلی SDG ۲ است.

۳۰۰ SDG: سلامت و رفاه

تضمین زندگی سالم برای همه افراد در هر سنی و ارتقاء بهزیستی آنها از اهداف اعلام شده سازمان ملل است. به عنوان مثال، مرگ و میر مادران و نوزادان باید کاهش یابد. همچنین تعداد کشته شدگان حوادث کاهش یافته است. کاهش سوءمصرف مواد مخدر از جمله مواردی است که در موارد زیربنایی تحریک شده است.

۴۰۰ SDG: آموزش با کیفیت بال

سازمان ملل با دستور کار خود، می خواهد آموزش های فراگیر، برابر و با کیفیت را در آینده تضمین کند و فرصت هایی را برای یادگیری مادام العمر برای همه فراهم کند.

۵۰۰ SDG: برابری جنسیتی

تبعیض علیه زنان و دختران می خواهد سازمان ملل را در سراسر جهان خاتمه دهد.

۶۰۰ SDG: آب تمیز و فاضلاب

تا زمان ۲۰۳۰، سازمان ملل می خواهد به همه ی جهانی دسترسی عادلانه و عادلانه به آب آشامیدنی تمیز و مقرون به صرفه دست یابد.

۷۰۰ SDG: انرژی مقرون به صرفه و تمیز

برای دستیابی به ۷۰۰ یکی از اهداف افزایش چشمگیر سهم انرژی



نظریه تصمیم گیری و علوم شناختی

دکتر امید میربهاء

مقدمه

در واقع سوالی که در این مقدمه باید لحاظ کنم این است که "این بار به این صورت بود اما دفعه ی بعد چه خواهد شد؟"

دفعه ی بعد ممکن است یک سال دیگر باشد، یا چند ماه دیگر باشد که ما باید فکر کنیم با همین کرونا چه باید کرد و یا ممکن است بحران بعدی باشد که یا به این شکل اتفاق می افتد یا به اشکال دیگری. به هر حال ما باید بتوانیم با این پیش بینی ها در جوامع خاص خودمان و در سطح بین المللی برای این مسائل بتوانیم پاسخی پیدا کنیم.

در مقاله قبل به وبای سیاه، طاعون و شیوع اینگونه بیماری ها در قرون قبل و خیلی پیش از امروز رسیدگی کردیم. امروز پس از یکسال از کرونا که تقریباً در سالگرد افشای آن هستیم مایل بودم در این مقدمه از رخدادهایی صحبت کنم که مربوط به کروناسست نه مربوط به قبل از آن؛ چرا که اتفاقاتی که در این مدت افتاده همه نویدی هستند برای آنچه که ممکن است دوباره در دهه ها و شاید سال های دیگر اتفاق بیافتد.

همه وقایعی که در ذیل به آن اشاره می کنم قابل توجه هستند از اینکه به ما اشاره هایی دارند از آنچه که جامعه ما الان دچار آن شده و ممکن است در سال های آینده نیز دوباره اتفاق بیافتد و می تواند نگران کننده باشد و در عین حال روزنه ای از امید هم برای مان داشته باشد.

اول از واقعه ای شروع می کنم که مرا بسیار تحت

تاثیر خودش قرار داده و فکر می کنم اتفاقی است که واقعاً می توانیم بگوییم در این دوره و زمانه جداً نوید دهنده ی آنچه که در آینده منتظر ماست می باشد. در کشوری به نام دانمارک که آوازه ی دموکراتیک بودن و متمدن بودن، پرمحبت و در عین حال سرد بودن دارد چهارمیلیون گاو وحشی را ظرف چند ساعت کشتار کردند و آنها را زیر خاک دفن کردند چرا که در این گاومیش های وحشی علائمی از جهش کرونا در این گاومیش های وحشی دیده شده بود.

در همان کشوری که ادعای دموکراتیک بودن و رسانه آزاد داشتن را دارد بدون اینکه اذهان عمومی متوجه بشوند به چه دلیلی این اتفاق افتاده و آیا این جهش از نوع جهش بریتانیایی بوده؟ یا آیا به گفته ی خودشان این ویروس می تواند در سطح پیام رسان ژنتیکی جهش پیدا کند و آیا فقط در سطح آنتن ها یا چنگک هایی که این ویروس نیاز دارد به داخل سلول برود جهش پیدا کرده؟ پس چرا با این بیرحمی چهارمیلیون گاومیش وحشی شمال اروپا را قتل عام کردند که بسیار هم در حال کمیاب شدن است؟

این جهش ها می توانست با جهش نیجریایی، آفریقایی جنوبی و بریتانیایی امروز خیلی متفاوت باشه، اگر هست پس دروغ های الان چیست؟ اگر نیست پس این قساوت قلب چه بود؟

و جالب است بدانید که الان دانمارکی ها با یک مشکل جدی روبه رو شده اند که آلودگی آب و زمین های شان است از بابت همین کشتاری که انجام داده اند و ترسی که دارند از اینکه این ویروس با جهشی که

نفر، ۶۷٪ ماسک می زدند و این افراد اظهار کرده اند که نمی ترسند و از بابت کرونا نگرانی ندارند و به واکسن نیز احتیاجی ندارند و در یک سوم باقیمانده اضطراب فوق العاده بالاست و درخواست واکسن دارند. صرفنظر از تمام بحث های عجیبی که در کشورهایی پیش آمده که سال ها مرغ آنها برای ما ایرانیان غاز بوده اند، در آمریکا که ثانیه هایی پیش در اخبار جهانی ثبت شد که رکورد مرگ و میر در یک روز را شکست و نزدیک به ۴۰۰۰ نفر مرگ و میر در ۲۴ ساعت رسید. حدود ۳۴۰۰۰۰ فوتی با تعداد آلوده شدگان بسیار بالا در این کشور یک در هزار کشته داده است. بحث هایی که در انتخابات پیرامون کرونا شد و ملاحظات حکمرانان این کشور که قصد داشتند دانشمندان اپیدمیولوژیست خود را اخراج کنند مانند آقای فوچی. تمام بیاناتی که پیرامون مسائل توطئه چرخید؛ حال چه توطئه چین بوده یا توطئه حزب دموکرات، به هر حال آنچه که به یک بحث متشنج پارونیا که به لحاظ روانکاو اجتماعی واقعاً قابل ملاحظه می باشد. باید ملاحظه کنیم که در دو نقطه ی دنیا کرونا به نظر دیگران آنچنان وحشتناک و توطئه آمیز نرسید. یکی در آسیای دور و اصطلاحاً آسیای زرد؛ کشورهایی مانند کره، ژاپن، چین، تایلند، ویتنام که سازمان بهداشت جهانی تایلند و ویتنام را در سطر کشورهای گذاشته که بدون داشتن امکانات پزشکی مجهز و بالا توانستند اپیدمی را مهار کنند و از حالت لجام گسیخته در بیاورد و تعداد مبتلایان و مرگ و میر بسیار پایینی دارند. در جای دیگر مثل آفریقا البته غیر از آفریقای جنوبی که این منطقه واقعاً از سایر نقاط قاره متمایز است و جایی است که بستر تبعیض نژادی و حکمرانی سفید پوستان هلندی و در عین حال در حال حاضر جامعه ای کاملاً پیچیده و متفاوتی از سایر کشورهای آفریقایی دارد.

در جاهای دیگری که طبیعت قوی است و انسان شاید هنوز به نوعی حس همبستگی با سایرین دارد و از یک رفتار جمعی و از یک انضباط اجتماعی تبعیت می کند اتفاقاتی از این دست که در دانمارک یا آمریکا یا حتی روسیه رخ داده

پیدا کرده نبود نشده باشه و از جای دیگری در غذا و خاک و آب آنها دوباره بروز کند و حتی در پی این هستند که این موجودات قتل عام شده را از زیر خاک بیورند و بسوزانند.

به چه دلیلی این واقعه در کنار وقایع دیگر شاید از همه نشانگرتر و نشان دهنده تر از عمق فاجعه ای باشد که در جامعه بشری نهفته است. به همین دلیل که انسانیت و جوامع بشری نه اینکه در بهره کشی از زیست، تمامی موجودات زنده و محیط زیست به جایی رسیده که می تواند موجودات زنده را سامان دهد و زنده نگه دارد بلکه یک جدایی قطعی و دائمی از طبیعت را ایجاد می کند. همان جدایی که بر مبنای تمام



مطالعات جدی خارج از مباحث توطئه و داستان های سیاسی متفق القول می گویند، هرچقدر بیشتر جنگل و موجودات زنده از بین برود، و هرچقدر گرم شدن اقلیم کره زمین ادامه پیدا کند و حیوانات وحشی از بین بروند و محیط زیست خود را از دست بدهند و در نزدیکی انسان ها و به عنوان طعمه انسان ها باشند در همان جاست که ویروس و جهش های مربوط به ویروس ها شکل می گیرد به احتمال خیلی زیاد باعث اصلی کرونا در ووهان بوده و نه لابراتواری.

و این نشان دهنده ی اینست که حاصل طبیعت کشی همین کروناست. از اینکه بگذریم به داده های دیگری برخورد می کنیم که در جای خود می توانند بسیار حائز اهمیت باشند. در آخرین مطالعاتی که در انگلستان به صورت رندوم انجام شده است به این نتیجه رسیدند که ماسک زدن در جامعه ی انگلستان خاصیت دیگری نیز داشته است که آن کاهش نگرانی و استرس بوده است و افراد آرام تر هستند و با آرامش بیشتری با مسائل برخورد می کنند. جالب است که در خصوص این افراد، از این ۱۱۰۰۰

بوده باشند و این همزمانی باعث می شود که خیلی از افراد به این سوال برسند که شاید این ویروس جهش های مختلفی در آینده داشته باشد و حتی غیرقابل کنترل بشود و واکنش های تولید شده موثر واقع نشوند. همین الان کشور فرانسه برای اواخر ماه ژانویه از کنترل خارج شدن مجدد شیوع کرونا را در نظر گرفته و پیش بینی می کند. فرانسه جزو اولین کشورهایی بود که اعلام کرد ویروس جهش یافته ی انگلستان در فرانسه هست و از ماه نوامبر هم بوده است.

سومین خبر که واقعاً جای فکر کردن داشت اینست که آقای منصف که مراکشی_بلژیکی و آمریکایی است و یک اپیدمولوگ هم می باشد به نوعی از طرف آقای ترامپ برگزیده شده برای اینکه برنامه ی مشخص هفت شرکت تولید کننده ی اصلی واکنش های غربی را زیر نظر داشته باشد و رئیس این برنامه می باشد و کل مسائلی که مربوط به کرونا می باشد را برای شخص آقای ترامپ در دنیا پی گیری کند. خیلی جالب است آقای منصف مصاحبه ای با "فرانسه ۲۴" داشت که من از اول تا آخر گوش کردم و بسیار برایم جالب بود. ایشان به دو سوال خبرنگار که خیلی مهم بود به دو شکلی پاسخ داده است که از الان روشن می کند آینده چیست.

از ایشان پرسیدند در جلسه ای که آقای ترامپ ترتیب داده است و قرار است همه ی شما را دعوت کند و در آن جلسه شرکت داشته باشید تا ایشان بتواند به جهان و آمریکا اعلام کند شرکت می کنید؟ آقای منصف در کمال صراحت پاسخ داد: "نه! من در آن جلسه شرکت نخواهم کرد و این را بدانید که من هیچ دل خوشی از این آقا ندارم و خط سیاسی من به هیچ عنوان با ایشان یکی نیست". جالب بود...

دوم از ایشان پرسیدند که مسائل مالی چه می شود؟ این یک عمل خیرانه بوده یا اینکه نه پس ذهن مباحث سرمایه گذاری و سود بری هم وجود دارد؟

جواب ایشان همچنان جالب بود و با همان صراحت به این شکل پاسخ داد "اگر این ویروس تا تابستان سال آینده یعنی ۲۰۲۱ میلادی، دوام پیدا کند و جهش های خیلی زیادی هم نداشته باشد و از بین هم نرود و ناپدید هم نشود، خب ما کاری کردیم که برای همه می توانسته مفید واقع شد. واکنش کارآمد عمل کرده و ویروس هم یک ویروس عادی بوده، بدون گرد و خاک و ریخت و پاش، تعداد قابل ملاحظه ای جهش داشته است و در بستر اجتماعی همچنان می چرخد و در این صورت ما موفق عمل کردیم و این واکنش هایی که تولید شده و بعد از این هم تولید می شود کار خود را عملاً انجام خواهد داد و از تغییر دائم و رشد غیر قابل کنترل ویروس جلوگیری می کند. البته ممکن است سناریوی دیگری هم باشد و اینکه این ویروس کاملاً ناپدید

است نمی بینیم. ارقام مربوط به مرگ و میر آلمان به هزار نفر در روز رسیده است. سوئد که این ماجرا را به شوخی گرفته بود الان تعداد نشست و برخاست ها را حداکثر تا ۶ نفر در نظر گرفته، جریمه های سنگینی هم قرار داده و فاصله گذاری اجتماعی، ماسک و قرنطینه و ... را اجباری کرده است و در نهایت به ضریب مرگ و میر می رسیم که در مورد کشور ما به آن هجمه وارد شد. ضریب مرگ و میر از یک و نیم تا سه برابر شده است. روسیه داوطلبانه اعلام کرده است که ضریب مرگ و میر آنها ۳ برابر می باشد. یعنی عملاً تعداد مرگ و میر را ضرب در سه می کنید و متوجه خواهید شد که تعداد مرگ و میر چقدر شده است. همین رقم در انگلستان طبق مطالعاتی که انجام شده است ۲ می باشد؛ یعنی تعداد مرگ و میر آنها دو برابر چیزی است که اعلام می کنند.

یک علت بسیار ساده برای این مسئله وجود دارد، سیستم درمان و بهداشت انگلستان. به این دلیل که در دهه های اخیر از دولتی به خصوصی رفته است در بیمارستان ها از کسانی که می میرند تست کرونا نمی گیرند و چه برسد به کسانی که در منازل مرده اند. تا همین حدود سه-چهار ماه پیش حتی مردگان و مرگ میر خود را در خانه های سالمندان هم محاسبه نمی کردند و ارقام اینها را به صورت جداگانه ارائه می دادند. در یک کشوری هم مثل آمریکا، میزان مرگ و میر آنها به این دلیل که سیستم بهداشت و درمان آنها و سیستم تامین اجتماعی شان برای کسانی که مال دار هستند و برای کسانی که مالی ندارند کاملاً جداگانه است. باز هم در آنجا ضمیر مرگ و میر حتماً بیشتر از چیزی است که ما متصور هستیم که گفته می شود در این کشور حدود ۲ می باشد.

در ایران با توجه به صحبت های رؤسای دانشگاه های علوم پزشکی و بیمارستان مسیح دانشور ضریب ما ۲ می باشد و از اول هم همین عدد بوده است بنابراین لزومی نداشته که مورد هجمه ی رسانه ای قرار بگیریم.

نهایتاً واکنشی که می خواهد توزیع شود با سه اتفاق روبه رو شده است که جالب می باشد. اتفاق اول در آلمان برای رساندن واکنش ها به محل توزیع و استفاده، ارتش را بسیج کرده اند به این خاطر که ملاحظه کردند که مافیای ایتالیایی-آلمانی در صدد ربودن کامیون های حامل واکنش هستند و به عنوان جنس قاچاق به آن نگاه می کنند.

دوم واکنش به محض قرار گرفتن در بازار و اینکه بخواهد مورد استفاده قرار بگیرد ویروس هایی با جهش های مختلف در نیجریا، در آفریقای جنوبی، در انگلستان رسماً به وجود آمدند و در دنیا پخش شدند و ما متوجه شدیم که اینها شاید مسبب تعداد زیادی مرگ و میر در جاهای مختلف دنیا هم ممکن است



نظریه تصمیم گیری و علوم شناختی

در حیطه ی حکمرانی تصمیماتی هستند که کمتر به رفتار اجتماعی و نظر همگان بستگی پیدا می کنند، به عنوان مثال اگر ما در یک شهر فرودگاه بسازیم یا ارتباطات راه آهن و جاده ای آن را تقویت کنیم بحث هایی هستند که شاید بیشتر به مباحث تخصصی و کارشناسی مرتبط باشد. یا در جایی از یک سرزمین سدی ساخته شود که یکی از برنامه های توسعه ای دولت را بتوانند انجام دهند. با این وجود بازهم در اینجا رفتارهای اجتماعی و نظر همگان یا تا حدودی و حداقل به صورت محلی شرط می باشد و ممکن است نادیده گرفتن آن کل برنامه ها را دچار مشکل نماید.

در مسئله ی کرونا این بحث بسیار مهمی است. نظر همگان و رفتارهای اجتماعی، تصمیمات و انتخابات عموم یک مبحث بسیار جدی است زیرا به صورت سراسری و گسترده مورد توجه و مخاطب قرار می گیرد. در مسائلی همچون کرونا ما نمی توانیم کل بار تصمیم گیری را یک طرف روی دوش دولت یا نظام سیاسی یا سیستم ها قرار دهیم؛ بخشی از بار نیز روی رفتارهای اجتماعی و نظر همگان و اشکال مختلف تصمیم گیری که در جامعه رواج دارد قرار دارد. اما در نظریه ی تصمیم گیری از ابزارها، فرضیه ها و مدل های رایج علوم شناختی استفاده می کند برای اینکه ببیند این مخاطب عمومی و این همگان چیست و به چه شکلی حرکت و تغییر می کند و زمانی که مخاطب قرار می گیرد چگونه پاسخ می دهد و مسائلی از این دست.

در پیشرفته ترین مطالعات علوم شناختی به خصوص آن بخش از علوم شناختی که با عصب شناسی یا در واقع علم شناخت فعالیت مغز توأم هست ما عموماً رفتارهای همگانی را در سه گروه مشخص خلاصه می کنیم. قدیمی ترین شکل رفتارهای همگانی رفتارهایی هستند که ما تحت عنوان رفتارهای فیزیکی-هیجانی آنها را نامگذاری کرده ایم. رفتارهای کمی پیشرفته تر و شاید رایج تر در جوامع پیشرفته تر نه به معنای امروزی کلمه بلکه به معنی تاریخی و شکل گیری تمدن ها، رفتارهایی هستند که ما تحت عنوان عاطفی-هیجانی می شناسیم و نهایتاً دسته سوم که این رفتارهایی را مدنظر می گیرد که واقعاً متعلق به جوامع مدرن امروزی هست.

مطالعات مختلف تحت عنوان به اصطلاح، رفتارهای همگانی اجتماعاً شکل گرفته یا تکامل یافته آنها را نامگذاری کرده اند. در اینجا بسیار مهم است که ما به این اشکال مختلف واکنش

شود. همینطور که بسیاری از بیماری ها و ویروس ها به وجود آمدند. بعد نیست و نابود شدند و برای ما هم سوال است که چطور این اتفاق می افتد؟ ولی به هر حال این در مورد بسیاری از ویروس ها مثل سارس قبلی که تا حدودی جدی بود و نیست شده است. ولی یک حالت سوم هم وجود دارد که در این صورت ما پول به دست خواهیم آورد؛ این ویروس مثل آنفولانزا در بافت بشری باقی بماند و جهش های پی در پی داشته باشد و ریشه کن نشود و کماکان هر سال در دوره های مختلف خطرناک واقع شود که در این صورت ما پول در خواهیم آورد و مدام باید این واکسن را به روز کنیم و بفروشیم تا افرادی که می خواهند از آن استفاده کنند و در جامعه بتوانند به رفاه قبل از کرونا برگردند."

یک نگاه خیرانه، در کنار نگاه سرمایه گذاری و سودآوری برای آینده. جا داشت این مقدمه به این مسائل بپردازد که ما بتوانیم تا حدود خیلی زیادی بفهمیم که جوامع چگونه با کرونا برخورد می کنند و نظام تصمیم گیری جهانی و در عین حال اجتماعی در بستر های مختلف فرهنگی و تمدن ها چگونه اتفاق می افتد. به خصوص نظریه تصمیم گیری می تواند بسیار مفید واقع شود و راه حل ها را به ما نشان دهد و شاید بتوانیم یک راه باریک را برای بشریت تعریف کنیم که بتواند از پیامد های فوق العاده خشنی که منتظر آن می باشد جلوگیری کند. بخصوص که برای خود بشر نیز مشکلاتی را ایجاد کرده است که پیامد های این مشکلات از جنس کرونا و مسائل دیگری است که احتمالاً در راه می باشد....در همین لحظات آخری که این مقدمه را می گفتم، سازمان بهداشت جهانی اعلام کرده که واکسن های موجود امکان ریشه کن کردن کرونا را ندارند.

های همگانی که تصمیمات ما را در بر می گیرد و به اینکه آیا با تصمیمات تصمیم گیران جامعه مخالفت یا همراهی می شود جهت می دهد خوب است که ما دسته بندی ها و سه گروه مختلف رفتارهای همگانی را بررسی کنیم. چون به نوعی این رفتارها همان تصمیم گیری ها و فرآیند تصمیم گیری های روزمره ی افراد جامعه می باشد و ما باید این را بهتر بشناسیم و با دقت بیشتری آن را بررسی کنیم.

در گروه اول از رفتارهای همگانی در ارتباط با تصمیم گیری، ما در واقع انواع تصمیم گیری مبتنی بر نگرانی، اضطراب، ترس، افسردگی، احساس عدم امنیت و حتی شاید خشم و احساس تهدید و این قبیل مسائل را می بینیم یا رفتارهای دیگری از جنس بخت آزمایی که ممکن است ما بیش از اندازه توان خود را ارزیابی کنیم و به صحنه های مخاطره آمیز ورود داشته باشیم و یا تکیه ی بیجا به قضا و قدر و در بحث هایی از این دست که چنین رفتارهایی از انواع تصمیم گیری از ده ها هزار سال پیش ما این موارد را می توانستیم رویت کنیم و چیزی نیست که از صحنه اجتماعی محو شده باشد و این ها رفتارهایی نیستند که بتوان گفت متعلق به دوره ی چهل تاریخی بوده و هم اینک هم این رفتارها در صحنه ی تصمیم گیری وجود دارند و رایج هستند و بسیاری از انسان ها بدون اینکه خیلی از سیستم های عقلی استفاده کنند یادر جهت توضیح و توجیه رفتارهای خودشان اقدام کنند واکنش آنها در تصمیم گیری ها از این دست هستند در واقع از جنس فیزیکی-هیجانی هستند و همانطور که قبل از این اشاره شد به این معنی که خیلی به طبیعت بدن و طبیعت بدوی زیستی نزدیک است و در عین حال هم با هیجان و برخوردهای هیجانی توأم می باشد.

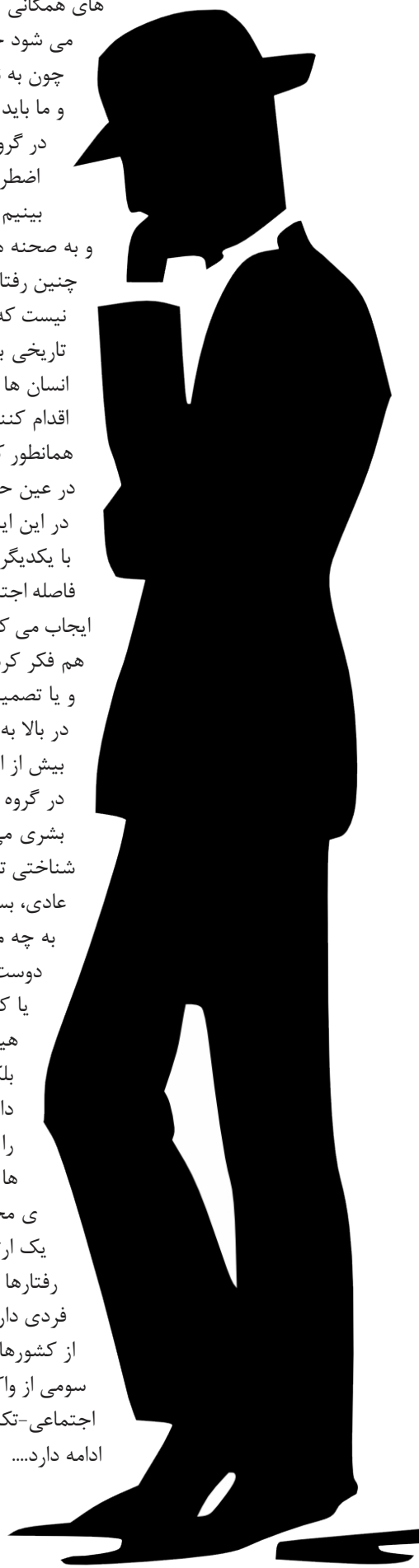
در این ایام کرونا در جوامع مختلف بسیار دیده شد که تعداد زیادی از افراد در جوامع در واکنش ها به قدری با یکدیگر متفاوت عمل کردند که به عنوان مثال در تصمیم به اینکه ماسک گذاشتن الزامی شود، یا در رعایت فاصله اجتماعی و یا تصمیم به اینکه مراسم ها و تجمعات کاهش پیدا کند و انواع و اقسام تصمیماتی که حکمرانی ایجاب می کرده که اتخاذ شود و واکنش های فیزیکی-هیجانی زیادی از این دست داشته ایم که بدون اینکه خیلی هم فکر کرده و درونی شده باشد افراد به مسافرت می روند فقط به این دلیل که دچار خشم و اعتراض هستند و یا تصمیم فردی می گیرند که شاید برای دیگری اتفاق بیافتد اما برای من اتفاقی نخواهد افتاد، یا رفتاری که در بالا به آن اشاره کردم مثل بخت آزمایی و اینکه من به بخت خودم، به توان فیزیکی خودم به شانس خودم بیش از اندازه اعتماد داشته باشم.

در گروه دوم که عاطفی-هیجانی نامگذاری شد بسیاری از تصمیماتی که به اصطلاح افراد مختلف در جوامع بشری می گیرند و در جوامعی که بسیار با یکدیگر متفاوت هستند و باز در اینجا تشابهی وجود دارد و علوم شناختی توانسته آن را تشخیص دهد و برملا کند اینست که در سراسر جهان در ایام کرونا خیلی بیشتر از مواقع عادی، بسیاری از تصمیمات از جنس عاطفی-هیجانی بوده است.

به چه معنی؟ به این معنی که ما خودمان تصمیم نمی گیریم و این تصمیم را واگذار کرده ایم به کسانی که دوست شان داریم، به آنها اعتقاد داریم، به آنها اعتماد داریم، دیگرانی که با ما می روند و می آیند دارند و یا کسانی که دوست نداریم اگر هم حرفی بزنند اصلاً انجام نمی دهیم. تصمیماتی صد در صد عاطفی-هیجانی که باعث این می شود که افراد نه بر اساس عقل خود یا تکیه بر عقل گرایی تصمیمی را بگیرند، بلکه بر مبنای اینکه بیشتر تصمیم دوستی را توضیح می دهند و توجیه می کنند، یا به آن فرد علاقه دارند بنابراین تصمیم او را قبول می کنند. یا اگر از رسانه ای خوش شان بیاید اگر آنها بگویند فلان کار را انجام دهید، انجام می دهند و اگر نگویند انجام نمی دهیم. یا در شبکه های اجتماعی و بعضی از گروه ها اگر با آنها هم عقیده باشند نسبت به چیزهایی که گفته شده هم گام می شوند. نه به عنوان هم عقیده ی محتوایی در خصوص کرونا، نه در اینجا هم یک بحث صد درصد عاطفی-هیجانی وجود دارد یعنی هم یک ارتباط عاطفی وجود دارد و هم یک هیجان زدگی و یک هیجان ذاتی در آن نهفته است.

رفتارها در تصمیم گیری، زمانی که مقداری پیچیده تر می شوند و در آنجا می بینیم که این تصمیم ها جنبه ی فردی دارد و در عین حال به صورت اجتماعی بروز کرده است مثلاً در خصوص انضباط اجتماعی که در بسیاری از کشورهای آسیای دور یا در اروپای شمالی دیده می شود، در این زمینه ها هم ما یک دسته ی سوم یا گروه سومی از واکنش های رفتاری در حوزه ی تصمیم گیری داریم که در واقع ما اینها را بیشتر تحت عنوان رفتارهای اجتماعی-تکامل یافته نامیده ایم و در زبان فرانسه به آن *Socialement Elabore* گفته می شود.

ادامه دارد....





نقد و تحلیل کتاب بیشعوری اثر خاویر کرمنت

حبیب محمدی، روانشناس

تقریباً چند سالی هست که کتابی وارد بازار کتاب کشورمان شده است به نام (بیشعوری) نوشته خاویر کرمنت پزشک آمریکایی که با استقبال قابل توجهی از سوی خوانندگان کتاب روبرو شده است.

هر چند تخصص آکادمیک نویسنده این کتاب در حوزه روانشناسی نیست اما به دلیل تجربه تلخ شخصی مولف و تاثیر مهم موضوع کتاب در زندگی شخصی اش باعث شده تا دست به تحقیق و نوشتن چنین کتابی بزند و به دلیل اهمیت همین موضوع در زندگی اغلب انسانها، باعث فروش بالای این کتاب شده است.

این کتاب بر این امر مدعیست که راهنمای عملی شناخت و درمان خطرناکترین بیماری تاریخ بشری هست که قطعاً این ادعای بزرگیست اما به چند دلیل مورد توجه مردم قرار گرفته است.

نخست شیوه نگارش و تبلیغات اکثر کتابهای روز نویسندگان آمریکایی به این شکل است که معمولاً موضوعی را با تکنیکهای مبالغه آمیز، مهمتر و موثرتر از آنچه که هست نشان میدهند و دوم به دلیل نداشتن تخصص آکادمیک و حرفه ای نویسنده کتاب در حوزه روانشناسی باعث شده که یکی از مولفه های موثر در رفتار را چنین بزرگ و مهم ببیند و بیان کند تا جایی که نام خطرناک ترین بیماری تاریخ بشریت را بر آن میگذارد. و سوم اینکه انتخاب کلمه (بیشعوری) بر کتاب باعث شده که این کتاب دارای محبوبیت زیادی شود چون اغلب ما انسانها گمان میکنیم که دیگران چون حرف ما را نمیفهمند، ما را درک نمیکنند، به ما توجه نمیکنند، به قوانین اجتماعی احترام نمیگذارند، به حقوق دیگران تجاوز میکنند پس اغلب آدمها بی شعور هستند.

و طبیعتاً خوانندگان کتاب گمان میکنند که با مطالعه این کتاب میتوانند علل بیشعوری دیگران را درک کنند و بفهمند که چرا دیگران این همه بیشعورند حال آنکه پس از مطالعه کتاب متوجه میشوند که برای رفع بیشعوری، نخست باید به بیشعوری خود و عدم درک دیگران اعتراف کنیم و این واقعیت را در رفتار خودمان بپذیریم تا بتوانیم با تغییر رفتار و نگرش خودمان به درمان بیشعوری عظیم جامعه انسانی کمک کنیم.

تا اینجا به صورت خلاصه به معرفی کتاب پرداختیم اما در اینجا می خواهیم به بررسی موضوع کتاب از دیدگاه روانشناسی بپردازم

طبق تعریف اغلب روانشناسان رشد، کودک پیش از اینکه توانایی تفکر انتزاعی داشته باشد و وارد مرحله اجتماعی شدن گردد دارای رفتار و بینشی خودمحورانه است که همه افراد و پیرامونش را در جهت رفع نیازهای فردی خویش می بینند و نمیتواند جهان را از دیدگاه دیگران درک کند و یا با دیگران همدلی ایجاد کند.

به این ترتیب این کودکان همیشه خود را محق نسبت به خواسته ها و امیالشان میدانند و توان ادراک متقابل را ندارند اما اگر کودک بتواند مراحل رشد شناختی و رفتاری اش در مسیر اجتماعی شدنش را به صورت طبیعی و سالم بگذراند به مرور در مراحل بعدی میتواند به حقوق دیگران احترام بگذارد و درکی متقابل از خواسته های خود و دیگران داشته باشد و به همین ترتیب مهارت هایی همچون همدلی، عزت نفس، تفکر نقاد، تفکر حل مسئله، روابط درون فردی و روابط بین فردی و غیره را بیاموزد تا به بلوغ شناختی و رفتاری مناسبی برسد، اما واقعیت امر اینست که به دلایل مختلف تربیتی و محیطی و آموزشی ناکارآمد و اشتباه اغلب انسانها مراحل رشد شناختی شان را به شکلی کارآمد و موثر پشت سر نمی گذارند و قاعدتا در بزرگسالی رفتارهایی با خودمحوری های کودکانه بروز میدهند که این امر باعث آسیب و مشکل در روابط بین فردی افراد میگردد و فرد در اشکال مختلف زندگی فردی، شغلی و اجتماعی اش دچار مشکل میشود.

اگر بخواهیم نیازهای انسان را از دو منظر مورد بررسی قرار دهیم میتوان گفت که نیازهای فیزیولوژیک یا جسمانی انسان نیاز به گرایش به لذت و راحتی

و همینطور نیاز به گریز از رنج و درد هست و نیاز روانی، ذهنی یا اصطلاحاً روحی انسان نیز نیاز به امنیت،

نیاز به توجه و نوازش

و همینطور نیاز به رشد و یادگیری است.

حال اگر کودکی در مراحل رشد اولیه خود در برطرف کردن این نیازها دچار افراط و تفریط شود یا به تعبیر روانشناسی دچار محرومیت یا فوران گردد طبیعتاً در بزرگسالی در پی ارضا نیازهای جسمانی و روانی خود به صورت افراطی خواهد بود.

در واقع علت اصلی رفتارهای خودمحورانه در بزرگسالی به تعبیری یا توجه زیاد به کودک است که باعث ایجاد انتظارات غیرواقعی از دیگران در ذهن کودک در بزرگسالی

میشود و یا به دلیل کمبود توجه به خواسته های کودک بوده که در بزرگسالی می خواهد با انجام رفتارهای خودمحورانه با مکانیزم هایی مثل بازگشت یا جبران به صورت ناهوشیار در پی جبران کم توجهی والدین خود برآید.

می توان گفت عدم توجه یا توجه افراطی به نیازهای کودکان و ایجاد انتظارات غیرواقعی در مراحل رشدی آنها، در بزرگسالی باعث ایجاد رفتارهای خودمحورانه و عدم همدلی و درک دیگران میشود که گاه موجب آزار و آسیب های مختلفی در زندگی فردی و اجتماعی شان میگردد. و همینطور نیاز به گریز از رنج و گرایش به راحتی و لذت جسمانی به این خودمحوری و عدم درک دیگران نیز دامن میزند و مجموع اینها باعث میشود که یک فرد فقط به دنبال رفع نیازهای خاص خود باشد و هیچ درک و همدلی نسبت به نیازهای دیگران نداشته باشد و به اصطلاح خاویر کرممنت تبدیل به یک فرد بیشعور گردد.

ضمناً از دیدگاه روان شناسی کسانی که دچار اختلالات روانی می شوند نیز رفتارهایی خودمحورانه دارند و یا به تعبیر خاویر کرممنت بیشعوری را از لحاظ کم و کیف به حد اعلا خود میرسانند، مانند خودشیفته ها که اوج خودمحوری کودکانه را از خود نشان میدهند و قادر به همدلی و همدردی با دیگران نیستند.

و نکته دوم اینکه نیاز روانی ما به امنیت و توجه باعث متورم شدن (من) ما در جامعه آشفته امروز شده است که دایم در تلاش و تقلا هستیم که داشته های بیشتر و بزرگتری را به نام خودمان کنیم تا اینگونه احساس امنیت و دوست داشته شدن و ارزشمند بودن کنیم. نداشتن عزت نفس، دوست داشته شدن های با قید و شرط از سوی والدین و جامعه، ارزش گذاری جمعی تحت تاثیر عصر سرمایه داری بر ارزشمند بودن منوط به داشتن داشته های عینی و بیرونی، همگی باعث خودمحوری، عدم همدلی و درک دیگران در اکثریت انسان های امروز شده است یا به تعبیر زیبای خاویر کرممنت دچار بیشعوری جمعی و همگانی شده ایم.

در مجموع این کتاب رفتار نابالغانه، کودکانه و خودمحورانه ی ما را ترسیم میکند و به زبان عامیانه و مردم پسند آن را شرح میدهد و نشان می دهد که اغلب ماها افرادی بیشعور هستیم نسبت به درک حقوق و نیازهای اطرافیان مان که فقط از لحاظ کم و کیف بیشعوری با هم متفاوت هستیم که همین امر هم باعث افزایش رنج و کاهش کیفیت روابط ما با دیگران و حتی خودمان شده است و نکته مهم اینکه این مشکل یا بیماری درمان نمی شود مگر با پذیرش بیشعوری خودمان و رفع این بیشعوری توسط خودمان.



و هرکدام سهم کوچکی از آن داریم بدانیم که ما محور عالم نیستیم و خوشبختی و خوشحالی ما منوط و مشروط به خوشحالی و خوشبختی اکثریت جامعه و موجودات است .

انسان بالغ ادراکی متعادل بر مبنای واقعیت خود و جامعه دارد و انتظاراتش از خود و دیگران به صورت متناسب و معقول است به گفته آلفرد آدلر روانشناس انسانگرا ، انسان نابالغ یا ناسالم یا فقط به فکر خود و رفع نیازها و منافع خویشتن است و یا دایم در حال رفع نیازهای دیگران است بدون کمترین توجهی به نیازهای شخصی خویش ، اما انسان بالغ یا سالم هم منافع و نیازهای خود را میبیند و برطرف میکند و هم به منافع و نیازهای دیگران توجه کافی دارد و متناسب با توان خود نیازهای دیگران را برآورده میکند . در واقع انسان بالغ مهارت و توان برآوردن نیازهای خود و دیگران را داراست و از همدلی و شناخت مناسبی نسبت به واقعیت نیازهای فردی خویشتن و انسانهای دیگر و طبیعت پیرامونش برخوردار است و معمولاً میتواند تعادل و تطابقی مناسب میان خواسته خود و دیگران ایجاد کند و همواره باعث رشد و رضایت خود و دیگران گردد شاید بتوان به تعبیر زیبای اروین د یالوم روانشناس اگزیستانسیسم اشاره کرد که میگوید ما با ارتباط داشتن با دیگر انسانها و موجودات است که انسان میشویم و بدون ارتباط با دیگران، انسان بودن ما هرگز بالفعل نمیشود . در تقابل و تعامل با دیگران طبیعتاً نیاز به درک حقوق و نیازهای دیگران داریم که قاعدتاً با خودمحوری و بیشعوری به این درک نخواهیم رسید و برای گذار از بیشعوری و داشتن رابطه هایی سالم و لذت بخش باید از خودمحوری های کودکانه عبور کنیم و مسئولیت انتخابها و واقعیت های زندگی مان را بپذیریم ..

کتاب بیشعوری خاویر کرمنت هر چند یک کتاب تخصصی روانشناسی نیست اما به نکته بسیار مهمی برای انسان خودمحور و درمانده امروز در این عصر آشفته می پردازد که مطالعه آن را به تمامی کسانی که به بهتر زیستن اهمیت می دهند پیشنهاد می کنم .

با وجود تخصصی نبودن و دقیق نبودن تشریح موضوعات و راهکارها در این کتاب می توان گفت که هدف این کتاب به صورت خلاصه اینست که ما موجوداتی خودخواه و خودمحوری شده ایم و نسبت به درک ، حقوق و نیازهای دیگران ناآگاه یا اصطلاحاً بیشعور شده ایم و همین امر باعث تضعیف روابط مان شده است و برای رفع این مشکل باید به جای توجه به بیشعوری و خودمحوری دیگران ، بیشعوری و خودمحوری خودمان را ببینیم و بپذیریم و برای کاهش این خودمحوری و بیشعوری در خودمان تلاش کنیم تا بتوانیم روابط سالم و سازنده ای بعد از این با خودمان و اطرافیان مان داشته باشیم که به نظرم این کتاب تا حدودی میتواند کتاب مفیدی برای تغییر رفتار به صورت کلی و سطحی باشد چون تغییر شخصیت و رفتار نیاز به تشخیص و سبب شناسی ریشه ای تر و درمانی اصولی و کاربردی دارد که قطعاً با مطالعه یک کتاب غیر تخصصی این تغییر به صورت بنیادین و پایدار امکان پذیر نیست.

در عصری که ارزش های نظام سرمایه داری بر نظام ارزشی اکثریت جوامع بشری تاثیر گذاشته و همینطور غلبه نگاه اومانیستی در این عصر باعث شده که همه بر این گمان باشیم که خود محور جهان و سرنوشت مان هستیم و با داشتن تعدادی دستاورد عینی و پرزرق و برق، انسانی بالارزش و موفق و خوشبخت هستیم ، اصلاً عجیب نیست که دچار چنین خودمحوری افراطی و بیشعوری همگانی شده ایم و طبیعتاً هر روز هم نسبت به درک یکدیگر بی تفاوت تر میشویم . برای گذار از بیشعوری به یک بلوغ رفتاری و شناختی نیاز داریم به یک سطح از شعور که بدانیم خوشبختی در داشتن داشته های بیشتر نیست بلکه در اقناع از داشته های فعلی مان و لذت بردن از فرایند رشد فردی و اجتماعی مان است ما نیاز به رشد مدنی و اجتماعی داریم تا بفهمیم که این جهان متعلق به تمام موجودات در آن است



چگونه محتوا را درک کنیم؟

فرض کنیم در یک سفر تحقیقاتی وارد شهری شویم که مردم در آن زندگی نمی کنند. ساختمان ها و اتومبیل ها و پارک ها و موسسات و فروشگاه های گوناگون وجود دارند اما بدلیل عدم حضور مردم در سکوت مطلق شهری به سر می برند. در این شهر چه چیزی وجود ندارد؟ آدم ها و تحرکات آنها، می توان گفت که این شهر مانند ظرفی است که از محتوا خالی است. محتوا در این شهر شامل همه تحرکات و فعالیت های هدفمند انسانی است که دیده و شنیده و ثبت می شود. همین تصور را در مورد شبکه های اجتماعی داشته باشید، محتوا در این شبکه ها کلیه تحرک ها و فعالیت های هدفمندی می شود که توسط کاربران بوجود می آید. شناخت محتوا در حوزه دانش های جدید در فضای مجازی قرار می گیرد. محتوا در فضای مجازی حاصل تحرک و فعالیت کاربران در موقعیت های اجتماعی است و در اثر روبرو شدن کاربران با رخ دادها و معنا بخشیدن به آن و حاصل دریافت ها و باورها و نظریه ها و اهداف و احساسات کاربران است. محتوا در این حوزه میتواند منطقی و دقیق و درست باشد و می تواند حاصل باورهای نادرست و معیوب و غیر دقیق باشد. مانند تحرکات و فعالیت های انسان ها در شهر که بخشی صحیح و بجا و بخشی نیز ناقص و نادرست است. گمانه زنی در مورد صحت و سقم محتوا

و کسب و کار و کسب درآمد بدون توجه به مسئولیت های انسانی فعالیت آنها را نشان دهد بتدریج مفهوم پزشک برای ما همراه با سوداگری برخی افراد تجلی می یابد. یا مقایسه فرمایید که مفهوم استاد در دانشگاه های ما چگونه در میان مردم تغییر کرده است. مفاهیم چارچوبی برای درک اطلاعات دریافتی و معنا بخشی به آنهاست و بر واقعیت های اطراف ما سایه افکنده است. مفاهیم اجزای تشکیل دهنده اندیشه هستند و ترکیب آنها انگاره های تازه ای را بوجود می آورد. شبکه های اجتماعی بدلیل فراهم آوردن موقعیت های ویژه، نقش موثری در فعال کردن مفاهیم و ایجاد برجستگی معنایی دارند. اهداف شبکه های اجتماعی بر فعال سازی مفاهیم و برجستگی و معنا بخشی آنها تاثیر می گذارد. اهداف جهت دهنده می توانند در رسیدن به یک نتیجه گیری خاص و یا سوء گیری یک قضاوت در ما اثر گذار باشند. ویژگی تاثیر گذار یک اثر هنری مانند یک تابلو نقاشی از طبیعت را تصور کنید. تاثیر شگرف یک اثر هنری به چه دلیلی روی میدهد. بدلیل معنا بخشی و برجسته سازی به مفاهیمی است که شما به سوی آن هدایت شده اید. و رسانیدن شما به نتیجه گیری در مورد یک احساس یا تمایل یا معرفت. زیبایی هنری میتواند عینی و ذهنی باشد. می تواند نتیجه هماهنگی روابط صوری و یا نتیجه ادراک کیفی ذهن مخاطب باشد. در هر دو صورت مفهومی به شما منتقل شده است و از آن نتیجه ای گرفته اید.

محتوا در رسانه های نوین نیز حاصل روابط صوری و عینی و نتیجه گیری ذهنی کاربران است. محتوا در فضای مجازی فرایند کشف مفاهیم توسط کاربران متعدد و متعامل است. مانند هنر نوعی شناخت از اجتماع و طبیعت است که با شناخت علمی شباهت ها و تفاوت هایی دارد. نقش مخاطب را در هنر و نقش کاربر را در شبکه اجتماعی نمی توانیم فراموش کنیم. مخاطب اثر هنری در لذت کشف اثر هنری و هنرمند سهیم می شود و به اندازه توانایی احساسی و ادراکی از اثر و تحلیل و نقد و نظر دیگر همراهان و هم گروه ها از اثر هنری بهره می گیرد. گفته اند آن چیزی که هنر را می سازد محتوا نیست بلکه چگونگی بیان محتوا و نحوه بیان و فعالیت هنرمند و مخاطب است. همه حرکات و فعالیت های اجتماعی افراد می تواند در رسانه های نوین بصورت محتوا درآید به شرطی که توانایی بیان و ارائه آن در شبکه تعاملی کاربران بوجود آید و بتواند به مفاهیم اجتماعی جهت دهد.

منبع : کتاب تولید محتوا در رسانه های نوین، دفتر آینده پژوهی رسانه های دیجیتال - موسسه مطالعات توسعه فرهنگی - ۱۳۹۲

در فضای مجازی امری طبیعی و روشن است و در فرایند تعامل کاربران با هم اصلاح و تکمیل می شود. برای نمونه در ویکیپدیا برخی متن ها تا دو هزار بار توسط کاربران مختلف ویرایش می شود و مورد اصلاح و بازنگری قرار می گیرد. محتوا در فضای مجازی جاری و مستمر و در فرایند ساخت و تحلیل و تکمیل قرار دارد. اثر محتوا به چگونگی بازنمایی آن بستگی دارد. چه بسا مطالب و متون و تصاویر و اصوات با ارزشی که بدلیل عدم بازنمایی مناسب مورد استقبال کاربران قرار نمی گیرند و بسیاری از محتواهای ضعیف و ناقصی که بصورت بیشمار مورد استقبال قرار گیرند. کانون تمرکز نحوه قضاوت افراد یا کاربران است و ممکن است به سوء گیری ها و خطاهای نظام مند نیز منجر شود. شناخت کاربران تحت تاثیر امیال و احساسات و پیش داوری هایی است که به قضاوت های اصیل و درستی منجر نمی شود و نتایج ناخواسته عمومی همراه دارد. در این شرایط چرا بایستی به محتوا در فضای مجازی توجه نمود؟ چون عدم توجه به آن می تواند ضررهای جبران ناپذیر اجتماعی داشته باشد. فرآیندهای فوق الذکر قبلا در اجتماع و رسانه ها وجود داشته است و اثرات نامطلوب برخی سوء گیری های رسانه ای را در افکار عمومی جهانیان شاهد بوده ایم اما این مهم اینک در حوزه رسانه های اجتماعی و نوین گسترش یافته و بیش از پیش تاثیر گذار شده است. امروزه ما برای درک جریان های اجتماعی به شبکه های اجتماعی وابسته شده ایم و بسیاری از مفاهیم مورد نیاز ما در زندگی روزمره توسط شبکه های اجتماعی معنا می شود و گسترش می یابد. بدین ترتیب درک ما از جهان به مفاهیمی تکیه دارد که در شبکه های اجتماعی تولید و باز نشر می شود و می تواند در داوری و قضاوت های ما پراثر باشد.

اولین نوع محتوا در فضای اجتماعی مفاهیم هستند. مفهوم را بازنمایی ذهنی یک مقوله تعریف کرده اند. بدون مفاهیم دنیای ما معنا ندارد. مفاهیم در هدایت توجه و تعبیر به ما کمک می نماید تا در طبقه بندی و برقراری ارتباط و استدلال و نتیجه گیری بهتر عمل کنیم. اشیاء و افراد و رفتارها در قالب مفاهیم در ذهن ما طبقه بندی می شوند. برای مثال مفهوم دانشجو، ازدواج، پزشک، مهندس، کتاب و نمونه های آن هر کدام در ذهن ما معانی یافته است که حاصل تجربه و موقعیت هایی است که در آن قرار گرفته ایم و یا برای ما شرح داده اند. ممکن است مفهوم هر یک از این مفاهیم در ذهن هر یک از ما متفاوت باشد اما در اثر ارتباط اجتماعی همه ما بتدریج بر یک مفهوم واحد از هر کدام بصورت نسبی توافق می کنیم. اگر در یک شبکه اجتماعی مثال های متعددی از پزشکان آورده شود که در امر ساختمان سازی و معماری

خطاهای مشترک آدم ها در تصمیم گیری

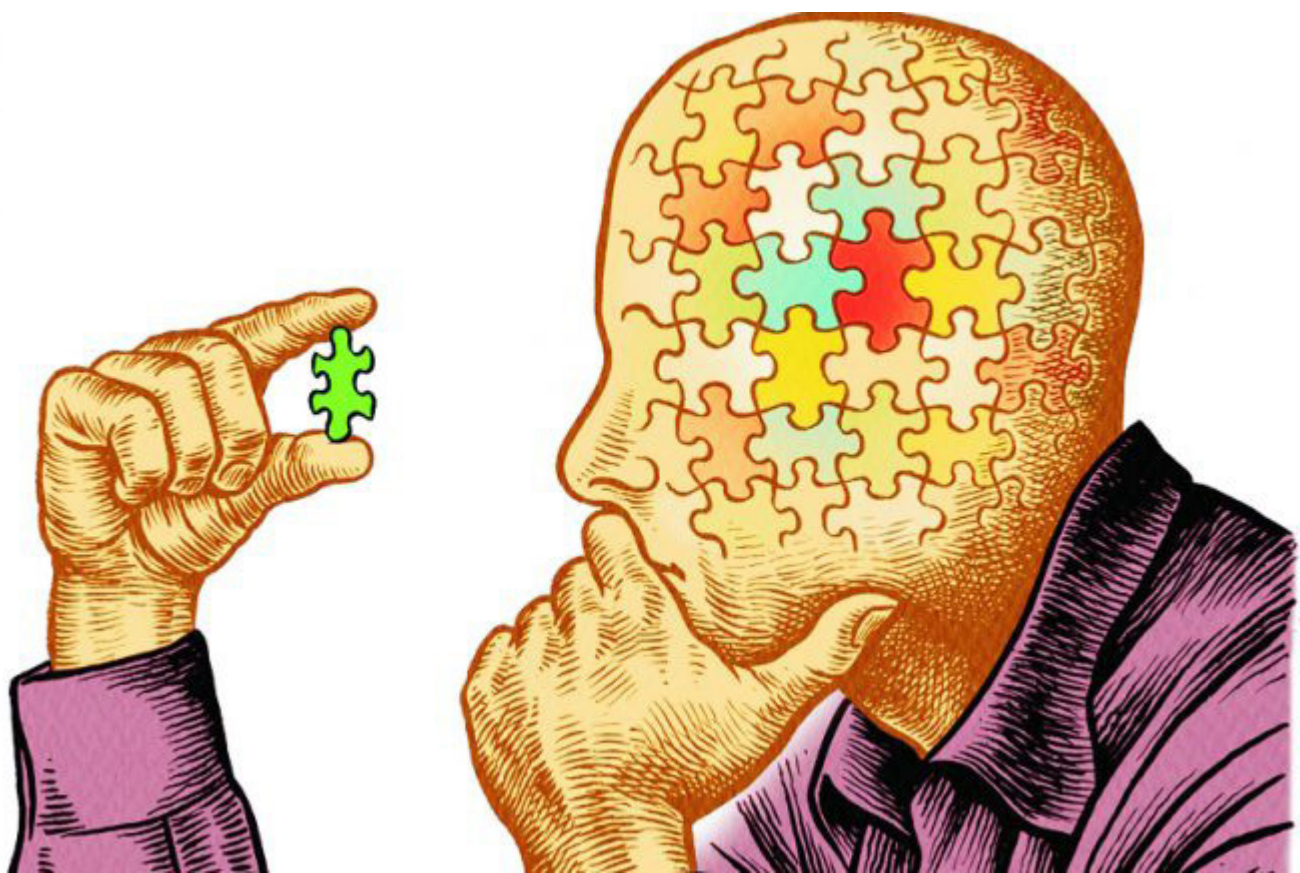
بسیاری از انسان ها وقتی با شکست ها و نا کامی های مختلف مواجه می شود ، وقتی احساس می کنند که شرایط شان به لحاظ مختلف مورد پسندشان نیست و انواع رنجش ها و حتی آسیب ها را به آنها تحمیل می کند ، وقتی متوجه می گردند که آنچه نصیب شان شده با آرزو ، خواست و تمایل شان همخوانی چندانی ندارد ، معمولاً اولین برداشتی که در ذهن شان شکل می گیرد این است که افرادی بدشانس و بد اقبال هستند که تقدیر خیلی خوبی برای آنها نوشته نشده است .

در واقع این رویکرد از یک سو با معرفی عامل شانس و تقدیر نا مناسب به عنوان عاملی اصلی بدبختی ها ، مشکلات و عدم مطلوبیت ها ، آنها را به شدت غمگین و ناراحت می کند ، چرا که راه امید را تا حدودی بر روی شان می بندد . اما از سوی دیگر به آنها کمک می کند تا از زیر بار مسئولیت اشتباهات ، خطاها و تنبلی ها و کوتاهی های خویش، شانه خالی کنند. از این رو بنده به جرأت به شما عزیزان می گویم انداختن گناه ناکامی ها به گردن شانس و تقدیر در واقع نوعی بی مسئولیتی و بی تعهدی نسبت به خویش است .

عزیزان من ، زندگی ما انسان ها ساخته و پرداخته عملکرد ها و اقدامات ماست . بنابراین وقتی شما عملکرد و اقدام نادرستی را از خود بروز می دهید ، باید منتظر بروز عواقب آن نیز باشید . اما اگر بخواهیم شفاف تر صحبت کنیم باید عرض کنم زندگی ما حاصل تمام تصمیمات و انتخاب هایی است که در زندگی صورت می دهیم . چرا که همین تصمیم ها در قابل عمل به اقدام و رفتار تبدیل می شوند و سرنوشت ما را می سازند .

اگر امروز از زندگی خود راضی نیستید ، یعنی تصمیمات درستی را در زندگی نگرفته اید و بدین واسطه با انتخاب راه های اشتباه خود را دچار مشکلات و ناکامی ها ی کرده اید . این نکته مهم را هم بدانید که آینده شما نیز به تصمیماتی که امروز و فردا می گیرید بستگی دارد . اگر به حقیقت مهم و سرنوشت ساز توجه نکنید که انتخاب های شما ، شرایط آینده شما را رقم می زند ، از این پس نیز مثل امروز باید خود را برای انواع ناکامی ها و شکست ها مواجه کنید .

شاید با خود می گوئید شرایط و محیطی که من در آن زندگی کرده ام خیلی مناسب و حمایت گر نبوده ، و گر نه من خیلی نقشی در این ناکامی ها و شکست ها نداشته ام . اما راستش دوستان این برداشت هم باز از روی بی مسئولیتی در ذهن تان بروز کرده



عمدتاً به فایده و مزیت هر تصمیم فکر می کنند. برای مثال یک مدیر اگر قرار باشد از تهران به تبریز برود، تنها به این فکر می کند که اگر با هواپیما برود، در کمترین زمان ممکن به مقصد خواهد رسید. در این میان از این نکته مهم غفلت می کند که تصمیم او هزینه ای نیز در بر دارد و آن قیمت بالای بلیط هواپیما نسبت به دیگر گزینه هاست. بدین شکل او از طریق غفلت کردن از هزینه های تصمیم خود ممکن است در دراز مدت با زیان های مالی شدیدی مواجه شود.

اما یادتان باشد که هزینه های یک تصمیم فقط هزینه های مالی نیست و گهگاه هزینه های معنوی و ذهنی یک تصمیم می توانند بسیار شدید تر از و خطرناک و مهم تر باشند. برای مثال فرض کنید شخصی برای رفتن به تبریز تصمیم بگیرد که از ماشین شخصی استفاده کند، فرض کنیم که او کمی هم آدم هوشمندی باشد و مثلاً با خود بگوید که اگر با ماشین خودم بروم، حدوداً ۲۰۰ هزار تومان هزینه بنزین می شود که نسبت به گزینه های دیگر منطقی است، اما او ممکن است هزینه معنوی _ذهنی این تصمیم یعنی خستگی شدید حاصل از رانندگی در مسیر طولانی تهران تا تبریز را نا دیده بگیرد.

بنابراین خیلی وقت ها تصمیماتی که می گیریم و صرفاً به منافع آنها دقت می کنیم، آنقدر هزینه و هزینه ساز هستند که وقتی با تبعات آنها مواجه می شویم ما را به این باور می رسانند که دستاورد های آنها ارزش آن همه زحمت، هزینه و مشکل حاصل از آنها را ندارد.

از جمله من به خوبی می دانم که متأسفانه بسیاری از شما جوانان امروز به مهاجرت به عنوان یک گزینه و انتخاب جدی در زندگی تان نگاه می کنید و بسیاری با تمرکز افراطی روی تبعات مثبت و فواید این انتخاب، به شدت خود را شیفته آن کرده اید. به طوری که حاضر هستید هر کاری را برای عملی کردن این تصمیم انجام دهید. غافل از اینکه، مهاجرت هزینه ها، ریسک و خطرات زیادی را نیز می تواند به دنبال داشته باشد که یکی از مهم ترین حساس ترین آنها دور شدن از خانواده و دوستان و از دست دادن روابط عاطفی است که می توانند سلامت روانی شما را تامین کنند و خلاء آنها نیز می تواند به صورت جدی تعادل روانی تان را به هم بریزد. مخالف یا موافق مهاجرت نیستیم، اما به شما عزیزان توصیه می کنم در ارتباط با هر تصمیمی از جمله، مهاجرت تنها به فواید و مزیت ها نگاه نکنید و به طرق مختلف مثل کمک گرفتن از یک فرد با تجربه تر یا متخصص، درباره هزینه ها، مشکلات و ریسک های آن نیز تحقیق کنید. بدین شکل شما می توانید از مسیر تصمیم گیری های صحیح، آینده بهتری را برای خود رقم بزنید.

محمد صابری :: منبع: هفته نامه جنوب

است. بروید زندگی انسان های موفق دنیا را بخوانید تا بدانید اغلب آنها چگونه در بدترین شرایط و در آزار دهنده ترین محیط ها، با آگاهی تصمیمات درستی گرفتند و راه هایی را انتخاب کردند که آنها را به آینده ای روشن رهنمون سازد.

اجازه دهید امروز رازی بزرگ را با شما عزیزان در میان بگذارم. بزرگترین مشکل انسان های نا موفق این است که در تصمیم گیری های خود اشتباهات فاحشی را مرتکب می شود و بدین واسطه به نتیجه گیری ها و انتخاب هایی می رسند که اصلاً از نظر منطق، هزینه و فایده و کارایی، شرایط مناسبی را ندارند. اجازه دهید چند مورد از این مهم ترین اشتباهات مرسوم و معمولی را نیز با هم مرور کنیم.

اولین مشکل مشترک اغلب آدم های ناموفق این است که در تصمیم گیری ها اطلاعات، شناخت و دانش ذهنی خود را بیش از حد جدی، مهم و قابل اتکا در نظر می گیرند و به جای آنکه مثلاً از طریق مطالعه و یا گرفتن مشورت، اطلاعات دقیق، روزآمد و کار آمدی را تهیه کنند، بر اساس اطلاعات ناقص و گهگاه اشتباه و خیالی تصمیم گیری می کنند، پر واضح است که وقتی اطلاعات اولیه یک تصمیم گیری غلط باشد، خروجی آن نیز تطابق چندانی با نیاز و خواست واقعی فرد نخواهد شد.

دومین مشکل بزرگ اغلب انسان های نا موفق این است که به شدت تحت تأثیر احساسات و عواطف خود تصمیم گیری می کنند و بدین واسطه خیلی وقت ها از راه منطق و استدلال خارج می شوند. بهترین مثال در این زمینه ازدواج است. تصمیمی که می تواند برای یک عمر فرد را دچار مشکلات جدی و رنجش آفرین کند. اغلب ما وقتی می خواهیم با شخصی ازدواج کنیم، به واسطه احساسات و هیجانات عشقی و مثلاً تحت تأثیر زیبایی و نوع گفتار فرد وی را برای ازدواج انتخاب می کنیم و از دیدن و بررسی مسایل و پدیده های مهمی مثل شخصیت فرد، خانواده او، خلیقات و روحیاتش، تطابق خواسته ها و آرزوهای مان با یکدیگر و بسیاری از مسائل مهم دیگر غافل می شویم. بعد وقتی ازدواج کردیم و تازه با مشکلات مواجه شویم، به جای آنکه بپذیریم در انتخاب مان اشتباه کرده ایم، گناه این ناکامی را گردن تقدیر می اندازیم.

سومین و شاید یکی از مهم ترین عوامل ناشناخته بروز تصمیم گیری های غلط که کمتر کسی به آن توجه می کند، مسأله هزینه و فایده یک تصمیم است. اجازه دهید کمی درباره مفهوم هزینه و فایده توضیح دهم. فرض کنید شما قصد دارید از تهران به تبریز بروید، برای این هدف سه چهار راه پیش پای شماست. رفتن با ماشین شخصی، استفاده از قطار، استفاده از هواپیما و یا انتخاب اتوبوس های بین شهری.

اغلب افراد وقتی در برابر یک تصمیم یا انتخاب قرار می گیرند،

ارتباط ممکن است بین انسان با انسان، انسان با ماشین و ماشین با ماشین باشد، می تواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد. بدیهی است وقتی صحبت از ادراک در میان باشد به طور معلوم جهت گیری به سمت ارتباطات انسانی است. به طور کلی ارتباطات انسانی می تواند به صورت میان فردی یا جمعی باشد. منظور از ارتباطات میان فردی، کنش متقابل بین دو نفر یا بیشتر است. ارتباط جمعی نیز به فرآیندی از ارتباط گفته می شود که در آن فرستنده (رسانه یا وسایل ارتباط جمعی) حوزه وسیعی از افراد را در وضعیت گیرنده در اختیار دارد. اما نوع دیگری از ارتباط نیز وجود دارد که به آن ارتباط درون فردی گفته می شود و از آن جا که این ارتباط به طور نهفته در تمام اشکال ارتباط وجود دارد، لذا در ابتدا، الویت پرداختن به آن ضروری می نماید.

ارتباط درون فردی یکی از مهمترین سطوح ارتباط است که بر کیفیت سایر ارتباطات انسانی نقش تعیین کننده ای دارد. ارتباط درون فردی یک داد و ستد ارتباطی است که درون فرد و با خود است. به بیانی دیگر، این ارتباط به نوعی حرف زدن با خود است. ارتباط درون فردی شامل رفتار، اعمال و نیات آگاهانه و غیر آگاهانه است. تفکر، محاسبه، یادآوری جنبه آگاهانه آن و تخیل، خواب و رویا نیز جنبه غیر آگاهانه آن می باشد (گیل و آدامز، ۱۳۸۴: ۲۴۴). در این ارتباط فرد با استفاده از نمادها و نشانه هایی که می شناسد منظور یا موضوع خود می شود. ارتباط درون فردی نه از آن حیث مهم است که انسان را در تعامل با خود و توانایی های خود قرار می دهد، بلکه از آن منظر که منجر به بهبود کارکردهای اجتماعی، ارتباطی و سازمانی فرد می شود نیز حائز اهمیت است (بلیک و هارولدسن، ۱۹۷۵: ۲۵).

در تمامی انواع ارتباط، می توان ردپای ارتباط درون فردی را مشاهده کرد. به عبارتی می توان گفت تمام انواع ارتباط تا حدی ارتباط درون فردی است. ارتباط درون فردی را می توان نوعی نگرش به خود تلقی کرد، نگرشی که هم در فرستنده و هم در گیرنده می توان مشاهده کرد. برلو قدرت تأثیرگذاری این نگرش را در یک فرآیند ارتباطی مهم ارزیابی می کند (برلو، ۱۹۶۰: ۴۵-۴۷). وقتی در یک ارتباط صحبت از ارتباط درون فردی است، فرستنده و گیرنده هر دو یک نفر هستند. برای مثال فرآیند رمزگذاری و رمزگشایی فردی که در تنهایی خود در انتظار دیدن یار است، نوعی از ارتباط درون فردی محسوب می شود (همان). البته در بحث ارتباطات جنبه ای از ارتباط درون فردی مورد توجه است که در آن فرد در غیاب افراد دیگر و با بهره بردن از اشارات درون



نقش ادراک در ارتباطات رویکرد ادراکی اشکال ارتباط

دکتر پرستو کشاورز
قسمت سوم

ارتباط جمعی را در تعداد زیاد و متنوع گیرنده گان، توزیع سریع پیام و مقرون به صرفه بودن فرآیند ارتباطی برای گیرنده گان بیان می کند (هید، ۱۹۷۲: ۱۰۵). واژه ارتباط جمعی همیشه در کنار وسایل ارتباط جمعی که همان رسانه ها باشند مطرح می شود. تعریفی که جانوویتس از ارتباط جمعی بیان می کند بر اساس قدرتی است که نهادها و سازمان ها در اختیار گروه های متخصص قرار می دهند تا به وسیله تکنولوژی ابزارهای ارتباطی (رادیو، تلویزیون، مطبوعات و غیره) به انتشار محتوای نمادین، در گستره ای وسیعی از مخاطبان بپردازند (مک کوایل و ویندال، ۱۹۸۷: ۴). بلیک معتقد است اگر چه ارتباط جمعی به تکنولوژی مدرن وابسته است ولیکن باید بین وسایل ارتباط جمعی و خود فرآیند ارتباط تفاوت قائل شد (بلیک و هارولدسن، ۱۹۷۵: ۳۴). در ارتباط جمعی انبوه وسیعی از افراد در یک زمان تحت تأثیر محرک های یکسانی قرار می گیرند. لذا افراد در مواجهه با نوعی تجربه اجتماعی قرار می گیرند که خارج از ارتباطات عادی آن ها می باشد. در این ارتباط بین فرستنده و گیرنده فاصله قابل توجهی می افتد. ارتباط جمعی روابط میان فردی را کاهش می دهد یا به طور کل از بین می برد. بلیک به نقل از هایمز هدف از ارتباط جمعی را جدا کردن افراد از محیط بومی و فرهنگی - اجتماعی آن ها می داند. ارتباطی که افق های زندگی را فراتر از قلمروی اجتماعی معمول می گستراند (همان، ۳۵).

سه تفاوت عمده میان ارتباط میان فردی و ارتباط جمعی وجود دارد. در ارتباط میان فردی ادراک فرد درگیری بیشتری با فرآیند ارتباطی دارد یا به عبارتی از "دستگاه های حسی بیشتری استفاده می کند" (اسمیت، ۱۳۷۹: ۱۲۰). این در حالی است که در ارتباط جمعی این ویژگی به حداقل میل می کند. همچنین در ارتباط میان فردی عامل بازخورد آنی و در لحظه اتفاق می افتد ولی در ارتباط جمعی این امکان میسر نیست یا با تأخیر اتفاق می افتد. نکته دیگری که در مقایسه با این دو نوع ارتباط می توان به آن اشاره کرد حجم بالای انواع پارازیت در ارتباط جمعی است. ماهیت پیچیده ارتباط جمعی خود به اندازه کافی می تواند محمل پارازیت های گوناگون باشد، حال به این جریان، پارازیت ساطع شده از وسایل ارتباطی (الکترونیکی) نیز اضافه می شود. در این جا این نکته قابل تأمل است که چرا با این حجم امکان تحریف و تخریب پیام در فرآیند ارتباط جمعی، هنوز این منبع ارسال پیام از مشروعیت بیشتری نسبت به سایر نهادهای ارتباطی برخوردار است؟ چه عاملی باعث اعتماد افراد به این نهاد ارتباطی می شود؟ شاید امکان رد گیری پیام تا منبع و یا آشنایی گیرنده گان با جهت گیری منابع خاص تولید پیام و یا شاید این تکثیر و تواتر یک پیام در مقیاس بالا است که به آن مشروعیت می بخشد.

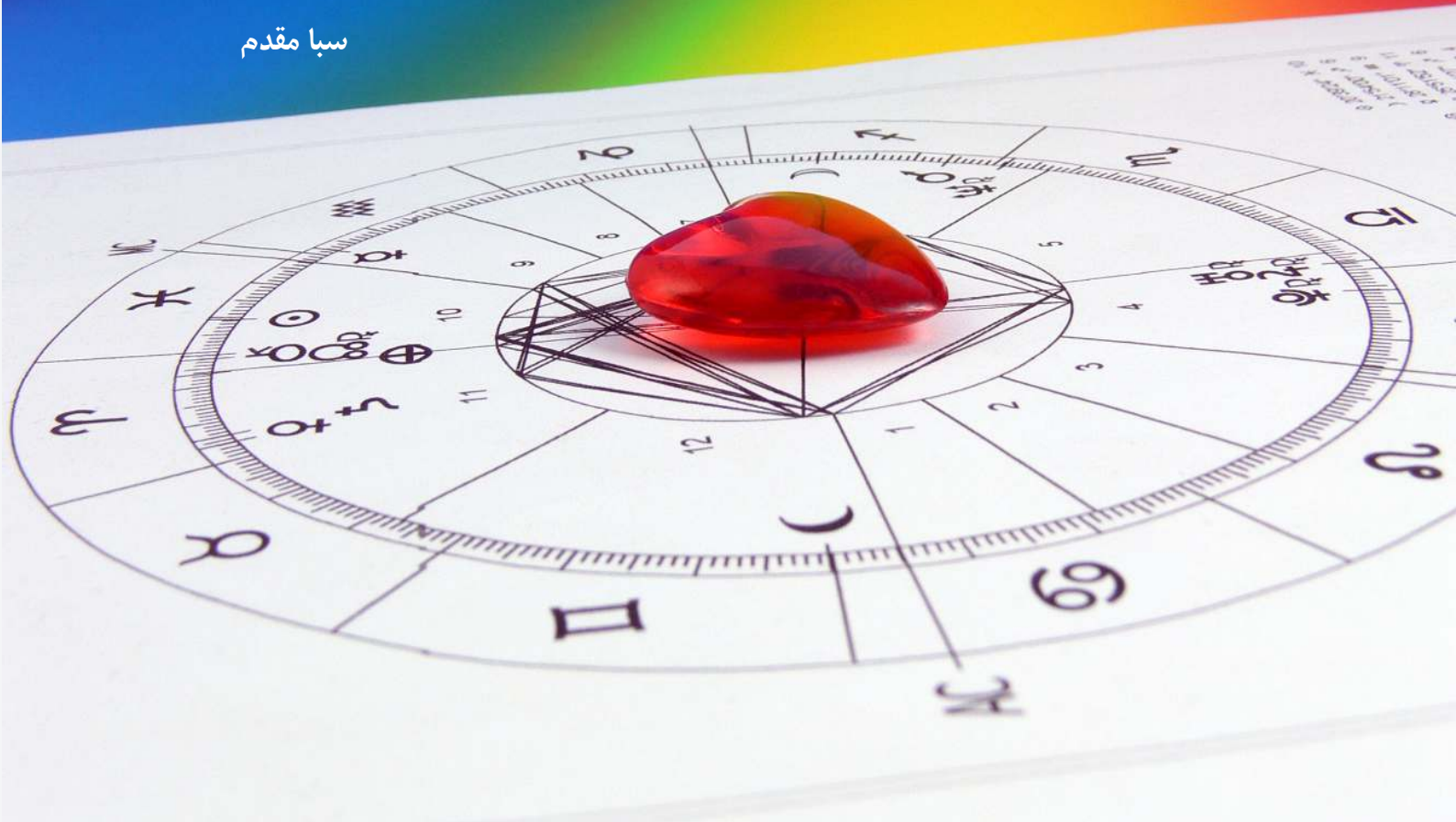
به عمل درک مبادرت می ورزد. در این وضعیت بستر ارتباط فقط محصور در یک فرد است که با محیط خویش در تعامل است. بلیک به نقل از بارنلاند موضع فردی را که در تعامل درونی با خود است را سود جو و در جهت مقاصد خود می بیند. از نظر وی فرد مذکور آن چه را که اندم های حسی او پذیرفته، درک می کند و نشانه ها را منطبق با جوهر شخصیت خود رمزگشایی و به یکدیگر پیوند می زند (همان). پیش تر گفته شد افراد با درک گزینشی به تفسیر محیط خود مبادرت می ورزند و این موضوع مهم مؤید این مطلب است که معانی موجود در هر ارتباطی همواره در معرض تعبیر شخصی فرد قرار می گیرد. درک گزینشی در حقیقت ریشه در ارتباط درونی فرد با محیط دارد. به بیانی دیگر ارتباط درون فردی هویت و جوهره فرد است که از طریق آن واقعیت دنیای خارج را تعدیل کرده و به دریافت جدیدی از آن نائل می شود. لازم به ذکر است که در متون دینی شهود، که یکی از ابزارهای ادراکی انسان است به منزله نوعی از ارتباط درون فردی محسوب می شود.

ارتباط میان فردی ارتباطی است میان دو نفر یا بیشتر. از آن جا که این ارتباط متوجه حضور فیزیکی افراد در مجاورت هم است، نقش حواس ادراکی در برقراری ارتباط اهمیت می یابد. در ارتباط میان فردی حداقل دو نفر یا بیشتر در مجموعه رویدادهای متوالی و تحت نظامی معین و متقابل بر یکدیگر تأثیر می گذارند. در چنین بافتی ادراک معلومی شکل می گیرد که بر اساس آن و معانی ایجاد شده پاسخ و واکنشی رخ می دهد (هارجی و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۱). بلیک ارتباط میان فردی را کنش دوگانه بین ارتباط گر و ارتباط گیر تعریف می کند. در این حالت ارتباط گیر با ایجاد انگیزه سعی بر تعدیل رفتار دیگر اشخاص دارد (بلیک و هارولدسن، ۱۹۷۵: ۲۵). ارتباط میان فردی بر اساس یک تعهد ادراکی - دریافتی عمل می کند. این تعهد موجب وابستگی متقابل ارتباطی بین کنش گران می شود. در این ارتباط طرفین رابطه اشاراتی را در پاسخ مستقیم به اشارات یکدیگر عرضه می کنند (همان). این کنش متقابل با ارسال پیام ها تا رسیدن به مقصود ادامه می یابد. رابطه میان فردی معمولاً از ساختار خاصی بهره مند نیست و ارتباط به شکل خودجوش و با قصد اجابت نیت آغاز می شود. اگر چه در برخی اوقات تنها قواعد خاصی بر تواتر، شکل یا محتوای پیام های میان فردی حاکم است (همان). همچنین در ارتباط میان فردی امکان بازخورد فوری و مستقیم فراهم است که همین عامل این ارتباط را هدفمند جلوه می دهد و نیروی محرکه ارتباط را افزایش می دهد. در نتیجه، تبادل مورد نظر در مسیر خاص خود معنا می یابد.

ارتباط جمعی عبارت است از انتقال اندیشه ها به انبوهی از افراد در یک زمان (استونزل، ۱۹۶۳: ۷۸۶). هید ویژگی های

ازدواج سالم عشق کافی نیست...

سبا مقدم



افراد به دلایل مختلفی تصمیم به ازدواج کردن می‌گیرند؛ به هدف تجربه دوست داشتن و دوست داشته شدن، به هدف تجربه احساس استقرار و در پی آن رشد و شکوفایی، تداوم نسل و پرورش فرزندان و یا حتی گریز از تنهایی و در عین حال واقعیت گریزناپذیر پیری.

امروزه، ما با ازدواج‌های آگاه‌تری، نسبت به قدیم، روبرو هستیم؛ بدین معنا که افراد زمان بیشتری به خود می‌دهند تا به چرایی ازدواج کردن فکر کنند. از طرفی دیگر به واسطه وجود منابع مطالعاتی بیشتر در زمینه روانشناسی، دیرتر شدن زمان ازدواج، داشتن تجارب ارتباطی گسترده‌تر پیش از ازدواج، افراد تا حدودی از نیازهای روحی و روانی خود و جنس مخالف شناخت دارند. ولی این طور به نظر می‌رسد که هنوز این عوامل، تضمین قدرتمندی برای سلامت و تداوم رابطه‌ها نمی‌باشند.

سوء تفاهات، مشاجرات، دلخوری‌ها از همان روز اول در رابطه، گریزناپذیر هستند. ولی آنچه گریز از آن محتمل به نظر می‌رسد، کهنه شدن این خشم‌ها و غصه‌ها و کینه‌هاست. شاید بتوان ادعا کرد یکی از مهم‌ترین عواملی که رابطه را از ریل طبیعی و سالم آن خارج می‌کند حل و فصل نشدن همین اختلافات ریز و درشت است. البته این توضیح در ابتدا ساده می‌نماید و پرواضح است که در عمل به این سادگی نیست.

پاسخ در چیست؟ شاید بتوان عوامل تاثیرگذار در این زمینه را در دو مورد خلاصه کرد:

۱- توانایی صحبت کردن افراد با یکدیگر و به طبع آن توانایی شنیدن دیگری:

شاید بسیاری از افراد بر این باورند که از مهارت صحبت کردن بالایی (در معنای کلی آن) برخوردارند ولی متأسفانه لزوماً این مهارت

با آن روبرو بوده و برایش آشنا و شناخته شده تر است؛ نحوه حل و فصل کردن مشکلات توسط والدین، چگونگی ارتباط برقرار کردن آنها با هم، احساساتشان نسبت به هم، نوع نگاه و رویکردشان به زندگی زناشویی و شاید از همه مهمتر میزان آگاهی و توانایی صحبت کردن پدر و مادر با خود و در کل با اعضای خانواده، خصوصاً در هنگام بروز احساسات منفی از جمله خشم و دلخوری و ...

آنچه فرد در کودکی با آن روبرو بوده لاجرم در روابط بعدی اش تکرار می شود (البته با درجه ای از تفاوت؛ هر چقدر فرد خودنگرتر و آموزش دیده تر و نتیجتاً آگاه تر باشد، میزان تفاوت عملکردش با والدینش بیشتر می شود). ولی خصوصاً در زمان های بحران و تجربه احساسات شدید و درگیری های جدی بین زن و شوهر، آنچه رایج است این است که افراد برای بیرون آمدن سریع از موقعیت دردناک، ناخودآگاه رجوع می کنند به آنچه قدیم تر دیده اند و باورهایی که درونی کرده اند و احساساتی که تجربه کرده اند و در پی آن، تعبیر و تفسیر تمام اتفاق های امروز با لنز دیروز و یا به عبارت دقیق تر فراقکن کردن گذشته به آنچه در حال، رخ داده است؛ گویی که مرز حال و گذشته گم می شود.

طبیعی است تمام این پیشنهادها، توانایی تغییر نگاهها و میل به آگاه تر شدن ها، پیش از آنکه خشم و دلخوری ها کهنه و طولانی و فرسایشی شوند، کارآمدی دارند و در غیر این صورت، این توصیه ها بسیار خوش بینانه و ناباورانه می نمایند.

و شاید در آخر ذکر چند نکته خالی از اهمیت نباشد؛

لازم است افراد با خود در عمل ازدواج شفاف باشند؛ اینکه به چه دلیل تصمیم به این کار می گیرند و چرا با این فرد به خصوص؟ چرا که ازدواج تغییر بزرگی است در زندگی و نمی توان منکر آن شد. انکار نکردن و پذیرفتن آن بدین معنی است که فرد آگاه باشد از این تغییر و ورودش به فاز و مرحله جدیدی از زندگی. به طور کلی برای پیش رفتن در زندگی، لازم است افراد بتوانند برای آنچه پشت سر گذاشتند و شاید تا حدودی برگشت ناپذیر است، سوگواری کنند! شاید این نوع نگاه در پذیرش فازهای جدید کمک کننده باشد.

البته لازم به ذکر است که هدف از ازدواج و میل به ماندن در آن می تواند سال به سال و دهه به دهه تغییر کند، در این شکی نیست ولی آنچه مهم است این است که دو طرف بتوانند حتی راجع به این تغییر با یکدیگر صحبت کنند، نظرات یکدیگر را بشنوند و به شور بگذارند. نهراسند از این تغییر که چه بسا تلاش کنند از آن زبانی مشترک بسازند.

در آخر؛ اینکه هیچ کس مسئول خوشبختی دیگری نیست، و یا شاید با این توضیحات درست تر باشد که بگوییم هر دو طرف، مسئول خوشبخت کردن خود، دیگری و ارتباطشان هستند، درست به یک اندازه و در این برابری حقوق امروزه شکی نیست.

در زمان مشاجره و بحث و بحران در رابطه به کمکشان نمی آید.

ابتدا لازم است فرد بتواند احساساتش را در مورد موضوعی که آزارش می دهد شناسایی کند، سپس بتواند آن احساس را در قالب کلمات گذاشته و اصل حرف، اصل درخواست و پیغامش را منتقل کند. درواقع لازم است بتواند منظورش را به گونه ای بیان کند که توسط طرف مقابل فهمیده شود! یعنی او خود، در اینکه منظورش آنگونه که مدنظرش است، توسط طرف مقابل درک شود، نقش مهمی دارد. به طوری که نه تنها گارد ایجاد نکند، که اتفاقاً در جلب همدلی موفق باشد؛ همزمان با توانایی بیان احساسات و افکار آنگونه که درست شنیده شوند، توانای مهم دیگری لازم است و آن، توانایی شنیدن در طرف مقابل است. گاهی یکی از طرفین نمی تواند روشن و واضح حرفش را بزند (شاید چون دسترسی به احساساتش ندارد و یا دقیق نمی داند چه می خواهد و یا حتی از ابراز آن ترس دارد) ولی طرف مقابل به واسطه مدت زمانی که در کنار او بوده و با شناختی که از روحيات او دارد می تواند از لابه لای حرف های او دغدغه اصلی اش را بشنود.

این دو مهارت - صحبت کردن از منظور اصلی و شنیدن پیغام نهفته در کلام - کار آسان و بدیهی نیست و مستلزم آموزش خاص و داشتن ابزارهایی در این زمینه است (کتاب های روانشناسی، زوج درمانگرها، کلاس های خودشناسی و ...) و صرف داشتن عشق، تجارب ارتباطی زیاد و یا شناخت اولیه از خود و دیگری، همچنان نمی توان انتظار داشت دینامیک موجود در روابط بین زوجین تغییر خاص و موثری داشته باشد.

۲- اهمیت نحوه تعاملات فرد در کودکی؛ تعامل پدر و مادر با هم و با دیگر اعضای خانواده:

منظور این است که چه فرد بخواهد و چه نخواهد، چه آگاه باشد و چه نباشد، لاجرم قدم در مسیری می گذارد که در طول عمرش



معمای تجربه در مقابل حافظه

دانیل کانمن • بنیانگذار اقتصاد رفتاری

موارد متفاوت استفاده می کنیم. من فکر می کنم یک معنی خاص وجود داشته باشد که ما بتوانیم خوشبختی را به آن محدود کنیم ولی، روی هم رفته، این چیز است که باید به آن تسلیم شویم و باید دیدگاه پیچیده تری در مورد اینکه "خوشبخت بودن" چیست اتخاذ کنیم. تله ی دوم قاطی کردن تجربه و تصور ما از خوشبختی است: این، فرق بین احساس خوشبختی کردن در زندگی روز مره و خوشبخت بودن در زندگی یا از زندگی خود راضی بودن است. و این دو، دو موضوع کاملاً متفاوتی هستند، ولی ملغمه ی از این دو بعنوان تعریف خوشبختی استفاده میشود. و سومین، اشتباه در تشخیص اهمیت است، متأسفانه ما نمی توانیم در مورد هیچ امری که خوشبخت بودن را تحت تاثیر قرار می دهد فکر کنیم بدون اینکه در تشخیص اهمیت آن دچار اشتباه شویم. منظورم این است که این یک تله شناختی واقعی است. هیچ راهی برای فرار از آن وجود ندارد.

حالا من می خواهم با یک مثال در درباره کسی شروع کنم که در جلسه پرسش و پاسخ بعد از یک از سخنرانی های من داستانی را تعریف کرد. داستانش این بود: او گفت که به یک

این روزها همه در مورد خوشبختی صحبت می کنند. من از کسی خواستم که تعداد کتاب هایی را که در پنج ساله گذشته منتشر شده اند و کلمه "خوشبختی" در عنوان آنها ذکر شده را بشمرد ولی تعداد آنقدر زیاد بود که آنها بعد از شماره ۴۰، از شمردن منصرف شدند. این روزها علاقه زیادی در مورد خوشبختی در میان محققان بوجود آمده است. کلاس های زیادی در مورد خوشبختی وجود دارد. همه می خواهند مردم را خوشبخت تر (شادتر) کنند. ولی علی رغم همه این تلاش ها تله ها ی شناختی مختلفی وجود دارد که ... تشخیص درست در مورد خوشبختی را تقریباً غیر ممکن میسازد.

و صحبت های امروز من بیشتر در مورد این تله ها ی شناختی خواهد بود. این هم برای مردم عادی که به خوشبختی خودشان فکر میکنند کاربرد دارد، و هم برای محققانی که در زمینه خوشبختی تحقیق می کنند، زیرا ما محققین هم به اندازه بقیه مشکل داریم. اولین این تله ها عدم تمایل به قبول پیچیدگی است. به نظر می رسد که کلمه خوشبختی کاربرد خود را از دست داده باشد زیرا ما از آن در خیلی از

بسیار بدتری از کولونوسکی نسبت به بیمار ب داشت. داستانهای این دو کولونوسکی با هم متفاوت بودند و از آنجایی که مهمترین قسمت داستان آخر آن می باشد هیچ کدام از این دو داستان الهام بخش یا خوب نیستند ولی یکی از آنها به طور مشخص... (خنده) ولی یکی از آنها به طور مشخص از دیگری بدتر است. در داستان بدتر بیشترین مقدار درد در آخر عمل اتفاق افتاد. این داستان بدی است. ما از کجا میدانیم؟ به خاطر اینکه ما از این بیماران هم بلا فاصله بعد از کولونوسکی، و هم چند وقت بعدتر پرسیدیم، "کل ماجرا چقدر بد بود؟" و عمل در حافظه بیمار الف بسیار بدتر از بیمار ب بود.

و این یک تناقض مستقیم است بین خود تجربه کننده و خود به یاد آورنده. از نقطه نظر خود تجربه کننده، به طور وضوح، به بیمار ب بدتر گذشت. حالا کاری که شما میتوانید برای بیمار الف انجام دهید، و ما این آزمایش بالینی را انجام داده ایم، که انجام شده، و کار هم می کند، شما میتوانید مدت زمان کولونوسکی بیمار الف را طولانی تر کنید، فقط با داخل نگاه داشتن لوله، بدون آنکه آن را خیلی تکان دهید. این باعث میشود که بیمار درد بکشد، ولی به مقدار کم و خیلی کمتر از قبل. و اگر این کار را برای چند دقیقه انجام دهید، شما باعث شده اید که خود تجربه کننده بیمار الف درد بیشتری بکشد، و خود به یاد آورنده بیمار الف تجربه بهتری داشته باشد، زیرا شما حالا به بیمار الف داستان بهتری در مورد تجربه خودش اعطا کرده اید. چه چیزی یک داستان را شکل می دهد؟ این هم در مورد داستان هایی که حافظه ما به ما تحویل میدهد صادق است، و هم در مورد داستان هایی که از خودمان در می آوریم. تغییرها یک داستان رو شکل میدهند، لحظه های مهم و پایان ها. پایان ها بسیار بسیار مهم هستند و در این داستان پایان آن مهمترین قسمت بود.

خود تجربه کننده بطور ممتد زندگی می کند. و یکی پس از دیگری لحظات را تجربه میکند. شما می رسید: این لحظات چه میشوند؟ جواب این سوال بسیار ساده است. آنها برای همیشه از دست می روند. منظور این است که بیشتر لحظات زندگی ما (در لحظه بودن) -- که من حسایش کردم -- از لحاظ روانشناسی گفته میشود تقریباً سه ثانیه طول می کشد. به این معنی که در یک طول عمر ۶۰۰ میلیون و در یک ماه حدود ۶۰۰،۰۰۰ از این لحظات وجود دارد. بیشتر آنها هیچ اثری از خود باقی نمی گذارند. خود به یاد آورنده به بیشتر آنها توجهی نمیکند. با این حال، شما احساس می کنید که این لحظات باید به حساب بیایند، و اینکه اتفاقاتی که در

سمفونی گوش می داده است موسیقی بسیار زیبا بوده ولی در آخر آهنگ، یک صدای دلخراش ضبط شده بود. و او با حالتی احساساتی اضافه کرد که، آن صدای دلخراش تمام تجربه او (لذت از موسیقی) را ضایع کرد. ولی واقعا این طور نبود. چیزی که ضایع شده بود خاطرات او از آن تجربه بود. او آن تجربه را داشته است. او ۲۰ دقیقه از آن موسیقی زیبا لذت برده است. ولی آن ۲۰ دقیقه به حساب نمی آید زیرا برای او فقط یک خاطره مانده بود؛ که آن هم ضایع شد، خاطره تنها چیز است که او می توانست برای خود نگاه دارد. چیزی که این داستان واقعا به ما می گوید، این است که ما به خودمان و بقیه به صورت دو "خود" فکر می کنیم. یک خود تجربه کننده، که در زمان حال زندگی می کند و زمان حال را می شناسد، قادر است که گذشته را دوباره زندگی کند، ولی اساساً فقط زمان حال را دارد. این "خود تجربه کننده" است وقتی پزشک سوال می کند که -- مثلاً می پرسد، "آیا وقتی من این نقطه را دست میزنم احساس درد میکنی؟" اما یک "خود به یاد آورنده" وجود دارد و خود به یاد آورنده آنیست که حسابها را نگاه می دارد و داستان زندگی ما را حفظ می کند این "خود به یاد آورنده" است وقتی پزشک ... می پرسد "اخیراً حالتون چطور بوده؟" یا "سفرتون به آلبانی چطور بود؟" یا چیزی شبیه آن. آنها دو هویت کاملاً متفاوت هستند، خود تجربه کننده و خود به یاد آورنده و اشتباه گرفتن این دو با هم بخشی از مشکل فهم خوشبختی است. خود به یاد آورنده داستان گوست. که با واکنش اولیه حافظه ما شروع می شود بلا فاصله شروع به کار می کند. ما لازم نیست که تصمیم به داستان گفتن بگیریم. حافظه ما برایمان داستان می گوید، یعنی، چیزهایی که ما از تجربیاتمان نگاه داشته ایم یک داستان است. بگذارید من با یک مثال شروع کنم. این یک تحقیق قدیمیست. اینها مریض های واقعی هستند که تحت یک عمل دردناک قرار گرفته اند. وارد جزیئات نمیشوم. این عمل این روزها دیگر دردناک نیست، ولی در سالهای ۱۹۹۰ که این تحقیق انجام می گرفت این عمل دردناک بود. از مریضها خواسته شده بود که مقدار درد خود را هر ۶۰ ثانیه اعلام کنند. و اینها این دو مریض هستند. و آنها نتایج ثبت شدهی آنهاست. از شما پرسیده میشود "کدام یک بیشتر درد کشید؟" و این سوال بسیار آسان نیست. به وضوح، مریض "ب" بیشتر درد کشید. عمل کولونوسکی او بیشتر طول کشید، به ازای هر دقیقه ای که بیمار "الف" درد داشت بیمار ب هم داشت و چه بسا بیشتر.

حالا سوال این است: "خود این بیماران فکر می کنند چقدر درد کشیده اند؟" تعجب آور این است که: بیمار الف خاطره



خود به یاد آورنده در کنار به یاد آوردن و بازگویی داستانها، کار دیگری هم دارد. در واقع او تصمیم گیرنده است. زیرا اگر بیماری داشته باشید که بر فرض مثال دو کولونوسکپی با دو جراح مختلف انجام داده باشد و بخواهد بین دو جراح یکی را انتخاب کند، در نتیجه آن که انتخاب می کند آنیست که خاطره کمتر بدی داشته است، و آن جراح نیست که انتخاب خواهد شد. خود تجربه کننده در این انتخاب نقشی ندارد. ما در واقع بین تجربه ها انتخاب نمی کنیم. ما بین خاطره تجربه ها انتخاب می کنیم. و حتی وقتی ما به آینده فکر می کنیم ما معمولاً به آینده به صورت تجربه ها فکر نمی کنیم. ما به آینده به صورت خاطراتی که انتظار داریم اتفاق بیفتند فکر می کنیم. شما می توانید به این موضوع، به صورت استبداد خود به یاد آورنده نگاه کنید، و شما می توانید تصور کنید که خود به یاد آورنده خود تجربه کننده را به دنبال خود در بین تجربه هایی که خود تجربه کننده به آنها احتیاجی ندارد می کشد.

من احساس می کنم که وقتی ما به تعطیلات می رویم و این غالباً اتفاق می افتد، که وقتی ما به تعطیلات می رویم، به مقدار زیادی، برای خوش خدمتی به خود به یاد آورنده است. به نظر من توجیه این موضوع کمی مشکل است. ما چقدر از خاطراتمان استفاده می کنیم؟ این یکی از توجیهاتی است که برای توضیح تسلط خود به یاد آورنده داده می شود. وقتی من به این موضوع فکر می کنم به یاد تعطیلاتی می افتم که ما چند سال پیش در قطب جنوب داشتیم، که یکی از بهترین تعطیلاتی بود که من تا به حال داشته ام و من به آن، نسبت به باقی تعطیلات بیشتر فکر می کنم. و من احتمالاً می توانم بگویم که خاطرات آن سفر سه هفته ای را، تقریباً به مدت ۲۵ دقیقه در چهار سال گذشته مرور کرده ام. اگر من لای پوشه را باز کرده بودم و ۶۰۰ عکس داخل آن را نگاه کرده بودم، احتمالاً یک ساعت دیگر هم مرور می کردم. حالا اون سه هفته است، و این تقریباً یک ساعت و نیم. به نظر می رسد که در اینجا یک تناقض وجود داشته باشد. حالا شاید من در این که اشتباهی کمی برای مرور خاطرات دارم افراطی

این لحظات تجربه می افتد زندگی ماست. اینها منابع محدودی هستند که ما در طول زندگی خود بر روی زمین آنها را مصرف می کنیم. و چگونه استفاده کردن آنها، بنظر مهم می رسد، ولی این داستانی نیست که خود به یاد آورنده برای ما نگاه می دارد.

پس ما یک خود به یاد آورنده داریم و یک خود تجربه کننده، و این دو کاملاً از هم متمایز هستند. بزرگترین تفاوت آنها در چگونگی اداره زمان است. از نقطه نظر خود تجربه کننده، وقتی شما به تعطیلات می روید، و هفته دوم با هفته اول تفاوت چندانی نداشته باشد، در نتیجه تعطیلات دو هفته ای دو برابر بهتر از تعطیلات یک هفته ایست. ولی خود به یاد آورنده کاملاً متفاوت عمل می کند. برای خود به یاد آورنده تعطیلات دو هفته ای فقط کمی از تعطیلات یک هفته ای بهتر است زیرا خاطرات جدیدی اضافه نمی شود. شما داستان را عوض نکرده اید. و بدین صورت، زمان در واقع متغیر اصلی است که خود به یاد آورنده را از خود تجربه کننده متمایز می سازد. زمان تاثیر مهمی روی این داستان ندارد.

باشم، ولی حتی اگر شما بیشتر از من مرور کنید، جای این سوال هست که، چرا ما این مقدار برای خاطرات بیشتر از تجربیات ارزش قائلیم؟
 من از شما می‌خواهم که به این آزمایش خیالی فکر کنید. تصور کنید که در تعطیلات بعدی شما در آخر تعطیلات تمام عکسهایی که گرفته اید از بین خواهند رفت، و شما یک داروی فراموشی خواهید گرفت در نتیجه هیچ چیزی را به خاطر نخواهید آورد. حالا باز با این شرایط شما همان تعطیلات را انتخاب می‌کنید؟ (خنده) اگر تعطیلات دیگری را انتخاب کنید، دو خود شما با هم درگیرند، و شما باید فکر کنید که بین آن دو چگونه می‌خواهید داوری کنید، و این موضوع خیلی هم واضح نیست زیرا، اگر از نظر زمان به قضیه نگاه کنید، به یک جواب میرسید و اگر از نظر خاطرات به قضیه نگاه کنید، ممکن است به جواب متفاوتی برسید. جواب به این سوال که ما چرا یک تعطیلات به خصوص را انتخاب می‌کنیم، ما را مجبور به انتخاب بین دو خود می‌کند.

دو خود ما تعریف متفاوتی از خوشبختی دارند. در واقع دو تعریف متفاوت برای خوشبختی وجود دارد که مربوط به هر یک از خودها می‌شود. شما می‌توانید برسید: خود تجربه کننده چقدر احساس خوشبختی می‌کند؟ بعد شما می‌توانید برسید: لحظات زندگی خود تجربه کننده چقدر شاد بوده است؟ شادی لحظات یک فرایند پیچیده است. ما چه احساساتی را می‌توانیم اندازه بگیریم؟ به هر حال، ما الان می‌توانیم ایده خوبی از میزان خوشبختی خود تجربه کننده در طول زمان داشته باشیم. اگر شما در مورد خوشبختی خود تجربه کننده برسید، موضوع متفاوت خواهد بود. موضوع دیگر این نیست که یک شخص چقدر خوش بخت زندگی می‌کند. بلکه این است که وقتی شخصی به زندگی خود فکر می‌کند چه مقدار از آن احساس رضایت می‌کند. مفاهیمی کاملاً متفاوت. هر کسی که تفاوت این دو مفهوم را درک نکند، تحقیق در باره خوش بختی را خراب خواهد کرد، و من به گروهی از دانشجویان خوش بخت تعلق دارم که برای مدت‌های طولانی تحقیقات در این زمینه را دقیقاً به همین دلیل خراب کرده اند.

تفاوت بین خوشبختی خود تجربه کننده و خوشبختی خود به یاد آورنده در سالهای اخیر در یافته شده است، و جدیداً سعی می‌شود که این دو به طور جداگانه ارزیابی شوند، سازمان گالوپ یک نظر سنجی جهانی دارد که در آن از نیم میلیون نفر پرسیده شده که نظرشان در مورد زندگی و تجربیاتشان چیست. تلاش‌های دیگری هم در این زمینه وجود داشته است. ما در سالهای اخیر درباره خوش بختی دو خود یاد گرفته ایم. مهمترین درس ما این بوده است که، این دو با هم کاملاً متفاوت هستند. اینکه شما بدانید یک نفر چه مقدار از زندگی خود به طور کلی رضایت دارد، چیزی را برای شما در باره اینکه این شخص در زندگی روز مره خود چقدر خوشحال است روشن نمی‌کند. و برعکس. فقط برای اینکه به شما ایده‌ای از میزان ارتباط بدهم، اینها با ضریب ۵ به هم ربط دارند. این بدین معناست که اگر شما با شخصی آشنا شوید، و به شما گفته شود که قد پدر او ۶ فوت است، شما چه میزان اطلاعات در مورد قد خود شخص خواهید داشت؟ خوب، شما مقداری در مورد قد او خواهید دانست، ولی ابهامات بسیاری وجود دارد. شما بدین میزان ابهام دارید. اگر به شما بگویم که شخصی به زندگی خود نمره هشت از ده داده است، شما ابهامات زیادی در

مورد میزان خوشحالی این شخص با خود تجربه کننده خود خواهید داشت. پس میزان ارتباط کم است.

ما مقداری در مورد اینکه چه چیزهایی خوشحالی ما را کنترل می‌کنند می‌دانیم. ما می‌دانیم که پول بسیار مهم است، هدف‌ها بسیار مهم هستند ما میدانیم که خوشبختی اساساً راضی بودن از کسانی که دوست داریم است، وقت گذراندن با کسانی که دوست داریم است. لذت‌های دیگری هم وجود دارند ولی این غالب تر است. در نتیجه اگر بخواهید خوشبختی هر دو خود را بهینه سازید، مجبور خواهید شد کارهای بسیار متفاوتی انجام دهید. نهایت حرف هایی که من اینجا گفته‌ام این است که ما نباید به خوش بختی به معنای خوش بودن فکر کنیم. این دو با هم کاملاً متفاوت هستند.

حالا، خیلی سریع، یکی دیگر از دلایلی که ما نمی‌توانیم به خوشبختی درست فکر کنیم این است که طوری که ما به زندگی فکر می‌کنیم و طوری که آن را واقعاً زندگی می‌کنیم متفاوت هستند. اگر شما این سوال آسان را بپرسید که مردم در کالیفرنیا چقدر خوشحال هستند، جواب درستی نخواهید گرفت. وقتی آن

این است که پول برای شما خوش بختی تجربه ای نمی خرد، ولی کمبود پول برای شما بد بختی می خرد، و ما می توانیم میزان این بد بختی را بسیار بسیار واضح اندازه گیری کنیم. در مورد خود دیگر، خود به یاد آورنده، داستان متفاوت است. هرچه در آمد شما بیشتر باشد شما راضی تر هستید. این در مورد احساسات صادق نیست.

کریس: ولی دنی، تمام تلاش آمریکایی ها برای زندگی، آزادی، و جستجوی خوشبختی است. اگر مردم این نتایج را جدی بگیرند، همه چیزهایی که به آن اعتقاد داریم، مثلا قوانین مالیاتی و غیره وارونه خواهند شد. آیا شانس وجود دارد که سیاستمداران، و کشور به طور کلی، این نتایج را جدی بگیرند، و سیاست گذاری را بر اساس آن انجام دهند؟ دانیل: به نظر من نقش تحقیقات در مورد خوشبختی در سیاست گذاری به رسمیت شناخته می شود. این موضوع در ایالت متحده کند خواهد بود، شکی در آن نیست، ولی در انگلیس در حال رخ دادن است، و در کشورهای دیگر در حال رخ دادن است. مردم دارند متوجه میشوند وقتی به سیاست گذاری فکر میکنند باید به خوش بختی فکر کنند. این مدتی طول خواهد کشید، بسیاری در مورد اینکه میخواهند خوشبختی تجربی و یا خوش بختی زندگی به طور کل را مورد تحقیق قرار دهند بحث خواهند کرد لازم است این بحثها بزودی انجام شوند. اینکه چطور خوشبختی را افزایش دهیم، بسته به اینکه چطور به خوشبختی فکر می کنید متفاوت خواهد بود، اینکه شما به خود به یاد آورنده فکر می کنید و یا به خود تجربه کننده فکر می کنید. به نظر من این در سالهای آینده بر روی سیاست گذاری تاثیر خواهد داشت. در ایالت متحده تلاشهایی انجام شده تا میزان خوشبختی تجربی مردم را اندازه بگیرند. این به نظر من در یکی دو دهه آینده بخشی از آمار ملی خواهد بود. کریس: به نظر می رسد که این موضوع یکی از موضوعات جالب بحث سیاست گذاری در چند سال آینده خواهد بود. از اینکه رشته اقتصاد رفتاری را ابداع کردید ممنونم. ممنون دنی کانمن.

Daniel Kahneman • Behavioral economics
founder

Widely regarded as the world's most influential living psychologist, Daniel Kahneman won the Nobel in Economics for his pioneering work in behavioral economics -- exploring the irrational ways we make decisions about risk.

سوال را می پرسید، فکر می کنید که مردم در کالیفرنیا باید خوشحال تر باشند، مثلا اگر شما در اهایو زندگی کنید. (خنده) اتفاقی که می افتاد این است که وقتی شما به زندگی در کالیفرنیا فکر می کنید، شما به تفاوت بین کالیفرنیا و جاهای دیگر فکر می کنید، این تفاوت مثلا آب و هوا است. در نهایت آب و هوا برای خود تجربه کننده خیلی اهمیتی ندارد و حتی برای خود به خاطر آورنده هم خیلی مهم نیست با این حال بر خوشحالی مردم تصمیم می گذارد. ولی حالا چون خود به خاطر آورنده در راس است، شما ممکن است - بعضی ها ممکن است به کالیفرنیا مهاجرت کنند. جالب است که دنبال کنیم تا ببینیم چه اتفاقی برای کسانی که برای خوش بخت تر شدن به کالیفرنیا مهاجرت می کنند خواهد افتاد. خود تجربه کننده آنها خوشحال تر نخواهد بود. خوب ما این را می دانیم. ولی یک چیز اتفاق خواهد افتاد. آنها فکر خواهند کرد که خوش بخت ترند، زیرا، وقتی به آن فکر می کنند، به یاد خواهند آورد که هوای اهایو چقدر وحشتناک بود. و احساس خواهند کرد که تصمیم درستی گرفته اند.

خیلی مشکل است که به خوش بودن درست فکر کنیم، امیدوارم که به شما این حس را داده باشم که این کار چقدر مشکل است. متشکرم. (تشویق)

کریس اندرسون: متشکرم. من یک سوال از شما دارم. بسیار متشکرم. وقتی ما تلفنی چند هفته پیش صحبت می کردیم، شما اشاره کردید که نتایج بسیار جالبی از نظر سنجی گالوپ حاصل شده است. میتوانید آن را با ما در میان بگذارید با توجه به اینکه چند دقیقه از وقت شما باقیست؟

دانیل کانمن: حتما. فکر می کنم جالب ترین نتیجه ای که از نظر سنجی گالوپ بدست آوردیم یک عدد است که اصلا انتظار آن را نداشتیم. در مورد خوش بختی خود تجربه کننده متوجه شدیم وقتی به اینکه چطور احساسات با درآمد تغییر میکنند نگاه کردیم. مشخص شد که درآمد زیر ۶۰,۰۰۰ دلار در سال، برای آمریکایی ها، نظر سنجی شامل ۶۰۰,۰۰۰ آمریکایی می شد که نمونه آماری بزرگی است،

زیر درآمد ۶۰۰,۰۰۰ دلار در سال

کریس: ۶۰,۰۰۰

دانیل: ۶۰,۰۰۰ (خنده) ۶۰,۰۰۰ دلار در سال مردم خوشحال نیستند، و هر چه فقیر تر می شوند ناراحت تر می شوند. بالای این عدد ما یک خط صاف داریم. من کمتر خطی به این صافی دیده ام. به طور وضوح اتفاقی که می افتد



چطور می توانم خدمت رسانی کنم ؟

هر کسی استعداد متفاوتی دارد و دلیل اینکه ما همگی آنقدر گند می زنیم به این دلیل است که نگاه تان به استعداد یک نفر دیگه است و آرزو می کنید که کاش مقداری از استعداد او را داشتید .

تمام انرژی که شما صرف فکر کردن و آرزو کردن و حسودی کردن به شخص دیگه ای می کنید نه تنها او را از دست می دهید بلکه به شکل منفی به سمت تان بر می گردد. اما او را از خودتان دور می کنید تمام انرژی تان را باید صرف این کنید که من چه چیزی برای عرضه دارم ؟ چه چیزی را باید ارائه بدهم ؟

چطور می توانم خدمت رسانی کنم ؟

چون پیام دکتر کینگ است که می گوید همه نمی توانند معروف شوند . اما همه می توانند فوق العاده باشند .

چون فوق العاده بودن به واسطه ی خدمات تعیین می شود .

مهم نیست که شغل شما چیست. اگر می گوئید من یک خواننده ام ، من یک هنرمندم، معلم ، پرستارم ،دکترم، سرایدارم ، منشی ام، اما اگر نگاه تان این باشد که چطور از آن برای خدمت به چیزی فراتر از خودتان استفاده کنید، آن وقت دیگر یک شغل نیست. این زیبایی زندگی است.

هیچ اتفاقی نیست که برایم رخ دهد و من آن را به عنوان یک آموختن و تجربه ی یادگیری نگاه نکنم و هر وقت وارد یک بحران می شوم قبلا هم این را بارها گفته ام که می خواهد این بحران چه چیزی به من یاد دهد؟ تا جایی که من می دانم مطالعه کردن قوی ترین سیگنال برای موفقیت در آینده است.

قوی ترین، قوی ترین ، قوی ترین.

اولین کارم را در رادیو در سن ۱۶ سالگی بدست آوردم ، از آن سن در پخش خبر بودم . ولی اولین شغلم را چون مطالعه کننده ی خوبی بودم بدست آوردم. وقتی شما مطالعه کننده خوبی باشید می توانید شمرده وسخن بگوئید و حرف بزنید و زبان را راحت تر از بقیه تحت فرمان داشته باشید. افراد تو را باهوش تر از چیزی که هستی میبینند. بیشترین دلیل اش این است که مطالعه کننده خوبی هستی . آیا تا حالا کسی را دیده اید که در جوانی مطالعه کننده خوبی باشد اما موفق نشده باشد. نه امکان ندارد. این بهترین اصل در تمام زندگی است .

یکی از مهم ترین شاخصه های افراد موفق این است که اهل مطالعه و یاد گیری هستند.

اگر برای مثال کار لوله کشی هم می کنید می توانید با شرکت در دوره های ویژه مهارت تان را بالا ببرید و در نتیجه در آمدتان افزایش پیدا کند.

سخنان اپرا کارآفرین معروف

ممکن است در آینده شاهد گونه بسیار متفاوتی از روان پزشکی باشیم



درباره تفکرات خودشان. پس نظریه جینز این است که هوشیاری، حداقل آن گونه که ما امروز آن را درک می‌کنیم، که احساس می‌کنیم خلبانان وجود خود هستیم، یک دستاورد فرهنگی بدیع است. این نظریه بسیار چشمگیر است، اما یک مشکل واضح دارد و آن این است که تنها بر اساس چند مثال به خصوص بنا شده است. پس سوال اینجاست که آیا می‌توان این درونگرایی که تنها در تاریخ ۳۰۰۰ ساله بشر به وجود آمده است را به روشی کمی و عینی مورد آزمایش قرار داد. مشکل انجام این کار هم مشخص است. این طور نیست که افلاطون یک روز از خواب بلند شده باشد و نوشته باشد، «سلام، من افلاطونم، و از امروز به یک هوشیاری کاملاً درونگرایانه رسیده‌ام». باید خاستگاه مفهومی را پیدا کنیم که هیچ وقت به زبان نیامده است. کلمه درونگرایی حتی یک بار هم در کتاب‌هایی که می‌خواهیم بررسی کنیم نیامده است. پس راه حل ما این است که فضای کلمات را ایجاد کنیم. این فضای عظیم شامل همه کلمات به نحوی است که فاصله بین هر کدام از آنها نشان می‌دهد که چقدر به هم مربوط هستند. پس به طور مثال، کلمات «سگ» و «گربه» را خیلی به هم نزدیک می‌دانید، اما کلمات «ترنج» و «لگاریتم» بسیار دور از هم هستند. و این باید برای هر کلمه‌ای درون فضا صدق کند. راه‌های گوناگونی برای ایجاد فضای کلمات وجود دارد. یکی تنها سوال کردن از متخصصان است، چیزی شبیه به کاری که با فرهنگ لغات می‌کنیم. امکان دیگر استفاده از این فرضیه ساده است که وقتی دو کلمه با هم مرتبط هستند، در یک

شواهدی تاریخی داریم که به ما نشان می‌دهند یونانیان باستان چطور لباس می‌پوشیدند، چطور زندگی می‌کردند، چطور می‌جنگیدند ... اما آنها چطور فکر می‌کردند؟ ایده طبیعی ما این است که عمیق ترین جنبه افکار انسان، توانایی تصور کردن، هوشیار بودن، خیال کردن، همیشه یکسان بوده است. احتمال دیگر این است که تحولات اجتماعی که فرهنگ ما را شکل داده‌اند ممکن است ستون‌های اندیشه انسان را هم تغییر داده باشند. ممکن است نظرات متفاوتی در این باره داشته باشیم. در واقع، این یک بحث فلسفی طول و دراز است. اما آیا حتی این پرسش هم تابع دانش است؟ در اینجا می‌خواهم پیشنهاد کنم همان طور که شهرهای یونان باستان را بر اساس تنها چند آجر بازسازی می‌کنیم، نوشته‌های یک فرهنگ هم مدارک باستانی و فسیل‌های تفکر بشر هستند. و در واقع، با انجام چند تحلیل روانشناسی بر تعدادی از کتاب‌های فرهنگی باستانی، جولین جینز در دهه ۷۰ فرضیه‌ای بسیار عجیب و رادیکال ارائه داد: که تنها در ۳۰۰۰ سال پیش، انسان‌ها طبق آنچه ما امروز می‌گوییم مبتلا به جنون جوانی بودند. او این ادعا را بر اساس این واقعیت مطرح کرد که انسان‌های اولیه توصیف شده در این کتاب‌ها همواره با رسم و رسوم متفاوت و در نقاط مختلف جهان، طوری رفتار می‌کردند که گویی صدهایی می‌شنیدند و از آنها پیروی می‌کردند، آنچه امروز ما توهم می‌نامیم. و با گذشت زمان، ایامی فرا رسید که آنها متوجه شدند که خالق، و صاحب این صداها خود آنها هستند. و به این ترتیب، به درون گرایی رسیدند: توانایی اندیشیدن

این کتاب‌ها به مفهوم درون گرایی، هر چه بیشتر نزدیک می‌شوند یا نه. این دقیقا اتفاقی است که در سنت‌های یونان باستان رخ داد. مشاهده می‌کنید که در قدیمی‌ترین کتاب‌ها مربوط به آیین هومری، کمترین افزایش در نزدیک شدن کلمات به درون گرایی اتفاق می‌افتد. اما تقریبا چهار قرن پیش از میلاد مسیح، با نرخ بسیار زیاد تقریبا پنج برابر قبل کتاب‌ها به مفهوم درون گرایی نزدیک و نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوند. یکی از نکات زیبا در این باره این است که حالا می‌توانیم بپرسیم آیا این موضوع در یک آیین متفاوت و مستقل دیگر هم صحت دارد یا نه. پس ما همین تحلیل را درباره آیین یهودی-مسیحی هم به کار بردیم، و تقریبا به همان الگو رسیدیم. دوباره، شاهد افزایش اندک در کتاب‌های قدیمی عهد عتیق، و پس از آن افزایش به مراتب سریع‌تر در کتاب‌های عهد جدید هستید. نقطه اوج درون گرایی را در «اعتراف آگوستین مقدس» تقریبا چهار قرن پس از مسیح می‌بینیم. این بسیار مهم بود، زیرا آگوستین مقدس توسط محققان، زبانشناسان و مورخان، به عنوان یکی از پایه گذاران درون گرایی شناخته می‌شود. در واقع، برخی او را پدر روانشناسی مدرن می‌دانند.

شاید چالش برانگیزترین سوالی که بتوانیم از خودمان بپرسیم این است که آیا این می‌تواند چیزی را درباره آینده ذهن ما روشن کند یا نه. برای اینکه بیشتر قابل درک باشد، آیا کلماتی که امروز به کار می‌بریم می‌توانند به ما بگویند که ذهن ما چند روز دیگر، چند ماه دیگر، یا چند سال دیگر چگونه خواهد بود. به همان طریقی که همین الان هم بسیاری از ما حسگرهایی برای سنجش ضربان قلب، تنفس، یا ژن‌هایمان پوشیده‌ایم، و امیدواریم که آنها ما را از بیماری‌های آینده آگاه کنند، می‌توانیم بپرسیم ثبت و سنجش کلماتی که در حرف زدن، توییت کردن، ایمیل زدن، یا نوشتن به کار می‌بریم، می‌توانند ما را از مشکلات آتی ذهن مان باخبر کنند یا نه.

چیزی که امروز به شما گفتم این است که به این درک نزدیک می‌شویم که چگونه می‌توانیم بینشی که همگی داریم، و در همه ما مشترک است، را به الگوریتمی تبدیل کنیم. با این کار، ممکن است در آینده شاهد گونه بسیار متفاوتی از روان پزشکی باشیم، که اساس آن تحلیل کمی، عینی و خودکار کلماتی که می‌نویسیم، و کلماتی که می‌گوییم باشد.

Mariano Sigman • Neuroscientist

In his provocative, mind-bending book "The Secret Life of the Mind," neuroscientist Mariano Sigman reveals his life's work exploring the inner workings of the human brain.

جمله، یک بند، و یک متن بیشتر از آنچه تصادف محض تلقی شود در کنار هم ظاهر می‌شوند. این فرضیه ساده، این روش ساده، با چند حقه محاسباتی که به این واقعیت مربوط است که این فضایی بسیار پیچیده با ابعاد زیاد است، خیلی هم موثر از آب در آمد. و برای نمونه‌ای از نحوه کار آن، این نتایج تحلیل چند کلمه آشنا است و مشاهده می‌کنید که اول کلمات خود به خود با توجه به قرابت معنایی مرتب می‌شوند. پس میوه‌ها، اعضای بدن، بخش‌های کامپیوتر، اصطلاحات علمی و غیره.

الگوریتم همچنین تشخیص می‌دهد که ما مفاهیم را در سلسله مراتبی قرار می‌دهیم. پس به طور مثال، مشاهده می‌کنید که اصطلاحات علمی به دو زیرمجموعه تقسیم می‌شوند که بخش‌های فیزیکی و ستاره شناسی هستند و بعد در آن نکات بسیار ظریفی هست. برای مثال، کلمه ستاره شناسی، که جایی نسبتا عجیب دارد، دقیقا در جایی است که باید باشد، بین آنچه هست، یک دانش واقعی، و آنچه توصیف می‌کند، واژگان ستاره شناسی. این نکات را می‌توانیم مکررا دنبال کنیم. در واقع، اگر مدتی به این نگاه کنید، و مسیرهای تصادفی را در آن دنبال کنید، می‌بینید که در واقع کمی شبیه شعر گفتن است. دلیل آن این است که، از جهاتی، حرکت در این فضا مانند سیر در ذهن است. نکته آخر این است که این الگوریتم همچنین بینش ما از کلماتی که باید در همسایگی درون گرایی قرار بگیرند را هم نشان می‌دهد. پس به طور مثال، کلماتی مانند «خود»، «گناه»، «دلیل»، «احساس»، خیلی به «درون گرایی» نزدیک هستند، اما کلمات دیگر مانند «قرمز»، «فوتبال»، «شمع»، «موز»، بسیار دور هستند. و وقتی که این فضا را ساختیم، پرسش درباره تاریخ درون گرایی، یا هر مفهوم دیگری که تا پیش از این انتزاعی و به نحوی گنگ تلقی می‌شد، مستحکم می‌شود، با دانش کمی قابل پیگیری می‌شود. تنها کاری که باید بکنیم این است که کتاب‌ها را برداریم، به آنها رقم بدهیم، و این رشته کلمات را به عنوان یک مسیر مشخص کنیم و آنها را در فضا طرح ریزی کنیم، و بعد بپرسیم آیا این مسیر زمانی قابل توجه در چرخش حول کلمه درون گرایی سپری می‌کند یا نه.

با این کار، می‌توانیم تاریخ درون گرایی در آیین یونان باستان را با استفاده از بهترین مدارک نوشته شده در دسترس تحلیل کنیم. کاری که کردیم همه کتاب‌ها را برداشتیم، فقط آنها را بر اساس تاریخ مرتب کردیم، کلمات هر کتاب را خارج کردیم و آنها را در فضا طرح ریزی کردیم، و بعد درباره نزدیکی هر واژه با درون گرایی تحقیق کردیم، و بعد تنها از آن میانگین گرفتیم. بعد تحقیق کردیم که با گذشت زمان



شانس زندگی خوب

این افزایش اشتیاق، سوال بنیادین این است: آیا ما به سمتی می‌رویم که آرمان‌ها به فرصت منجر می‌شوند؟ و شما پویایی و رشد اقتصادی را به دست می‌آورید؟ یا اینکه آرمان‌ها می‌روند که تبدیل به یأس شوند؟

این یک دغدغه‌ی واقعی است، زیرا بین سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۵، حوادث تروریستی ۷۴ درصد افزایش داشته‌اند. تعداد مرگ و میرهای ناشی از تروریسم ۱۵۰ درصد بالا رفته است. در حال حاضر، دو میلیارد نفر در شرایط فقر، مناقشه، و خشونت به سر می‌برند، و تا سال ۲۰۳۰، بیش از ۶۰ درصد از افراد کم‌بضاعت در چنین وضعیت فقر، مناقشه و خشونت زندگی خواهند کرد. اما ما باید برای رسیدن به چنین آرمان‌هایی چه کنیم؟ آیا دیدگاه‌های جدیدی درباره اینکه چگونه می‌توانیم برای رسیدن به این آرمان‌ها به پاخیزیم وجود دارد؟ من به شدت نگرانم، اگر نتوانیم. الهامات به دلیل وجود اینترنت به شدت در حال افزایش هستند. هرکسی می‌داند که بقیه چگونه زندگی می‌کنند. آیا توانایی ما برای برآورده کردن این آرمان‌ها به خوبی بالا رفته است؟

می‌خواهم آنچه را در پنج سال اخیر در رابطه با مزیت بزرگ سفر به بسیاری از کشورهای فقیر جهان تجربه کرده‌ام، با شما در میان بگذارم...گوشی هوشمند حتی در کشورهای فقیر نیز تاثیر قابل ملاحظه‌ای دارد، آنچه می‌بینم یک افزایش میل و شوق به موفقیت در سراسر جهان است. در واقع، یک همگرایی آرمانی وجود دارد. نتایج نظرسنجی نشریه‌ی گالوپ درباره رضایت از زندگی را بررسی کردند و دریافتند که اگر شما به اینترنت دسترسی داشته باشید رضایتمندی شما بالا می‌رود. اما یک اتفاق دیگر نیز رخ می‌دهد که بسیار مهم است. درآمد مرجع شما، درآمدی که شما درآمد خودتان را با آن مقایسه می‌کنید، نیز بالا می‌رود. حالا اگر درآمد مرجع یک جامعه، به طور مثال، ده درصد بالا برود با مقایسه خودشان با خارج از جامعه، آنگاه به طور متوسط، درآمد باید حداقل پنج درصد افزایش یابد تا رضایتمندی افراد در همان سطح باقی بماند. اما هنگامی که شما در دهک‌های پایین درآمدی جامعه قرار بگیرید، درآمد شما باید خیلی بیشتر بالا برود اگر درآمد مرجع ۱۰ درصد بالا برود، یک چیزی در حدود ۲۰ درصد. با

انقلاب صنعتی چهارم، شما بهتر از من در مورد آن اطلاع دارید، اما این چیزی است که من را نگران می کند. چیزهایی که در مورد از بین رفتن مشاغل می شنویم. همه ی شما در مورد آن شنیده اید. اطلاعات خود ما خبر از از بین رفتن دو سوم مشاغل کنونی در کشورهای در حال توسعه بدلیل اتوماتیک سازی می دهد. حال، شما باید جایگزینی برای این مشاغل بسازید، حالا، یکی از راه های جایگزین سازی برای این مشاغل تبدیل کارگران بهداشت جامعه به نیروی کار رسمی است. این کاری است که ما می خواهیم انجام بدهیم.

ما فکر می کنیم محاسبات ما بدرستی جواب می دهد که همانطور که نتایج بهداشت بهتر می شود و افراد صاحب مشاغل رسمی می شوند، ما می خواهیم بتوانیم با اضافه کردن آموزش مهارت های نرم، کارگرانی داشته باشیم که تأثیر گسترده ای خواهند داشت، و این ممکن است جایی باشد که بیشتر از همه پیشرفت می کند. ... در حال حاضر برای من کاملاً روشن است که مشاغل آینده بیشتر بطور دیجیتال مورد درخواست خواهد بود، و مسئله نقص رشد هم بحرانی است. ... ما می توانیم به سرعت آمار نقص رشد کودکان را کاهش بدهیم، اما اگر این کار را انجام ندهیم، هند، برای مثال، با آمار ۳۸ درصدی نقص رشد، اگر ۴۰ درصد از کارگران آینده آنها موفق به تحصیل نشوند، چطور می توانند در بازار اقتصاد آینده رقابت کنند؟ و ما قطعاً نگران دستاوردهای اقتصادی که به رشد کلی کشور کمک خواهد کرد هستیم.

۷۸ تریلیون دلار میزان اقتصاد جهانی است. ۸/۵۵ تریلیون دلار آن مربوط به اوراق قرضه با نرخ منفی است. یعنی شما یک پولی به بانک مرکزی آلمان داده و بعد یک هزینه ای را هم بابت نگهداری آن پول به آنها پرداخت می کنید. این اوراق قرضه با نرخ بهره منفی است. ۲۴/۴ تریلیون دلار مربوط به اوراق قرضه دولتی با بازدهی بسیار پایین است و ۸ تریلیون دلار که عیناً در دست افراد ثروتمند است که آن را زیر بالشت های بسیار بزرگشان پنهان می کنند. کاری که الان ما می خواهیم انجام دهیم استفاده از ابزارهایمان است. تمام این چیزهایی که من از بانک جهانی یاد گرفتم، اینکه ثروتمندان از هر لحظه برای ثروتمندتر شدن استفاده می کنند، و ما تا به حال به اندازه کافی از طرف فقیران محکم پافشاری نکرده ایم تا این سرمایه را به عرصه بیاوریم.

سطح آرمان ها در حال افزایش است. همه جا آرمان ها بالا می روند. ... به فقرا کمک کنیم تا به دنیایی بهتر جهش پیدا کنند، اما تا زمانی که با هم همکاری نکنیم انجام نخواهد شد. شمای آینده بستگی به این دارد که چقدر ما برای اطمینان از فرصت های برابر برای تمامی کودکان جهان در آینده سرسختی و اهمیت به خرج بدهیم.

... ما به این نتیجه رسیدیم که نیاز به تاسیس یک سازمان داریم. که "همراهان سلامت" نامیده می شود. در ضمن یک فیلم نیز درباره آن ساخته شده است. فیلمی هست که فیلم فوق العاده ای است که در این باره ساختند، به اسم "Bending the Arc" در فستیوال فیلم Sundance به نمایش درآمد. ما شروع به فکر کردن به این مسئله کردیم که ما چه چیزی نیاز داریم تا سطح آرمان های خودمان را به فقیرترین جوامع دنیا برسانیم.

در هائیتی، ما شروع به ساخت کردیم، همه به ما گفتند کار اثر بخش تنها تمرکز روی واکسینه کردن و یا برنامه های تغذیه است. اما چیزی که مردم هائیتی می خواستند بیمارستان بود. آنها مدرسه می خواستند. آنها می خواستند فرصت هایی برای فرزندان شان مهیا باشد که از بقیه، از دوستانی که برای مثال به آمریکا رفته بودند می شنیدند. من آنها را درک کردم. و بعد این کاری بود که انجام دادیم. بیمارستان ساختیم، شرایط تحصیل را مهیا کردیم. هر کاری که توانستیم انجام دادیم تا به آنها فرصت بدهیم.

حالا، تجربه کاری من بسیار بالا رفته بود در همیاران سلامت، در میان این مردم، کارابالیو در شمال محله های فقیر نشین لیما، پرو. شروع کار ما فقط رفتن به خانه مردم و صحبت با آنها بود، و ما متوجه یک اپیدمی شدیم، شیوع بیماری سل مقاوم به چند دارو. درمان بیمار سل مقاوم به چند دارو اثربخش نیست. این بیماری خیلی پیچیده است، خیلی پرهزینه است. ... ما برنده این جدال شدیم. شما باید سل مقاوم به چند دارو را درمان کنید. ما یک چنین بحثی را اوایل سال ۲۰۰۰ در مورد HIV داشتیم. تمامی افراد برجسته بهداشت جهانی در سراسر دنیا گفتند که درمان HIV در کشورهای فقیر غیر ممکن است. بسیار پرهزینه است و بسیار پیچیده، شما نمی توانید این کار را انجام بدهید. در مقایسه با درمان سل مقاوم به چند دارو، در واقع این بیماری راحت تر است. ما بیمارانی مثل آن را می دیدیم.

جدال ما، با سازمان هایی بود که همواره می گفتند این کار نتیجه بخش نیست. ما می گفتیم، باید آرمان های خود را بالا ببریم تا بتوانیم گزینه ترجیحی برای فقرا را برای خود آنها بوجود بیاوریم. بانک جهانی تنها بر پیشرفت اقتصادی تمرکز می کند می گوید که دولت باید بودجه و هزینه های مربوط به بهداشت، تحصیل و رفاه اجتماعی را کم کند، از نظر ما این کار اساساً غلط است. ما با بانک جهانی جدال کردیم.

در جولای سال ۲۰۱۲ درهای بانک جهانی به روی من باز شد، و آن عبارت روی دیوار "رویای ما دنیای عاری از فقر" بعد از چند ماه، ما آن را تبدیل به یک هدف کردیم. پایان فقر مفرط تا سال ۲۰۳۰، افزایش شکوفایی مشترک. این کاری هست که ما اکنون در گروه بانک جهانی انجام می دهیم.

شادی

چه چیزی ما را سالم و شاد نگه می‌دارد . اگر قرار بود الان شما برای آینده تان به بهترین نحو سرمایه گذاری کنید کجا زمان و انرژی خود را صرف می‌کردید؟ ابتدای این قرن نظر سنجی از نسل جوان شد که از آنها پرسیده اند مهمترین اهداف زندگی شان چیست؟ و بیش از ۸۰ درصد گفته اند که هدف اصلی آنها در زندگی پولدار شدن هست. و ۵۰ درصد از همین جوانان اهداف اصلی دیگری را عنوان کرده اند که آن مشهور شدن بود. همواره به ما گفته شده که شدیداً کار کنید و بیشتر به دست آورید. ...

اگر بتوانیم کل زندگی را ببینیم چه چیزی از طریق زمان آشکارا می‌شود؟ اگر بتوان مردم را از زمان نوجوانی مطالعه کنیم تا سن پیری چه چیزی واقعاً مردم را شاد نگه می‌دارد؟

از ۱۹۳۸ زندگی دو گروه از را در نظر گرفته ایم . گروه اول این مطالعه زمانی آغاز شد که آنها سال دوم دانشگاه



هاروارد بوده اند و در طول جنگ جهانی دوم دانشگاه را تمام کردند و تعداد زیادی از آنها به خدمت جنگ در آمدند و گروه دومی ، گروهی از پسران از فقیرترین محله بوستون بود . پسرانی که در این مطالعه انتخاب شدند مخصوصا از خانواده های مشکل دار و محروم انتخاب شدند . در سال ۱۹۳۰ در بوستون آنها در اتاق های فاقد آب گرم و سرد زندگی می کردند زمانی که آنها وارد مطالعه شدند همه این نوجوانان مصاحبه شدند و آزمایشات پزشکی را انجام دادند و ما به خانه هایشان رفته وبا والدین آنها صحبت شد و بعد این نوجوانان که به بزرگسالی رسیدند وبه تمام جنبه های زندگی وارد شدند آنها یا کارگر وکیل یا دکتر شدند . یکنفر رئیس جمهور آمریکا شد. عده ای الکلی، عده ای مبتلا به شیزوفرنی شدند . عده ای از نردبان اجتماعی صعود کرده و تمام مسیر را تا بالا رفته اند و عده ای مسیر خود را در جهت عکس رفته اند. ...

برای داشتن شمای واضحی از زندگی ها ما نمی توانیم فقط پرسشنامه بفرستیم ، مصاحبه در اطاق نشیمن شان انجام می شود سوابق پزشکی آنها را از دکترشان می گیریم از آنها خون گرفته و اسکن مغزی انجام می دهیم با فرزندانشان صحبت می کنیم. ضبط تصاویر موقع بیان نگرانی ها با همسران شان و ده سال پیش ما نهایتا از همسران شان تقاضا کردیم به مطالعه ما بپیوندید

ما چه بدست آوردیم؟ چه درس های بدست آورده ایم؟ از صدها هزار ورق های اطلاعاتی که در زندگی جمع کرده بودیم؟ درس هایی در مورد ثروت شهرت یا سخت کوشی نیست . پیام روشنی که از این مطالعه ۷۵ ساله گرفتیم که روابط خوب ما را شادتر و سالم تر می کند.

ما ۳ درس بزرگ از روابط بدست آورده ایم اول روابط اجتماعی واقعا خوب است که تنهایی را از بین می برد. بنظر می رسد که افرادی با روابط اجتماعی زیاد با خانواده دوستان و اجتماع شادتر واز نظر فیزیکی سالم تر و عمر طولانی تر نسبت به افرادی که روابط کمتری دارند و تنهایی یک تجربه سمی است افرادی که گوشه گیرند نسبت به افراد اجتماعی کمتر خوشحال اند و سلامتی آنها زودتر از میان سالی بخطر می افتد و کارکرد مغز خود را زودتر از دست می دهند

می دانیم که می شود در یک جمع هم تنها باشید و می توانید در یک ازدواج هم تنها باشید، پس دومین درس بزرگی که آموخته ایم این است که تعداد دوستان مهم نیست ویا در یک رابطه تعهد دارید یا نه بلکه موضوع کیفیت روابط نزدیک است . جروب بحث واقعا برای سلامتی مضر است. ...

یکبار افراد را در ۸۰ سالگی بررسی کردیم می خواستیم به میان سالی آنها نگاهی بیاندازیم وببینیم می توانیم پیش بینی کنیم چه کسی در شادی و سلامتی در دهه هشتاد زندگی است و چه کسی نبود؟ وقتی تمام اطلاعات آنها را کنار هم گذاشتیم ، افرادی که رضایت از روابط در سن ۵۰ داشتند در ۸۰ سالگی سالم ترین بودند و روابط خوب و نزدیک از ما محافظت می کند و نا ملایمات ما را به سمت پیری می برد. ...

و سومین درسی که ما در مورد روابط آموختیم که روابط خوب فقط جسم ما را محافظت نمی کند ، آنها مغزمان را هم محافظت می کنند. بنظر می رسد که وجود یک رابطه وابسته امن با یک فرد دیگر در ۸۰ سالگی حفاظت کننده است و افرادی که در روابط انسانی هستند جایی که روی دیگران بتوانند حساب کنند حافظه آنها طولانی تر و قوی تر است ...

این پیام که روابط خوب برای سلامتی ما خوب هستند یک موضوع خیلی قدیمی است ، چرا از این مهم به راحتی چشم پوشی می شود؟ ...

مایلم با شعری از مارک توان بحث را تمام کنم بیش از یک قرن پیش، او به دنبال برگشتن به زندگی خود بود، و این را نوشت: "وقتی نیست، زندگی خیلی کوتاه است برای بحث ها، عذرخواهی ها، دل شکستن ها، فقط برای دوست داشتن زمان وجود دارد، و برای یک لحظه راجع به آن هم صحبت کنید .

زندگی خوب با روابط خوب ساخته شده است

Robert Waldinger • Psychiatrist, psychoanalyst

Robert Waldinger is the Director of the Harvard Study of Adult Development, one of the most comprehensive longitudinal studies in history.



هنر و خلاقیت در کودکان

شقایق هاشمی شکفته
کارشناس ارشد روانشناسی و هنر درمانگر

بخش بودن باعث تقویت خلاقیت در کودکان می شود. با افزایش سن و آموزش اشتباه و پررنگ شدن منطق و اصول ، خلاقیت از افراد گرفته می شود و همین امر باعث بروز مشکلاتی می شود.

جنبه غیر کلامی موجود در هنر یک موقعیت مهم و منحصر به فرد است. کودکان در هر سنی چه عادی و چه با نیازهای ویژه احتمالا مهارت های زبانی لازم برای بیان خود را ندارند.

کودکان باید آزاد باشند تا شاخه های مختلف هنری مثل موسیقی- نقاشی- کاردستی- نمایش- سفال- قصه گویی- آشپزی را تجربه کنند. این امر باعث تخلیه هیجانات سرکوب شده در کودکان می شود .

کلاس های هنری به دو صورت گروهی و انفرادی برگزار می شود . وقتی کودکان با هم کار می کنند روحیه همکاری در آنها به وجود می آید. تجربه موقعیت های مختلف باعث می شود تاثیر رفتارشان بر دیگران را شاهد باشند و مسولیت کارهایشان را راحت تر پذیرا باشند. همچنین احساس متعلق بودن به گروه و خواستنی بودن تجربه لذت بخشی است که در افزایش اعتماد به نفس کودکان نقش مهمی دارد.

هنرهای تخیلی و خلاقانه کمک می کند تا کودک خود را کشف کند و حواس خود را درگیر کند . بیان احساس در قالب یک شعر- آهنگ- نقاشی... به عنوان یک فعالیت لذت بخش فضای امنی ایجاد می کند تا کودک بتواند احساسات منفی خود را بیان کند و مشکلات او سریع تر بهبود یابد و روند رشد طبیعی خود را طی کند.

رویکردهای مبتنی بر هنر برای افزایش توانایی برقراری ارتباط کودکان کم سن و سال و البته از طریق انجام کارهای خلاقانه استفاده می کند . هنر بر خلق و خو، رفتار و شناخت تاثیر مثبت میگذارد .

برخی کودکان در برابر مشکلات به سرعت در هم میشکنند و آسیب پذیر هستند و برخی آرام و منطقی. به کودکانی که توانایی عبور موفقیت آمیز از مشکلات را دارند و انعطاف پذیر هستند کودکان تاب آور میگویند . و ما میتوانیم با روش های مناسب کودکانی تاب آور تربیت کنیم تا در آینده بتوانند با فراز و نشیب روزگار بهتر برخورد کنند و مدیریت سالم تری داشته باشند . کودکان تاب آور بهتر می توانند استرس های زندگی را مدیریت کنند.

والدین نمیتوانند جلوی تمام اتفاقات بدی را که قرار است کودکانشان با آنها مواجه شوند را بگیرند . مداخله والدین در حل مشکلات کودک ، باعث میشود خلاقیت کودکان و مهارت حل مساله در آنها به خوبی رشد نکند.

داشتن کودکان سالم از نظر جسمی و روحی دغدغه ی والدین و کسانی است که چشم اندازی روشن به آینده دارند. کودکان سالم و شاد آینده ای زیباتر برای ما خواهند ساخت.

هنر و خلاقیت نقش مهمی در شخصیت کودکان دارد. هنر باعث شکوفایی استعدادها، افزایش توانایی، ارتقای سطح علمی و آموزشی در کودکان می شود .

یکی از نکات مهم ، در رشد خلاقیت ، ایجاد اعتماد در کودک است. برقراری ارتباط خوب با کودک و صبوری شانس موفقیت را بیشتر خواهد کرد.

نکته مهم دیگر این است که ناظر بر آثار و فعالیت هنری کودک باشیم ، بدون اینکه در کار او دخالت کنیم و با روش درست انجام کار را به او بیاموزیم.

ذات هنر رهایی است و کودکان نیز بطور طبیعی خلاق هستند و همین امر باعث می شود کودکان راحت تر بتوانند با کارهای هنری ارتباط برقرار کنند و حین انجام کار هنری گذر زمان را حس نکنند. هنر بعنوان یک وسیله آموزشی غیر مستقیم علاوه بر مفرح و لذت

فرآیند خلاق تولید اثر هنری باعث می شود کودک شروع به ابراز خود بصورت هنرمندانه کند و از این طریق از استرس هایش کاسته می شود و بالطبع باعث افزایش عزت نفس در کودک می شود.

هنر به کودک کمک می کند تا بتواند بصورت دیداری تجربه ها، احساسات و تخیلات اش را بیان و ثبت کند.

نکته قابل تامل برای مربیان هنری توجه به تفاوت های فردی در کودکان است. هر کودک شخصیت منحصر به فرد خودش را دارد و به هیچ وجه نمیتوان از یک پروتکل و تکنیک برای همه ی کودکان استفاده کرد.

هنر فواید و مزایای زیادی برای کودکان دارد که به اختصار مواردی را ذکر می کنیم تا دلیل اهمیت هنر روشن تر شود:

- هنر باعث درک بهتر کودکان از احساساتشان می شود و همین امر منجر به توسعه بهتر عواطف می شود. توصیف احساسات مثل عصبانیت، ناراحتی، غم برای کودکان با کلمات آسان نیست. اما خلق آثار هنری به آنها کمک می کند تا مسایل دشوار را در شرایطی غیر تهدید آمیز بیان کنند.
- ایجاد مهارت های اجتماعی در کودکی اهمیت فراوان دارد. کلاسهای هنری شرایطی را برای کودکان فراهم می کند تا بتوانند بدون ترس از قضاوت شدن از طرف همسالان - والدین و مربیان، مهارت های اجتماعی خود را پرورش دهند.

- تجربه کردن هر شاخه هنری و آشنایی با آن باعث می شود کودک یاد بگیرد که با کمک این ابزار می تواند مفاهیم مورد نظر خود را انتقال دهد.
- کارهای هنری باعث رشد مهارت های حرکتی-هماهنگی دست و چشم-رشد عضلات می شود. هرچه فعالیت هنری عملی تر باشد باعث می شود کودکان بتوانند بهتر ذهن و بدن خود را هماهنگ کنند. رشد کودکان را می توان مانیتور کرد. از نحوه توسعه عواطف-رشد شناختی و حسی-ادراک-افکار و مسیر رشدی که طی می کنند را می توان مورد بررسی قرار داد.

- هنر با تمام زیر شاخه های موجود کودکان را تشویق به قصه گویی و توضیح دادن می کند. با توضیح دادن در مورد نقاشی -کاردستی-نمایش-موسیقی-شعر.... فرصتی برای بیان خودشان پیدا می کنند. این اتفاق باعث تقویت قوه تخیل و تخلیه هیجانی در کودکان می شود.

- در بهبود خلق و خوی کودکان و آرامش جسم و ذهن شان تاثیرات مثبتی دارد. باعث افزایش توان سازش یافتگی، ترک وسواس ها، بهبود حافظه، استقلال و جذب همسالان می شود.

- کارهای هنری به دلیل ایجاد مهارت باعث افزایش خلاقیت، حل تعارضات به روش خلاقانه، برخورد بهتر با موقعیت های منفی و ناتوانی و آسیب

می شود که همه ی اینها را می توان در داشتن فرزندان تاب آور خلاصه کرد. فرزندان که اعتماد به نفس بالاتری دارند و راه و روش برخورد با ناهمواری ها را بلدند.

و همه این موارد ذکر شده به ما می گوید که چه بهتر است کودکان مان را با هنر آشنا کنیم!





چگونه با خواندن آثار ادبی توانایی اعمال ذهنی در کودکان افزایش می یابد ؟

آذر عبدللهی

ادبیات حاصل مکاشفه است و ادبیات کودکان و بزرگسالان هدفش آماده کردن شخص برای شناخت است در واقع ادبیات تلاش می کند تا ما را با خودمان آشنا کند و همچنین ادبیات برای سرگرمی هم بکار می رود اما هدف ما در این بحث سرگرمی نیست .

کودکان در سنین شش و هفت سالگی علاقمند درک مفاهیم از طریق تجربه هستند کتاب می تواند به آنها کمک کند تا ابعاد یک مفهوم را کشف کنند ، در این دوره بر مدت توجه کودک اضافه می شود و اگر چه از داستانهای کوتاه لذت بیشتری می برد ولی داستانهایی بلند را در صورتیکه هر فصلش مطلبی را تمام کند نیز دوست دارد . در این دوره کودک خواندن و نوشتن می آموزد و به انواع مختلف خواندنی احتیاج دارد و کنجکاوی او نسبت به جهان اطرافش همچنان رو به افزایش است .

در سنین هشت و نه سالگی علاقه به خواندن بیشتر می شود و زمان معینی را به مطالعه بر می گزیند و در سنین بالاتر با رشد درک زمان و مکان ، کودک توجه بیشتری به تاریخ پیدا می کند و به جنبه های مختلف یک موضوع می تواند بیندیشد .

در این دوره کودکان به دنبال یافتن شخصیت خود و یافتن ارزشهاست و در این دوره تدریجاً به اوضاع جهان توجه پیدا می کند و برای ایجاد ارتباط بین وقایع روز و مطالعه به کمک و راهنمایی و تهیه وسایلی که ذهن او را مشغول کند احتیاج دارد .

در زمانی که شما برای کودک کتاب داستان می خوانید و یا کودکان خود داستان می خوانند ذهنشان در گیر خواندن می شود زیرا نویسندگان مرتباً شخصیت های داستان خود را وادار به انجام اعمالی می کنند و خواننده برای این که بفهمد چه می گذرد ، باید چنین اعمالی را به طور تخیلی شبیه سازی کند و با این کار توانایی برای اعمال ذهنی افزایش می یابد و فوراً خودش را به صورت کسب توانایی نوشتن منتقل می کند .

یکی از بهترین راه های تقویت توانایی کودکان در انجام اعمال ذهنی همانا درگیر کردن آنها با خواندن آثار ادبی است .

ادبیات زیر مجموعه هنر است "ارسطو در توضیح هنر می گوید : هنر آفرینش تخیل است "مهمترین عامل در شکل گیری هنر تخیل است .

انسان برای ایجاد ارتباط با بیرون از خود از حواس پنجگانه یا مادی استفاده می کند که از این مقوله به بعد حیوانات واکنش غریزی به احساسات دارند قالبی عمل می کنند و خلاقیت ندارند ، اما انسانها واکنش ادراکی نشان می دهند و در "مجموعه ادراکی " ارتباط لازم را بوجود می آورند و تصویری را ضبط می کنند .

قسمتی از ذهن ما حافظه است که در آن تصویر پدیده ها را بایگانی می کنیم و همین ترتیب تداعی معنایی در ذهن بوجود می آید ذهن کلیات را ثبت می کند و به این ترتیب از معانی کلی به جزئیات می رسمیم . در انسانها تشخیص پدیده ها را کلیات ذهن انجام می دهد و تخیل خلاق ترین نوع توانایی بشری باشد در تخیل است که بین چیزهای موجود ، مقایسه انجام می دهیم .

ورنرمعتقد بود که کودکان در مقایسه با بزرگسالان ، بیشتر با تصویر فکر می کنند و تصورات ذهنی تصویری کودکان انقدر غالب است که بسیاری از آنان دارای تصاویر ذهنی روشنی هستند که آن را حافظه تصویری می نامیم و در دیدگاه هنری و ادبی ما نقش بسیاری دارد .

پیازه نیز بر این باور بود که تفکر کودکان از طریق تدریس بزرگسالان و یا حتی تاثیرات محیطی شکل می گیرد و از طریق فعالیت های خویش یا همان اعمال ذهنی بنا می شود . در دوره عملیات صوری ۱۱ سالگی تا بزرگی ، کودکان می توانند بر اساس اعمال ذهنی خود به طور نظام دار فکر کنند .

ادبیات یکی از شاخه های فرعی هنر است ماده و مصالح اصلی آن تخیل است ، ادبیات فرایندی تخیلی است که منجر به آفرینش یک جهان جدید و یک دنیای تازه با شخصیت ها و سازه و کارهای ویژه خود است .

ما دو گونه تخیل داریم خیال و خیالبافی در ادبیات خیال مورد نظر است که هم تخیلی و هم ذهنی باشد .

azarabdollahi90@gmail.com

azarabdollahi@gmail.com



مروری بر تحولات فرهنگی چهار دهه اخیر

محسن فردرو

اهداف فرهنگی انقلاب اسلامی نیز تأیید کننده همین موضوع است که حکومت اسلامی و برقراری ارزش ها و شعائر اسلامی مهمترین اهداف انقلاب بوده است. از سوی دیگر در همین ایام، جهان به سمت جمعیت جوان بین ۱۵ تا ۲۴ حرکت نموده است و یک پنجم جمعیت جهان را جوانان تشکیل می دهند. جمعیت جوانی که در طول تاریخ بشر هیچ وقت به اندازه نسل کنونی با چنین دگرگونی های فرهنگی و سیاسی سریعی مواجه نبوده است، نسل جدیدی که به ارزشهای تازه گرایش دارد و می تواند موجب تأثیر جایگزینی نسل بر دگرگونی ارزشی شود.

در تحقیقات اندک بجا مانده اجتماعی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نیز می توانیم گرایش های فرامادی گرایانه و ارزشی جوانان آنروز را نسبت به آنچه رژیم شاه تبلیغ می کرد شاهد باشیم. همان جمعیت جوانی که در وقوع انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ و پیروزی آن مؤثر واقع شد.

قابل ذکر است که از دهه ۴۰ هجری - شمسی مفاهیم جدیدی در علوم اجتماعی شکل گرفته بود که تحولات اجتماعی و اقتصادی را منوط بر تحولات فرهنگی می دانست و برای دستیابی به توسعه اقتصادی، فرهنگ را به عنوان زمینه اصلی مطرح می کرد و در همین راستا و بر اساس آموزه های طرح شده نوعی نگاه در کشور ما رشد نمود که بر پایه نظریات نوسازی و توسعه، فرهنگ را به عنوان عامل مهم زمینه ساز به سمت و سوی برنامه های توسعه هدایت می کرد. این امر در ایران موجب سهولت در پذیرش امکان مدیریت فرهنگی و تأکید به نقش دولت با فرض اثرگذاری فرهنگ بر توسعه و امکان برنامه ریزی فرهنگی شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران با توجه به اهداف فرهنگی انقلاب اسلامی و بستر قبلی موجود که امکان مدیریت و برنامه ریزی را فراهم می دید، اهداف فرهنگی با اهداف توسعه ناخودآگاه به هم پیچیده شد و مدیران فرهنگی و دولت متولی برنامه ریزی و فعالیتهای فرهنگی کشور شدند تا هم اهداف فرهنگی انقلاب را به پیش برند و هم فرهنگ

در حدود سالهای ۱۳۵۰ هجری - شمسی یعنی چند دهه پیش اینگلهارت نظریه ای درباره دگرگونی ارزشی مطرح کرد که پیش بینی می کرد ارجحیتهای ارزشی در جوامع پیشرفته صنعتی میل به دگرگونی از ارزشهای مادی گرایانه معطوف به امنیت جسمی و اقتصادی به سوی تأکید بیشتر به ارزشهای فرامادی گرایانه دارد و کتاب جنجالی او در سال ۱۳۷۰ هجری - شمسی درباره تحولات فرهنگی تازه در کشورهای صنعتی بحثهای فراوانی را درباره کیفیت غلبه تدریجی ارزشهای فرامادی بر ارزشهای مادی در کشورهای پیشرفته به راه انداخت.

او نشان داد شواهد بسیاری وجود دارد که دگرگونی ارزشی در حال وقوع است و حرکت به سوی ارزشهای فرامادی فرآیندی خطی و ساده نبوده است و مشخصه های این فرآیند داشتن نوسانات بی شماری در پاسخ به شرایط جاری جوامع است. پیمایش های نوسان سنج در غرب و اروپا و پیمایش های جهانی ارزش ها در سال های گذشته امکان بررسی ۴۰ جامعه را دربر می گیرد که شامل ۷۰ درصد جمعیت جهان می شود. اگرچه فقدان پیمایش های دقیق در مورد کشور ما امکان بررسی و تحلیل نظریه های گفته شده را محدود کرده است اما براساس همان نظریه ها تغییر ارزش ها پدیده ای منحصر اُغربی نیست و بلکه خیزش ارزش های فرامادی گرایانه ارتباط نزدیک با تغییرات اقتصادی و اجتماعی در جوامعی دارد که در دهه های اخیر رشد اقتصادی را تجربه کرده اند. در همان ایامی که اینگلهارت نظریه خود را ارائه می نماید یعنی در دهه ۵۰ هجری - شمسی نیز شاهد هستیم که در ایران (قبل از پیروزی انقلاب اسلامی) تحولات ارزشی در حال وقوع است، بررسی اینکه نظریه مذکور با کشورهایی همچون کشور ما تا چه اندازه تطبیق دارد، قابل بررسی است، اما بدون تردید عوامل بسیار مهم دیگری نیز در وقوع انقلاب اسلامی ایران مؤثر بوده است. زیر پا گذاشتن ارزشهای اسلامی توسط رژیم سابق و رواج فرهنگ غرب، فساد و فحشا و آگاه شدن جوانان از اوضاع نامناسب کشور، استبداد و عدم وجود آزادی های سیاسی از جمله مهمترین علل وقوع انقلاب اسلامی ایران ذکر شده است و حکایت می نماید که علل فرهنگی و ارزشی در وقوع انقلاب اسلامی ایران مهمترین علل از عوامل دیگر همچون عوامل سیاسی و اقتصادی بوده است.



شدن برنامه ها شد.

فرهنگ عمومی به این مفهوم که فرهنگ خواص و فرهنگ نخبگان و فرهنگ والا و فرهنگ آموزشگاه نیست بلکه فرهنگ همه یا اکثریت مردم است که به شیوه آن زندگی می کنند و سینه به سینه منتقل می شود در طول سال های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی قانون توجه سیاستگذاران قرار گرفت. محتوای فرهنگ عمومی یعنی باورها، گرایش ها و ارزش ها در رفتار مردم نمود پیدا می کند پس تعمیق و غنی سازی فرهنگ عمومی و تقویت باورهای دینی در آن ضرورتی است که انقلاب اسلامی تعیین کرده بود. در طول این سال ها سیاستگذاران به فراخور درک و توان خویش اهداف و برنامه های اصلاح فرهنگ عمومی را به اجرا گذاشتند که می توان آنها را به شیوه های اصلی تقسیم کرد:

در شیوه اول سیاستگذاران در پی شناخت آسیب های فرهنگی و تدوین سیاست ها و مقررات فرهنگی بودند و اصلاح فرهنگ عمومی در چارچوب اجرای قوانین فرهنگی پی می گرفتند. در شیوه دوم اصلاح فرهنگ عمومی را از طریق ترویج الگوهای متناسب با نیازهای اجتماعی و اقتصادی دانستند و کوشش نمودند الگوهای مورد نظر اقتصادی - اجتماعی همچون کنترل مصرف یا قانون گرایی را در بخش فرهنگ ترویج نمایند. در شیوه سوم که شدت تغییرات فرهنگی از طریق رسانه های ارتباطی گسترش یافته بود کوشش شد اصلاح فرهنگ عمومی با روش های تبلیغی دنبال شود. در شیوه چهارم تطبیق برنامه های اصلاح فرهنگ عمومی با تنظیم برنامه هایی در راستای کاهش تصدی گری دولتی در بخش فرهنگ همراه بود. در شیوه پنجم اصلاح فرهنگ عمومی از طریق بهره گیری از تولیدات فرهنگی و هنری داخلی برنامه ریزی شد و افزایش کمی کالاها و تولیدات فرهنگی و توجه به نیازهای فرهنگی مردم مد نظر قرار گرفت و پاسخگویی به آن دسته از نیازهای فرهنگی متمرکز شد که در نهاد اجتماعی جدید یعنی نهاد تفریح سرگرمی و فراغت پدید آمده بود. در شیوه ششم توجه به فرهنگ عمومی در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی دستگاه ها و نهادهای دولتی و

به عنوان زمینه ساز توسعه مورد استفاده قرار گیرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تدوین اصول سیاست فرهنگی مهمترین گام در سامان بخشیدن به سیاستگذاری فرهنگی بود و تقویت و گسترش فرهنگ اصیل اسلامی، تقویت وحدت ملی و زمینه سازی فرهنگی برای توسعه از ارکان اصلی سیاست فرهنگی کشور به شمار رفته است، اما نارسایی های جدی در بخش فرهنگ وجود داشت که موجب پیچیده شدن فعالیت ها و برنامه های فرهنگی بود. از جمله اینکه نهادهای متولی فرهنگ همچون وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بر پایه ساختار قبلی وزارت فرهنگ و هنر و وزارت اطلاعات و جهانگردی تشکیل شده بود که به لحاظ اهداف، مأموریت و ابزار، محدودیت های زیادی را برای مدیر و برنامه ریز فرهنگی ایجاد می کرد. همچنین آشفتگی سازمان مدیریت فرهنگی کشور و تعدد مراکز تصمیم گیری و فعالیت فرهنگی و فقدان سازمان مقتدر و برنامه ریز و تنوع اقدامات فرهنگی موجب پراکندگی اهداف و برنامه های فرهنگی شد.

همچنین از دهه ۴۰ هجری - شمسی در جهان تحولاتی پیرامون جایگاه و مفهوم فرهنگ در نظریه های جامعه شناسی متجلی شده بود که بعدها در دهه ۶۰ و ۷۰ هجری - شمسی تاثیر خود را در ایران آشکار نمود و آن این بود که به تدریج فرهنگ از حوزه نگرش ها، باورها و ارزش ها به حوزه محصولات و کالاهای فرهنگی سوق داده شد و گسترش رسانه های ارتباطی توجه به این بخش از فرهنگ را شکل داد و همزمان توده ای شدن فرهنگ نیز تغییر دیگری در مفهوم فرهنگ پدید آورد که حوزه فرهنگ را از حوزه نخبگان یا فرهنگ والا به حوزه فرهنگ مردم و فرهنگ عامه جهت می داد.

بدین ترتیب بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تغییر و تحولات مفهومی فرهنگ که در سطح جهانی پدید آمده بود موجب شد که راهبردهای گوناگونی که متأثر از نظریه های متفاوت فرهنگی بود همزمان و همراه با یکدیگر در کشور به اجرا گذاشته شود. در راهبرد نخبه گرا برای تقویت هویت ملی و حفظ و حراست از میراث فرهنگی، راهبرد توسعه ای به عنوان بخش لاینفک برنامه های توسعه برای همگانی کردن فرهنگ و خارج کردن آن از انحصار نخبگان و پی ریزی مبانی فرهنگی برای سیاست های اقتصادی، راهبرد تکثر و حقوق فرهنگی برای حفظ خرده فرهنگهای گوناگون و تنوع فرهنگی و پذیرش شیوه های مختلف زندگی و جهان گرایی و اخلاق جهانی مورد استفاده قرار گرفت. توجه به این راهبردها همزمان با یکدیگر به مفهوم این بود که مدیریت فرهنگی کشور همه چیز را با هم می خواهد و این راهبردها در مواردی موجب پراکندگی و غیر منسجم

باقی مانده از سال ها حکومت های استبدادی و استعماری در ایران، برنامه ها نتوانسته اند فرهنگ را در محور توسعه و پیشرفت قرار دهند و اگر چه در اهداف برنامه های توسعه جمهوری اسلامی ایران نیل به اهداف ایدئولوژیک منظور شده است اما عدم همخوانی بین اهداف و وسایل و برنامه ها موجب عدم دسترسی کامل به اهداف شده است.

در تصویر عمومی و کلان برنامه ریزی فرهنگی کشور نوعی برنامه ریزی به چشم می خورد که آن را می توان برنامه ریزی فرهنگی گسسته دانست. به این معنی که برنامه ریزان در هر حوزه بطور مستقل و جداگانه مبادرت به برنامه ریزی کرده اند و بین بخش های مختلف آن ارتباط و همبستگی ارگانیکی به چشم نمی خورد و گاه تعارضات برنامه ها تأثیر منفی از خود بجای گذاشته است. اما در مجموع نتایج فراوانی حاصل شده که بدلیل پشتوانه های الهی، اعتقادی و فرهنگی برنامه ریزان و مدیران در حوزه های مختلف بوده است. تسلط گفتمان اسلام خواهی و استقلال طلبی و ایدئولوژی فرهنگ اسلامی، وجود و حضور رهبری منسجم و دولت های تا حدودی متعهد به ارزش های اساسی موجب شده است که علیرغم عدم بکارگیری الگوهای کلان برنامه ریزی و عدم اجرای برنامه های همگن، مجموعه تصمیمات و اقدامات غیر همبسته به سمت رشد شاخص های عمومی فرهنگ و جهت گیری های تقریباً واحدی در حوزه فرهنگ عمومی ختم شود.

تلاش برای همگام نمودن سیاست آموزشی و علمی کشور با سیاست فرهنگی، هدایت تقاضاهای فرهنگی مردم به سمت نیازهای واقعی، توجه به شیوه سلوک و اصول و آداب زندگی جمعی، رشد شخصیت افراد جامعه، تشکیل انجمن ها و مؤسسات غیرانتفاعی و نهادهای فرهنگی، وحدت رسانه ای، افزایش تولید کالاهای فرهنگی و هنری داخلی، تأسیس گسترده مراکز و مؤسسات ترویج فرهنگی، حضور فعال نخبگان فرهنگی در تولید فرهنگی، توجه به فرهنگ مکتوب و گسترش آن، برنامه ریزی برای حضور مردم در ساز و کارهای تصمیم گیری، گسترش امکانات فرهنگی و هنری، استفاده از نهادهای سنتی اصلاح و ترویج فرهنگی، ایجاد تسهیلات و امکانات برای آفرینش های فرهنگی هنری، توسعه ارتباطات رسانه ای، انجام برنامه های تشویقی و جشنواره ها و همایش ها، حضور و تقویت نهادهای مردمی و توجه به رهنمودهای رهبری نظام، از جمله عناصر و عوامل مهم تأثیرگذار بر رشد شاخص های فرهنگی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بوده است.

در انجام فعالیت های فرهنگی همواره برخی از ویژگی های تاریخی

اصلاح رویکردهای فرهنگی از طریق ایجاد نظم و ضابطه مندی و همنوایی در برنامه ها و فعالیت دستگاه های کشور مورد توجه قرار دارد.

آنچه سیاستگذار فرهنگی در طول سال های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی انجام داد در شرایطی انجام شده است که تغییرات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی سریع و گسترده ای در دنیا در دست اتفاق بوده و بر جریان سیاستگذاری فرهنگی مؤثر شده است. عدم اولویت بندی اهداف فرهنگی و عدم وجود برنامه های عملیاتی برای رسیدن به اهداف و فقدان الگوهای برنامه ریزی فرهنگی، کمبود اطلاعات پایه فرهنگی و اجتماعی از وضع موجود و عدم وجود شاخص های پژوهشی و ارزیابی از جمله مشکلات قابل ذکر در این دوران است که سیاستگذار مجبور بود برای دستیابی به این کمبودها همزمان با اجرای برنامه ها تلاش نماید. تنظیم سند مهندسی فرهنگی کشور اقدام مهمی است که در دهه اخیر توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی به ثمر رسید. این سند نقشه راه فرهنگی را ترسیم نموده است و می تواند راهگشا باشد.

آنچه وجود عقلانی یک مدیر و برنامه ریز فرهنگی را مشخص می کند، حدود ملاحظه افق های ممکن تحول در عرصه فرهنگ است. فرض بر آن است که هر حوزه فرهنگی در هر زمان و مکان مشخص واجد ساختارها و ویژگی های متصلبی است که تحت تأثیر اراده مسئولان فرهنگی قرار نمی گیرد. در حوزه فرهنگ، اخلاق به عنوان مجموعه ای از بایستی ها و احکام تجویزی که بر مجموعه معارفی استوارند همواره در برنامه اصلاح فرهنگ عمومی مورد توجه بوده است و از دو الگوی معنایی برخوردار بوده که یکی بر موازین شرعی و متکی بر شریعت اسلامی و دیگری الگوی توسعه گرا، در کنار هم استفاده نموده است و با برنامه های تبلیغی برای تحقق آن تلاش شده است. اقدام مهم در این راستا این بوده است که متولیان فرهنگ عمومی تشکیل نهادهای مدنی و مردمی را در برنامه های اصلاحی قرار داده تا در آینده مکانیسم متکی به مردم و خارج از دولت بتواند مسئولیت خود را در قبال امور و رفتارهای دینی اعمال نماید. تقویت حضور نخبگان دانشگاهی و حوزوی که دغدغه آگاهی بخشی و مصالح مردمی را دارند، بدون تصدی گری دولت یکی از راهکارهایی بوده که در این مدت بسترسازی مناسب شده است.

دیدگاه های مدیران جمهوری اسلامی ایران همواره اصالت را به فرهنگ می دهد و برنامه ریزی فرهنگی را به ایجاد امکانات برای تبلور خلاقیت انسان ها و حفظ حریم فرهنگ در مقابل دخالت سیاست و دخالت اقتصاد مقید می نماید و همین دیدگاه ها ارزش ها و اعتقادات فرا انسانی را مؤثر بر خلاقیت های انسانی می داند و بروز و ظهور و ایجاد خلاقیت ها منوط به رعایت این حوزه فرانسائی است. اما تجربه برنامه ریزی های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور نشان می دهد که بدلیل مشکلات اقتصادی

فرهنگی و برنامه ریزی های دقیقتر را فراهم کرد به نحوی که امروزه انجام پژوهش های بنیادی، کاربردی و انجام نظر سنجی های عمومی در پیمایش های ملی که به روشهای دقیق علمی صورت می گیرد توان سیاستگذاران فرهنگی جامعه را نسبت به قبل از انقلاب اسلامی بسیار افزایش داده است.

مطالعه در عوامل مؤثر بر تغییر فرهنگ عمومی جامعه نشان داد که عواملی همچون جنسیت، سن، سواد و تحصیلات، شهرنشینی از جمله عوامل درونزا و تحولات فن آوری و ارتباطی و بسیاری از عوامل دیگر به عنوان عوامل برونزا بر تحول اجزای فرهنگ نقش مؤثر دارند. نسبت جنسی جامعه یعنی تعداد مردان و زنان جامعه ایرانی در دهه های اخیر تغییرات چندانی نداشته است که بر فرهنگ جامعه مؤثر باشد اما از نظر کیفیت، تحولات چشمگیری در حضور اجتماعی زنان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران پدید آمده است که موجب شده فاصله دو گروه به مرور کم شود و از نظر تحصیلات و شغل حضور فعال اجتماعی زنان را در جامعه شاهد باشیم و این خود تغییرات زیادی را در حوزه فرهنگی جامعه همراه دارد. همچنین جوانی جمعیت و توزیع سنی جمعیت کشور در دهه گذشته، تغییرات شدیدی بر حوزه فرهنگ داشته و در چند دهه آینده نیز به حجم نسبت جمعیت بزرگسال و بازنشسته افزوده شده و این تحولات جمعیتی مقتضیات خاص فرهنگی را به همراه خواهد داشت.

افزایش سواد و تحصیلات یکی از مؤثرترین عوامل در تبیین تفاوت های فرهنگی سال های گذشته است و در سال های آینده نیز به عنوان یکی از مهمترین منابع تحول فرهنگی عمل خواهد کرد. تلاش جمهوری اسلامی ایران برای کاهش بی سوادی موجب شده است که نسبت بی سوادی در جامعه ایران کاملاً دگرگون شود و این امر منشاء تحولات فرهنگی ویژه ای شده که بایستی به سمت ارتقاء فرهنگی جامعه هدایت شود. از سوی دیگر افزایش شهرنشینی و توسعه ارتباطات و تشکیل کلان شهرهای بزرگ و تحرک جمعیتی از روستا به شهر، اوقات فراغت و روابط اجتماعی متغیرهای مهمی هستند که به تحولات فرهنگی منجر می گردند. همچنین تحولات اقتصادی و اجتماعی بر حوزه فرهنگ عمومی کشور تأثیرات گوناگونی داشته است، برای نمونه ازدواج دیررس و تغییر در سن ازدواج دختر و پسر، کوچک شدن ابعاد خانواده و مشارکت اجتماعی زنان، تغییر در رفتار و نگرش های خانوادگی ایجاد می کند و در فرآیند فردگرایی و آزادی طلبی در خانواده (برابری حقوق و مشارکتی) در حال شکل گیری و تبدیل شدن به وجه غالب خانواده در فرهنگ عمومی است و تأثیر مثبت این تحول می تواند به نهادینه شدن مشارکت در نهادهای اجتماعی دیگر منجر شود اما در سطح خانوادگی نیز ممکن است تلاطم های درونی و ضعف ساختاری پدید آورد.

در طول سال های گذشته شدت تغییرات در محیط اجتماعی

حکومتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران موجب ایجاد موانع مهمی در انجام کارهای فرهنگی بوده است. برای مثال سلطه سیاسی و خودکامگی و شکاف و فاصله بین دولت و مردم، جو عدم اعتماد توأم با ترس و عدم تأمین حقوقی و قضایی و ناهمخوانی بین اخلاق نظری و اخلاق عملی، بی سوادی و کم سوادی و نا آگاهی و جهل به قانون، تعدد و تنوع خرده فرهنگ ها و توزیع و استفاده نابرابر از امکانات و خدمات آموزشی و فرهنگی در سطوح محلی و ملی و تفاوت ها و تعارض های عقیدتی ارزشی و هنجاری بین گروهها و نخبگان و اقوام، از جمله مشکلات عمده برای هرگونه برنامه ریزی فرهنگی توسط دولت بوده است و جمهوری اسلامی ایران در طول این سالها موفق شده است بر بسیاری از این مشکلات فائق آید و بستر لازم برای انجام کارهای فرهنگی را فراهم آورد.

در سال های اخیر سرعت تحولات اجتماعی موجب شده است که زندگی فرهنگی در معرض داوری های اخلاقی متفاوتی قرار گیرد. گسترش آموزش، رشد رسانه ها، رشد شهرنشینی، تمرکز فزاینده جمعیت در شهرهای بزرگ، افزایش سطح آموزش زنان و نمونه های این عوامل می تواند موجب بروز تغییرات ارزشی در صحنه فرهنگی جامعه شود. کمبود پژوهش های فرهنگی و پژوهش های تجربی و کمبود داده های علمی در سال های گذشته موجب شده است که مشاهدات شخصی که بر حسب موقعیت مشاهده کنند و در قلمرو کوچکی از زندگی اجتماعی بوده است به کل جامعه تسری داده شود و تحلیل های متفاوتی از تغییرات فرهنگی گزارش شود.

فرهنگ از یک سو با گذشته تاریخی اجتماعی خویش پیوستگی و همبستگی دارد و نیازمند حفظ ثبات در اجزاء و کلیت است و از سوی دیگر بایستی با ایجاد تحولات و تغییرات محیطی انطباق یابد و این نیازمند موازنه دو گرایش متضاد است که اهل فکر و سیاستگذاران، ترکیب نسبی مناسبی ایجاد کنند تا هم پیوستگی فرهنگ حفظ شود و هم توانایی فرهنگ در انطباق با تغییرات محیطی افزایش یابد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و در سالهای اولیه انقلاب این ترکیب نسبی دچار بهم خوردگی شدید شد چرا که تغییرات ارزشی جامعه سال های ۱۳۵۷ به بعد با گذشته تاریخی که نظام سابق ارائه کرده بود بسیار متضاد از هم بنظر می رسید و این تعارض موجب شد که بسیاری از ارزش ها، باورها و رفتارهای فرهنگی جامعه تا مدتها دو کوهانه و دارای گرایش های متفاوت از هم باشد. یکی از تلاشهای ارزنده سیاستگذاران فرهنگی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی گرایش به انجام و گسترش پژوهش ها و مطالعات فرهنگی بود که به تدریج زمینه لازم برای بررسی تغییرات

از سرمایه فرهنگی روزنامه و مجله و مطالعه افزایش می یابد. با افزایش تحصیلات، نسبت مطالعه مطبوعات افزایش می یابد. رادیو و تلویزیون پوشش گسترده تری یافته اند و زمان استفاده از رسانه ها در شبانه روز بویژه رسانه های نوین افزایش قابل توجهی یافته است. سینما و تئاتر از دیگر کالاهای فرهنگی هستند که کل جمعیت را به خود جذب کرده اند و میانگین تماشای فیلم رشد قابل زیادی داشته است. در مورد کتاب و کتابخوانی نیز نسبت مطالعه کتب غیر درسی و میانگین زمان مطالعه در جمعیت اهل مطالعه افزایش داشته است. با افزایش منزلت، شغل و افزایش منزلت اجتماعی خانواده، موجودی، خرید و میانگین زمان مطالعه اعضا افزایش می یابد. فعالیت های مذهبی و فعالیت های هنری، رفتن به پارک و مراکز تفریحی و استفاده از موزه ها و نمایشگاه ها، مسافرت و انجام ورزش و استفاده از وسایل بازی رونق یافته است.

در مجموع در طی چهار دهه شاهد تحول گسترده فرهنگی هستیم که انتظارات و توقعات و تغییرات فرهنگی را نیز در بر خواهد داشت. مصرف کالاهای فرهنگی در جامعه ایرانی افزایش یافته است و تغییرات گسترده آن با قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بسیار ارزشمندتر شده است، اگر چه هنوز راه پر فراز و نشیبی در پاسخگویی به توقعات و انتظارات فرهنگی موجود است و کمبود امکانات اقتصادی در تولید فرهنگی و فعالیت های اوقات فراغت به چشم می خورد اما می توان یک جهت گیری کلی برای آینده جامعه در حال توسعه ایران را پیش بینی نمود که به موازات رشد اقتصادی، عرضه خدمات و کالاهای فرهنگی جامعه ما با تقاضای بیشتری مواجه خواهد بود و ورود بخش خصوصی بر عرصه های فرهنگی افزایش داشته است به نحوی که اینک ۹۰ درصد از کل مؤسسه های فرهنگی به عنوان بخش خصوصی شناخته می شوند. این پتانسیل قوی که در جوانان ما به لحاظ هویتی و فرهنگی موجود است با ضعف هویت شغلی دچار مشکل شده است و سلامت روانی آنها را به تدریج به خطر می اندازد. به عبارت دیگر در حالی که تلاش های فرهنگی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نتایج مثبت و گسترده داشته است اما در آینده عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بر نتایج حاصل از فعالیت های فرهنگی اثرات منفی خواهد داشت، مگر اینکه ابعاد فرهنگی فعالیت های توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به دقت بررسی و نتایج مثبت فرهنگی از آنها اخذ شود. نابرابری و رشد فقر، افزایش آسیب های اجتماعی، فرسایش سرمایه اجتماعی، احساس بیگانگی با جامعه، نتایج ناخواسته ای بر فرهنگ داشته و دارند. میل به منفعت جویی خودخواهانه و رشد

و زیستی که عموماً در کشورهای در حال توسعه مشاهده می شود و سرعت دگرگونی ها موجب تنش های فرهنگی شد که ناهماهنگ و غیر متجانس بنظر می رسد و تا هنگامی که منحنی توزیع عناصر فرهنگی به هنجار و طبیعی است مشکلی پدید نخواهد آورد. برای نمونه با افزایش سواد و تحصیلات تفاوت هایی بین فرهنگ نخبگان تحصیل کرده با فرهنگ جامعه پدیدار شد که می تواند تا حدودی بر قطع نسبی روابط میان این دو گروه بیانجامد اما با افزایش افراد تحصیل کرده و کاهش تعداد بی سواد، ثقل کمی به سمت ثقل کیفی سوق داده شده و به تدریج در آینده شاهد خواهیم بود که گرایش های قشر تحصیل کرده به صورت عملی و نظری ابعاد فرهنگی خواهد یافت.

بهره مندی از رسانه ها از عوامل مؤثر بر فرهنگ عمومی جامعه است. در سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی کشش برای رسانه های مکتوب همچون روزنامه، مجله و کتاب افزایش چشمگیری داشته است و تلویزیون نیز نقش فاعلتری یافته است. داده های تجربی نشان می دهد احساس رضایت از زندگی بین سالهای مختلف تغییرات مهمی داشته است. این تغییرات در دو جهت روی داده است یکی افزایش سطح نسبی رضایت از زندگی و دیگری تغییر در ساخت، رضایت انتظارات اجتماعی و فرهنگی به انتظارات اقتصادی افزوده شده است و ظهور خواسته های جدیدی را شاهد هستیم که به شیوه زندگی کردن اهمیت بیشتری می دهد و بدین ترتیب تحول در نظام ارزشی جامعه مشاهده می شود.

مهمترین پیمایشی که در سال ۱۳۵۳ توسط مرحوم اسدی در ایران قبل از انقلاب اسلامی انجام شده است حکایت از این دارد که در حوزه بهره مندی از رسانه ها ابتدا رادیو و سپس تلویزیون جامعه را تحت پوشش دارند اما سینما با وجود سابقه طولانی، همه گیر نشده است. همچنین در رسانه های مکتوب استفاده از روزنامه ها بدلیل بی سوادی افراد جامعه، از رسانه های دیداری و شنیداری محدودترند. در حالیکه مقایسه با یافته های پژوهشی مصرف کالاهای فرهنگی در طرحهای ملی انجام شده بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نشان می دهد که جامعه ایرانی در طول چهار دهه بزرگترین حرکت و تحول و حیات فرهنگی را تجربه نموده است و جریان تولید فرهنگی و بهره مندی از رسانه ها و فعالیت فرهنگی افراد و مشارکت آنها در نهادها و سازمانها و استفاده از کالاهای فرهنگی در سطح بسیار قابل قبولی افزایش داشته است.

در بررسی مذکور و در بین جمعیت آماری مراکز استان مشاهده می شود که بیش از ۸۰ درصد مردم کشور امروزه باسواد هستند و زنان در مقایسه سطح تحصیلات تفاوت چندانی با مردان ندارند. متوسط زمان اوقات فراغت در روزهای هفته افزایش یافته است. خانواده های شهری مرکز استان، روزنامه و مجله مطالعه می کنند و با بالا رفتن پایگاه اقتصادی اجتماعی آنها میزان بهره مندی

هماهنگی فعالیت های فرهنگی نهادها و دستگاه های فرهنگی، قانونمند شدن فعالیتهای فرهنگی و هنری، رشد کمی و کیفی آثار و خدمات فرهنگی، تحکیم وحدت و همبستگی ملی، معرفی شخصیت های تاریخی اسلام و ایران، ارائه الگوها و سرمشق های مناسب، مشارکت و بسیج مردمی، توجه به زبان فارسی، بهره گیری از امکانات جهان اسلام و توجه به گروه های مرجع و داشتن سعه صدر در پاسخ گویی منطقی به پرسش ها و ابهامات یادآوری شده است و کلیه امکانات دستگاه های فرهنگی و رسانه های داخلی را به سمت و سوی راهبردهای اجرایی هدایت می کند.

هنوز ارزش های سنتی در زندگی از اهمیت بیشتری برخوردارند. عدالت اجتماعی، پرهیز از اعمال افراطی، وفاداری به دوستان، تحمل عقیده دیگران، فروتنی و تواضع، حفظ محیط زیست، صداقت، وظیفه شناسی، یاری دهنده به دیگران، مؤمن و دین دار بودن، قابل اعتماد بودن، گذشت و پاکیزگی ارزش های سنتی هستند که با ارزش های مدرن برابری می کنند. اگر چه به نظر می رسد به تدریج ارزش های مادی گرایانه واقع گریز و غیر اجتماعی در نسل جوان در معرض رشد است، شناخت نظام ارزشی در ارزیابی و وضعیت فرهنگی، اخلاقی و هنجاری جامعه و اتخاذ سیاست های بهینه برای ایجاد وفاق ارزشی و کاهش نابهنجاری ها و حل مسائل اجتماعی ضروری است. فرآیند توسعه و نوسازی ما را همچون جوامعی دیگر با نوسانات و فراز و نشیب های مختلف روبرو کرده است. گسترش شهرنشینی و کلان شهرهایی همچون تهران در گرایش به ارزش های مدرن و کاهش ارزش های سنتی رابطه مستقیم و معنادار یافته است. تحقیقات نشان می دهد در ایران تأثیر خانواده و قومیت بر لایه های درونی شخصیت، از جمله ارزش ها قویتر از عامل تحصیلات است و همچنین پابندی دینی با ارزش های سنتی رابطه معناداری دارد. گرایش های قومی موجود در ایران خود را در زمره صاحبان این اقلیم بشمار می آورند و نوعی آگاهی جمعی و تعلق عمومی به سرزمین را بوجود آورده است. فرایندهای مهاجرت قومی ایران از عوامل اساسی تضعیف قومیت گرایی است و زبان فارسی به عنوان زبانی اصیل مورد پذیرش اقوام قرار دارد. انقلاب اسلامی با تکیه بر باورهای دینی و روی گردانی از ایده ناسیونالیسم موفق شده است وحدت قومی را افزایش دهد و اسلام گرایی پس از انقلاب بر نوعی وحدت تکیه کرده است که با گشودن فضا برای ظهور هویت گرایی قومی همراه بوده است.

پیمایش ها نشان میدهد که جامعه ایرانی همواره با سکولاریسم به معنای جدایی دین از سیاست مخالفت می ورزد و بیشتر مردم جامعه به مناسک پایبند می باشند و انجام مناسک فردی علیرغم جوانتر شدن فوق العاده جمعیت، مورد توجه افراد قرار دارد. در میان گروه های سنی، گروه سنی ۲۰ تا ۳۰ سال گروهی است که در مقایسه با گروه سنی پایین تر و گروه سنی بالاتر نیازمند توجه

فردگرایی، گرایش به کسب ارزش های مادی، رفتارهایی از قبیل مسئولیت گریزی، تک روی، خشونت و سوءظن، نتیجه ناکارآمدی حوزه اقتصادی است که همبستگی و احساس تعلق و هم دردی و اعتماد و گرایش به همکاری جمعی را تضعیف نموده است.

تعامل فرهنگ رسمی و غیررسمی در جامعه، جلب مشارکت های جمعی، فهم مشترک و عمل جمعی عام، اخلاق کار، توجه به نهادهای مدنی، بازنگری برنامه های آموزشی، ترویج یافته های علمی، پژوهش، تولید و خلق اندیشه، تقویت علمی و انتقادی خردمندانه؛ تولید ادبیات تحقیق فرهنگی و اجتماعی و ذخیره اطلاعات و تبادل اطلاعات، توجه به نیروی انسانی متعهد و متخصص، ترکیب و تلفیق علم و عمل، استقلال و خود ابتکاری، ارتباط بین دولت و نهاد دینی و نهادهای مردمی، فعالیت مشترک فرهنگی دور از منافع سیاسی، تقسیم نقش ها، افزایش کارایی مدیران و برنامه ریزان، توجه به تغییرات فرهنگی در سطوح محلی، ملی و بین المللی، انسجام و همبستگی اجتماعی عام، توجه به اهداف، ماموریت ها و امکانات و محدودیت ها، ویژه موضوعاتی بوده اند که بصورت نسبی در سالهای گذشته مد نظر قرار گرفته است و در سالهای آینده می تواند مورد تأکید بیشتر قرار گیرد.

نظام ارزشی قبل از انقلاب اسلامی متشکل از عناصری چون برتری جویی، جاه طلبی، استبداد، مصرف گرایی و فردگرایی بود و نظام ارزشی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ارزش های جدیدی متشکل از رفع بی عدالتی و نابرابری و عدم وابستگی به غرب، استقلال و تمایل به مذهب و گذشت و فداکاری جمعی را به ارمان آورد. اینک ارزش های انقلاب اسلامی در شرایط نامتعادل اقتصادی و اجتماعی آسیب پذیر شده است. باید توجه داشت که در جهان فعلی مدرنیته به عنوان ساختار اجتماعی و فرهنگی نمود بیرونی تمدن جدید غرب است و رویکردهای فرهنگی با خود همراه دارد که سنت را به چالش می کشاند. عقلانیت گرایی، فردگرایی، تمایز و تعدد فرهنگی، بلند پروازی، لذت گرایی در مقابله با شیوه سنتی قرار می گیرد و توسعه ارتباطات، ورود فن آوری های فنی و مادی جدید، خواه ناخواه تغییراتی در باورها و ارزش های فرهنگی جامعه ایجاد می نماید و هرگونه برنامه ریزی فرهنگی بایستی توجه کامل به این رویکردها داشته باشد.

در سیاست های مقابله با تهاجم فرهنگی تعمیق و شناخت و باور دینی، اصلاح رفتار مدیران، ترویج و گسترش معرفت و ارزش های اسلامی ایرانی، برقراری عدالت اجتماعی، رعایت اصول و ارزش های اسلامی ایران در برنامه ریزی های توسعه سازماندهی و

موقعیت ها	تفاوت ها	سطح فرهنگ دوم	سطح فرهنگ اول	
هنجارهای اجتماعی و ترجیحات	نمادها و سمبل ها، گروه های مرجع و قهرمان ها، عقاید مذهبی و باورها، ارزش ها	افکار و احساسات و رفتارها	رشد فکری و علمی و تحصیلی و هنر و ادبیات	فرهنگ خانوادگی
هنجارهای اجتماعی و ترجیحات	نمادها و سمبل ها، گروه های مرجع و قهرمان ها، عقاید مذهبی و باورها، ارزش ها	افکار و احساسات و رفتارها	رشد فکری و علمی و تحصیلی و هنر و ادبیات	فرهنگ قومی
هنجارهای اجتماعی و ترجیحات	نمادها و سمبل ها، گروه های مرجع و قهرمان ها، عقاید مذهبی و باورها، ارزش ها	افکار و احساسات و رفتارها	رشد فکری و علمی و تحصیلی و هنر و ادبیات	فرهنگ بومی و محلی
هنجارهای اجتماعی و ترجیحات	نمادها و سمبل ها، گروه های مرجع و قهرمان ها، عقاید مذهبی و باورها، ارزش ها	افکار و احساسات و رفتارها	رشد فکری و علمی و تحصیلی و هنر و ادبیات	فرهنگ نسلی
هنجارهای اجتماعی و ترجیحات	نمادها و سمبل ها، گروه های مرجع و قهرمان ها، عقاید مذهبی و باورها، ارزش ها	افکار و احساسات و رفتارها	رشد فکری و علمی و تحصیلی و هنر و ادبیات	فرهنگ پایگاه اجتماعی و طبقاتی
هنجارهای اجتماعی و ترجیحات	نمادها و سمبل ها، گروه های مرجع و قهرمان ها، عقاید مذهبی و باورها، ارزش ها	افکار و احساسات و رفتارها	رشد فکری و علمی و تحصیلی و هنر و ادبیات	فرهنگ شغلی یا سازمانی
هنجارهای اجتماعی و ترجیحات	نمادها و سمبل ها، گروه های مرجع و قهرمان ها، عقاید مذهبی و باورها، ارزش ها	افکار و احساسات و رفتارها	رشد فکری و علمی و تحصیلی و هنر و ادبیات	فرهنگ جنسیت
هنجارهای اجتماعی و ترجیحات	نمادها و سمبل ها، گروه های مرجع و قهرمان ها، عقاید مذهبی و باورها، ارزش ها	افکار و احساسات و رفتارها	رشد فکری و علمی و تحصیلی و هنر و ادبیات	فرهنگ تاریخی
هنجارهای اجتماعی و ترجیحات	نمادها و سمبل ها، گروه های مرجع و قهرمان ها، عقاید مذهبی و باورها، ارزش ها	افکار و احساسات و رفتارها	رشد فکری و علمی و تحصیلی و هنر و ادبیات	فرهنگ ملی
هنجارهای اجتماعی و ترجیحات	نمادها و سمبل ها، گروه های مرجع و قهرمان ها، عقاید مذهبی و باورها، ارزش ها	افکار و احساسات و رفتارها	رشد فکری و علمی و تحصیلی و هنر و ادبیات	فرهنگ جهانی

فرهنگ خانوادگی و قومی، فرهنگ بومی و محلی، فرهنگ نسلی، فرهنگ شغلی و سازمانی و پایگاه اجتماعی، فرهنگ جنسیت، فرهنگ تاریخی، فرهنگ ملی و فرهنگ جهانی. بدین ترتیب فرهنگ عمومی حاصل جدول زیر است:

بدین ترتیب بایستی بتوانیم هر یک از مؤلفه های موجود در جدول فرهنگ همچون: رشد فکری و علمی و تحصیلی و میزان فهم هنری و ادبی و افکار و احساسات و رفتارها و نمادها و سمبل ها و قهرمان ها و گروه های مرجع و عقاید مذهبی و باورها و ارزش ها و هنجارهای اجتماعی و ترجیحات افراد را در فرهنگ های مختلف، بصورت مداوم شناسایی و اندازه گیری نماییم و تحولات و تغییرات مربوط را برای تدوین برنامه های فرهنگی آینده، رصد نماییم.

منابع:

- فصلنامه فرهنگ عمومی شماره ۱۰ تا ۳۴ - دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی کشور
- یافته های پیمایش ارزش ها و نگرش های ایرانیان - موج اول و دوم - وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی
- بررسی آگاهی ها، نگرش ها و رفتارهای اجتماعی فرهنگی در ایران، دکتر منوچهر محسنی، دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی
- یافته های طرح پژوهش فعالیت و مصرف کالاهای فرهنگی در رفتارهای فرهنگی ایرانیان - دفتر طرح های ملی
- یافته های طرح آمارگیری جامع فرهنگی در فضاهای فرهنگی ایران - وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- دولت و فرهنگ در ایران ۱۳۵۷-۱۳۰۴ دکتر محمدعلی اکبری - دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی
- تحولات فرهنگی در ایران - محسن گودرزی، عباس عبدی - انتشارات روش
- چالش های ارزشی جوانان - دکتر زهرا داریا پور - دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی
- چالش های کنونی ایران - دکتر عماد افروغ پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی
- مجله جامعه شناسی ایران - دوره چهارم شماره ۱ - بهار ۱۳۸۱
- وضعیت و نگرش و مسائل جوانان ایران - سازمان ملی جوانان - ۱۳۸۱
- گسست و تداوم نسلی - طرح های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- باورها و رفتارهای مذهبی در ایران - ۱۳۷۹-۱۳۵۳ طرحهای ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- باورهای دینی و نگرش اجتماعی - طرح های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- هویت قومی و باورهای اجتماعی - طرح های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

بیشتری است. سنین یاد شده سنین احراز شغل و ازدواج است و معمولاً تعارضات با خانواده در این دهه پر تنش، صورت می گیرد و خصلت های اعتراضی در این سنین اتفاق می افتد اگر چه با افزایش سن روال عادی خود را از سر می گیرد، اما لازم است در برنامه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به این گروه سنی توجه بیشتری مبذول گردد.

هویت ملی ایرانیان از قدیم الایام هویتی خدایپرستانه و خدانشناسانه بوده است و سرزمین مشترک، منافع مشترک حقوق و دولت مشترک و حس روانشناسی و فردی و جمعی مشترک در آن مشاهده می شود. بدون تردید دین عامل مهم هویت بخش در کشور ماست و فرهنگ به عنوان معرفت مشترک ارزش ها، هنجارها، ایدئولوژی، نماد و حتی تکنولوژی مشترک را ارائه کرده است، پس بایستی برای تقویت هویت ملی کشور عناصر مقوم آن را شناخت و تقویت نمود و در سیاست های فرهنگی و برنامه ها برای افزایش و رشد شاخص های عمومی فرهنگ به نکات ذکر شده دقت کرد. برای انسان ها پنج نیاز فطری و اساسی شمارش کرده اند، نیازهای جسمی، نیاز به ایمنی، نیاز به روابط اجتماعی و محبت، نیاز به تأیید و احترام، نیاز به خویشستن یابی. نیازهای انسان بصورت سلسله مراتبی دسته بندی می شوند و فرهنگ در بالاترین سطح نیازهای آدمی یعنی نیاز به خویشستن یابی و معنویت و یک نیاز متعالی است اما در همه سطوح نیازها حضور مؤثر دارد. نیازها عموماً با هم و با فرهنگ در آمیخته اند. جامعه از افراد مختلفی تشکیل شده است که برای پاسخ گویی به نیازهایشان به یکدیگر نیاز دارند. فرهنگ در مفهوم اول آن به رشد فکری و علمی و تحصیلی و هنر و ادبیات یک ملت یا جامعه گفته می شود که به کلمه تمدن نزدیک تر است. اما فرهنگ در مفهوم دوم آن شامل افکار و احساسات و رفتارهای مردمی است که در یک محیط اجتماعی زندگی می کنند. فرهنگ آموختنی است و از طریق یادگیری و تجربه شکل می گیرد. تفاوت مردم در فرهنگ ها حاصل تفاوت آنها در نمادها و سمبل ها، گروه های مرجع و قهرمان ها، عقاید مذهبی و باورها و ارزش ها می باشد. ارزش ها عمیق ترین لایه فرهنگی هستند و نمادها سطح آشکار لایه فرهنگ را شامل می شوند و تا آخرین سالهای زندگی قابل یادگیری و تغییر اند. ارزش ها معمولاً تحت تأثیر ترجیحات قرار می گیرند و ترجیحات تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی هستند. افراد همزمان در چند فرهنگ عضویت دارند و فرهنگ عمومی نتیجه نهایی حاصل جمع این فرهنگ ها می باشند.

ولایت امیرالمومنین علی (سلام الله علیه)

علامه امینی (ره)

اللهم عَرَفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ؛

خدایا رسولت را به من بشناسان که اگر رسولت را به من نشناسانی، حجتت را نخواهم شناخت؛

اللهم عَرَفْنِي حَجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي حَجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

خدایا حجتت را به من بشناسان که اگر حجتت را به من نشناسانی، در دینم گمراه می شوم.

بر این اساس باید اول خدا و قدرت او، اراده، علم، جود، کرم، صفات جلال، جمال، همه صفات رحمت، عظمت، جود، جبروتش را شناخت، و پس از آن به سراغ درک این معنا برویم که ولی مطلق ما - پیامبر اکرم(ص) - افضل رسل، کامل ترین انسان ها، خلق اول و اینه جمال و کمال حضرت احدیت است.

اگر بنا بود ما از طریق بشری به پیامبر و امام و خدا معرفت پیدا کنیم، محصول عملمان عبث و بیهوده بود و اعتقاداتی خلاف واقع پیدا می کردیم. بشر قابلیت آن را ندارد که معیار و میزان امور شود. انسان همان موجودی است که خداوند متعال - خالق او - در قرآن کریم از این آفریده اش با عناوینی نظیر ظلوم، جهول، کنود، عنود، نادان، مفسد، سفاک و خون ریز، لجوج، و اهل مجادله و دعوا یاد کرده است. چنین موجودی به خودی خود نمی تواند درک کند که ولایت امام، ولایت الله است و یارای آن را ندارد که صفات، حرکات و سکنت او را درک کند. او نمی تواند بفهمد علم، قدرت، اراده، جلالت و عظمت او به چه اندازه است، و نفسیات و ملکات او در چه حد و منزلتی است. اگر بشر بخواهد مینا قرار بگیرد، نتیجه اش همین شرایط آکنده از ظلم، تباهی، گمراهی و دهن کج کردن به امام(ع) می شود که می بینیم. این ها همه اش به خاطر این است که ما برای خودمان اعتبار قائل شده ایم، خودمان را آدم فرض کرده ایم، و روی خود تا این حد حساب کرده ایم که من هرچقدر می دانم امام هم باید همان قدر بداند و هر قدر که من آدمم امام هم باید همان قدر آدم باشد. برای همین است که اگر امام در میان ما هم ظاهر بشود، او را نمی

امام محدث و حامل علم و صفات، و جمال و کمال خداست. از هر طرف به او نگاه کنی در او صفات خدا را متجلی می بینی. هم حامل آن است و هم همانند آینه ای پاک، صاف و عاری از هر کدورتی در نهایت وضوح و شفافیت آن را نشان می دهد...

"ولایت" در بیان قرآن کریم، اولاً و بالذات، از آن مقام مقدس حضرت احدیت است. خداوند متعال اولی به نفس همه مخلوقات است و تمام موجودات تسبیح گوی اویند. هرکس به زبان خودش "لا إله إلا الله" می گوید.

ولایت مطلقه ای که در تعبیر مختلف قرآن کریم آمده، از آن بشری است که عالم در پرتو آن وجود مقدس آفریده شده، و علت غایی همه موجودات، به شمار می آید. در هر ذره ای که در کون و مکان، و آسمان ها و زمین آفریده شده، رشحات رحمت وجود اقدس آن انسان کمال یافته می شود. وجودی که علت آفرینش همه انسان ها، افلاک و املاک است و آسمان ها و زمین در پرتو وجود او آفریده شده اند. همو که خداوند او را به «لولاک لما خلقت الأفلاک؛ اگر تو نبودی، افلاک را نمی آفریدیم» و «خلقتک لأجلی و خلقت الخلق لک؛ تو را برای خودم و دیگر مخلوقات را برای تو آفریدم.» مفتخر نمود. همان وجود مقدسی که وقتی ملائک آفریده شدند شناختش را با شناخت خداوند متعال عجین دیدند. حضرت آدم(ع) نیز وقتی در اولین لحظات پس از خلقت، چشمانش را باز نمود اول چیزی که دید نور، آن وجود مقدس بود.

این وجود مقدس اولی به نفس جمیع موجودات، و ولایت او ولایت الله است. دوستی و ولایت او بر همه واجب است و مقرون به دوستی خدا. طاعت و بیعت او طاعت و بیعت خداست. نه تنها شناخت او شناخت خداست که در ابتدا باید خدانشناس بود تا بتوان نبی شناس شد. پس از طی این دو مرحله نیز می توان امام را شناخت:

اللهم عَرَفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛

خدایا خودت را به من بشناسان، که اگر خودت را به من نشناسانی، پیامبرت را نخواهم شناخت؛

شناسیم .

خیلی عجیب است باید اول خدای قادر دارای عظمت، جلال، کبریا، قدرت و... را شناخت، صفاتش را خوب درک کرد، و بعد سراغ سفیرش رفت، که او فرستاده ای به سوی ماسوی الله دارد که به هیچ زمان و مکانی محدود نمی شود . تمام انبیای پیش از خود را استخلاف کرده است. باید برای خدا همچون سفیری فرض کرد که هم بر اندام حکومت الهی راست اید و هم لکه ننگ و عار برای خداوند به حساب نیاید.

ولایت خداوند، ولایتی مطلقه است که در تمام موجودات جریان دارد . هیچ جنبنده و متحرک، نبات و جماد، و مخلوق و حتی ذره ای از آفریدگان خداوند نیست که مشمول این عنایت نباشد. تمام ملائک بر ولایت محمد و آل محمد(ص) مباهات می کنند. این ولایت و حکومت در مرتبه بعدی نامش نبوت و گاه رسالت می شود.

رسالت، نبوت و امامت، همه عین ولایت اند. تنها تفاوت میان رسول خدا(ص) و علی بن ابی طالب(ع) منصب بالاتری است که رسول اکرم(ص) داشته اند. ایشان همیشه می فرمودند: علی منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی. {جایگاه} علی، نسبت به من نظیر [جایگاه] هارون نسبت به موسی است، جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود. {هارون خلیفه و وزیر موسی(ع) بود.}

ایشان - پیامبر و علی(ع) - هر دو ولی مطلق خدا بوده اند و اولی به نفس مخلوقات. با این حال علی بن ابی طالب(ع) نسبت به مقام بالاتر رسول خدا(ص) در برابر ایشان اظهار خضوع می کردند.

روایات زیادی در کافی و غیر آن داریم که گفته اند، غیر از رسول و نبی که به آن ها وحی می شود، امام هم "مُحَدَّث" است. مُحَدَّث به کسی می گویند که ملک با او حرف می زند و او ملک را نمی بیند. ملک مطلب را در گوش محدث بیان می کند، و یا آن را به قلب او القا می کند. دوازده امام ما (ع) و حضرت فاطمه صدیقه، اُمُ الْأَئِمَّةِ النِّجَاءِ اُمُ أَبِیْهَا - صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها - این صفت را داشتند و هیچ کس جز ایشان چنین مقامی نداشته است. این تعبیر را به خصوص در زیارت حضرت زهرا(س) می توانید ببینید.

جمعی از برادران اهل سنت معاصر ما با استناد به این روایات آورده اند که شیعیان قائلند به ائمه آن ها وحی می شود. «موسی جارالله» در الوصیه، «سید محمود عبوسی» در السنه و الشیعه و «احمد امین» در فجر الاسلام و در الصراع و برخی دیگر آمده اند با این مطالب داد سخن داده اند که این مکتب، مکتب کفر و ضلال است. آخر وقتی پیامبر ما پیامبر آخرالزمان بوده، نباید به کس دیگری پس از او وحی شود. ما جواب مفصلی به این مطالب در جلد پنجم الغدیر داده ایم.



حکمت اوست. آن وقت تو به خودت نگاه می کنی و می پرسی آیا امام این را می داند یا نه؟! خیلی عجیب است. هم می خوانی هم دعوا می کنی؛ هم به امام(ع) عرض عقیده می کنی هم اشکال می گیری؟ هم معترفی هم معترض، و هم منکری و هم معترض؟

«احمد بن علی حافظ» یکی از بزرگان عامه است که مرد فوق العاده و جلیلی بوده است. وی کتابی دارد به نام زین الفتی فی شرح سورة هل أتى. از این کتاب دوجلدی دو نسخه وجود دارد، یکی در هند و دیگری در کتاب خانه سید بن طاووس(ره). و در کتابش از آن کتاب روایت کرده که: «هرکس می خواهد در علم حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی نگاه کند، به علی بن ابی طالب بنگرد». می خواهد بگوید هرکس می خواهد به پیامبران بنگرد به علی بن ابی طالب (ع) نگاه کند. علی بن ابی طالب(ع) تبلور تمام علوم انبیاست. و همه پیامبران هرچه داشته اند علی(ع) حامل تمام آن فضائل و ملکات است. این روایت را شیعه نقل کرده و اهل تسنن هم آن را زیاد نقل کرده اند. «ابوالحران» سلسله سند این روایت را به «ابوبکر» رسانده و آن را صحیح دانسته و می گوید: از این روایت استفاده می شود علی بن ابی طالب در صفات با انبیا شریک بود. او این مطلب را از خودش، و نه به نقل از هیچ سنی یا شیعه ای نقل می کند؛ یعنی این ها این مسائل را می فهمند. «شطحفیه» در تفسیر و توضیح این حدیث می گوید:

هر پیغمبری که خداوند در قرآن او را به صفت حقیقیه مخصوصی ذکر کرده، علی همه آن صفات را داراست و پیامبر او را به همان صفت ستوده است. او می گوید: هرکدام از حضرات آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیه السلام هشت صفت متمیز داشته اند. بعد به بحث درباره علم علی بن ابی طالب(ع) می رسد. در آنجا می گوید: مسلمانان همه بر این اتفاق نظر دارند که تمام انسان ها بعد از رسول خدا(ص) به علم علی بن ابی طالب(ع) نیازمندند و هیچ کس نیست که به این علم بی نیاز باشد. او پس از این مطلب بیان می کند نیازهای خلیفه اول به علم علی(ع) خیلی زیاد بوده است. بعد از آن نیازهای خلیفه دوم را برمی شمرد و روایاتی را با مضمون نزدیک به عبارت «لولا علی لهلك عمر؛ اگر علی نبود، عمر هلاک می شد». نقل می کند که در منابع شیعی وجود ندارد. نوبت به عثمان که می رسد می گوید او خیلی به علم علی(ع) نیاز داشت و بارها می گفت «اگر علی نبود، عثمان هلاک می شد». ما در منابع خودمان این مطلب را نداریم و گمان نمی کنم یک نفر از علمای شیعه بتواند این عبارت را در منابع خودمان بیابد. او سلسله سند را نقل کرده و پس از آن به نقل از راوی می گوید:

روزی در خدمت عثمان بودم و صحابه، همه دور او را گرفته

امروزه حرف های دور از انصاف زیادی درباره تشیع، در خارج مرزها می نویسند و می گویند. حدود هشتاد درصد از این کتاب هایی را که درباره ائمه ما نوشته اند، باید به دریا ریخت. این دست اعتراضات ناشی از بی سوادی و جهل نویسندگان آن هاست. گمان می کنند ما این مطالب را از خودمان می گوئیم آن ها اگر سراغ منابع اصلی خودشان می رفتند، می دیدند از طریق «عبدالله بن عباس» در صحیح بخاری و مسلم و دیگر منابع، از رسول اکرم(ص) روایت کرده اند که فرمودند، «هر پیامبری بعد از خودش از امتش امام و خلیفه ای دارد که محدث است» و محدث را دقیقاً همان طور شرح داده اند که در منابع ماست و ما می گوئیم؛ یعنی شخصی که ملک با او حرف می زند یا مطلب را به قلبش القا می کند و او ملک را نمی بیند. ... پس آن ها هم قائلند که محدث با ملک در ارتباط است ولی بعد باید حرف هایی که محدث به ملک نسبت می دهد با ترازوی قرآن و سنت سنجید. البته اگر این ترازو به میان آید، راحت می توان حرف زدن یا حرف نزدن با ملک را فهمید. به عبارت دیگر مفهوم محدث، یک مفهوم اسلامی است، و نه مذهبی؛ تنها اختلاف در مصداق است. ... امام محدث و حامل علم و صفات، و جمال و کمال خداست. از هر طرف به او نگاه کنی در او صفات خدا را متجلی می بینی. هم حامل آن است و هم همانند آینه ای پاک، صاف و عاری از هر کدورتی در نهایت وضوح و شفافیت آن را نشان می دهد. امام، آینه تمام نما و بدل نمای کمال و جلال خداست. اگر در زیارت ها مرور کنی در می یابی امام خازن علم خداست. اهل سنت زیاد از پیامبر(ص) روایت کرده اند که:

أنا مدينة العلم و علی بابها؛

أنا دارالحكمة و علی بابها؛

أنا میزان الحكمة و علی لسانها؛

من شهر علم ام و علی در آن است.

من خانة حکمت ام و علی در آن است.

من ترازوی حکمت ام و علی زبان آن است.

... از علی بن ابی طالب(ع) نقل می کنیم که فرمودند: «هرکس می خواهد درباره آسمان ها و زمین چیزی بداند از من سوال کند والله علی به راه های آسمان از راه های زمین آشناتر است». ایشان این مطلب را در جمعی فرمودند که مخاطبان و پامبری هایشان مترصد این بودند که بتوانند از ایشان ایراد بگیرند ولی هیچ کدام نتوانستند. علی(ع) آیات نازل شده در شب و روز، و سفر حضر را از هم تمیز می داد و می دانست هرآیه ای کی و کجا نازل شده است. والله، علی را اگر بالای منبری بگذارند با اهل تورات، با تورات و با اهل انجیل با انجیل حکم خواهد کرد. علوم اولین و آخرین همه در نزد علی (ع) است.

تو خودت را شیعه می دانی؟ ایشان مخزن علم الهی و معدن



و ابراهیم، و موسی و عیسی، همه باید در محضر عدل علی(ع) حاضر شوند و بعد جایگاه هر کس در بهشت و جهنم مشخص می شود. این موضوع از جمله مطالب اسلامی است، و نه مذهبی. خیال کرده اید احتیاج شما به علی(ع) فقط همین قدر است که بروی حرم و دعا کنی تا بازاریت گرم شود؟ جمعیت زیادی از علما، حفاظ، و محدثان عامه (اهل سنت) نقل کرده اند که محبت حضرت زهرا(س) در هشت و یا صدجا فایده دارد: هنگام مرگ، دفن، حشر و حساب و آن قدر این دستگاه محشر، عریض و طویل است که تصورش را نمی توانید بکنید. همین طوری بهشت رفتن که فایده ندارد. باید علی(ع) را بشناسی و بعد به بهشت قدم بگذاری. در آن صحرای محشر، خداوند متعال برای معرفت امیر المومنین(ع)، برای همه بشریت یک مدرسه بزرگ به راه انداخته است. منبر بسیار بزرگی در آن جا گذاشته اند. رسول اکرم(ص) بالای منبر می روند و جبرئیل با نهایت خضوع در محضر ایشان حاضر شده، کلیدهای بهشت و جهنم را به آن حضرت تقدیم می کند. در آن هنگام رسول اکرم(ص) هم بانگ برمی آورند که، پسرعمو، وزیر، برادر و جانشینم کجاست؟ علی(ع) تا یک پله پایین تر از ایشان به بالای منبر می روند. پیامبر(ص) کلیدها را به دست علی(ع) می دهند و می فرمایند این ها باید به دست تو باشد. بهشت و جهنم و ملائکه رحمت و ملائکه شداد و غلاظ، مطیع تو هستند و مطابق نظر تو، افراد باید به بهشت یا جهنم بروند. روایات اهل سنت می گوید، این ها در برابر علی بن ابی طالب(ع) صف کشیده اند و می گویند: لبیک یا علی، گوش به فرمان توایم. بعد از آن علی بن ابی طالب تک تک افراد بشر را به سمت آتش یا بهشت روانه می کنند. حالا شما ببینید چقدر به علی بن ابی طالب(ع) احتیاج داریم...

منبع: سایت اهل بیت

این سخنرانی بخشی از سخنرانی های مرحوم علامه امینی(ره) است که در مشهد مقدس ایراد شده است.

بودند. مردی وارد شد و رو به عثمان کرد و پرسید: مسلمان ها درباره این که مشرکان در قبور خودشان معذب اند یا نه، چه می گویند؟ عثمان جواب داد که معلوم است، هر مسلمانی با هر مقدار معلومات دینی می داند که شخص مشرک در قبرش دچار عذاب است. وقتی عثمان این جواب را داد، آن مرد از زیر عبایش جمجمه ای در آورد و جلوی عثمان انداخت و گفت این جمجمه یک مشرک است، آن را لمس کن. آیا حرارتی احساس می کنی؟ چطور شما چنین صحبتی می کنید؟ عثمان مات و متحیر مانده بود چه جواب بدهد. این دست و آن دست می کرد شاید یکی از اطرافیان جوابی برای این سؤال داشته باشند ولی خبری از جواب نبود. در این میان یکی از صحابه بلند شد و به منزل علی بن ابی طالب(ع) رفت و گفت ماجرای پیش آمده که لازم است برای جواب دادن به آن تشریف بیاورید. حضرت به میان جمع که رسیدند آن شخص سؤالش را مجدداً تکرار کرد. حضرت به یکی از صحابه اشاره فرموده، گفتند: برو سنگ چخماق بیاور. صحابی که سنگ ها را آورد حضرت آن ها را به هم زدند تا آتشی درست شد. بعد از آن سنگ ها را در دست آن مرد گذاشتند و پرسیدند، آیا حرارتی احساس می کنی؟ آن چه جور آتشی است که آهن و غیر آن را می سوزاند ولی خودش را نمی سوزاند و... ماجرا که به این جا می رسید، عثمان می گفت: اگر علی نبود عثمان هلاک می شد.

نه فقط عمر و عثمان، اگر علی(ع) نبود بشریت هلاک می شد. اگر علم علی(ع) نبود بشریت همه جزء بهائم می شدند. در هر جا معلم و مربی ای هست باید عالم تر و داناتر از شاگردش باشد. در روایات متعددی آمده که علی بن ابی طالب(ع) معلم تمام ملائکه - اعم از شداد و غلاظ، و رحمت - بهشت و جهنم و حتی جبرائیل و عزرائیل بوده است. شاه و ایت الله، شریف و وزیر، بزرگ و کوچک، همه انبیا، مخلصین، صدیقین، امراء اولیا، و نوح

رهبری انقلاب در مقایسه با مدینه فاضله فارابی

نصرالله شفیعی



بسم الله الرحمن الرحيم

نظریه مدینه فاضله، برجسته ترین نظریه فارابی در حوزه اندیشه‌ی سیاسی است مدینه فاضله مورد نظر فارابی دولت یا اجتماعی است که در آن همکاری زیادی برای نیل به سعادت دنیوی و اخروی وجود دارد. در این مدینه رهبر ویژگی‌ها و جایگاه خاصی دارد. از نظر فارابی رهبر باید کامل ترین فرد جامعه باشد تا امکان رسیدن به مدینه فاضله یعنی جامعه‌ای سالم که وسیله‌ای برای تکامل مادی و معنوی است فراهم آید. (اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان از فارابی تا ابن خلدون آزاد ارمکی صفحه ۱۴۱ و ۱۴۲).

از نظر فارابی کامل ترین فرد برای تصدی رهبری جامعه سالم کسی است که واجد صفات ۱۲ گانه باشد؛ یعنی:

۱. تندرستی
۲. هوشمندی
۳. راست گویی
۴. والا منشی
۵. دادگری
۶. دلیری

۷. درک قوی

۸. حافظه توانا

۹. فصاحت در بیان

۱۰. علاقه به علم

۱۱. پرهیز از گناه

۱۲. بی اعتنائی به ثروت

علاوه بر آن فارابی صفات دیگری را نیز اضافه می کند که عبارت اند از:

۱. خردمندی

۲. توانایی در وضع قوانین جدید

۳. آگاهی و به کارگیری قوانین و آداب رهبر قبیله

۴. مهارت در به کارگیری سلاح و مهمات به هنگام جنگ

۵. بصیرت و دوراندیشی در مواجهه با اوضاع جامعه

۶. برخورداری از تجربه و داشتن بیانی روشن و رسا در تحریک مردم به فرمان برداری از خود و قوانین جدید.

(اندیشه های اهل مدینه فاضله فارابی صفحه ۲۷۶)

صفاتی که فارابی برای رهبری جامعه فاضله یا جامعه اسلامی بر شمرده شد همگی نشان از دقت و هوش سرشار فارابی در شناخت جایگاه شگرف رهبری در اداره جامعه است. از نظر فارابی که به دنبال مدینه فاضله است یعنی جامعه‌ای که انسان بتواند به کمال لازم خود دست پیدا کند و همه ابعاد وجودی او شکوفا شود، رهبر نقشی بس مهم و حیاتی دارد. از این رو ویژگی هایی که برای رهبر در نظر می گیرد و با فراتر از انتظار عادی است. به عبارتی هر چند دستیابی به این ویژگی ها در نگاه اولیه برای بسیاری از اشخاص مدعی رهبری سخت است؛ ولی چون ابونصر فارابی به دنبال جامعه‌ی ایده آل خویش

است لاجرم رهبری را نیز معرفی می کند که متناسب با این مدینه باشد. مسلماً اگر مدینه فاضله، رهبری در چنین ترازوی نداشته باشد به آرمان ها و اهدافی که فارابی به دنبال آن هست نخواهد رسید. فارابی نتوانسته دغدغه خود را از پیدا نکردن چنین رهبری برای مدینه فاضله اش پنهان کند. از همین رو معتقد است هرگاه فردی جامع این صفات در جامعه پیدا نشود و دو فرد یا جمعی از افراد واجد صفات مذکور باشند آنان رهبران جامعه خواهند بود. (تاریخ فلسفه در اسلام محمد شریف جلد ۲ صفحه ۱۷۴)

همه ویژگی هایی که فارابی برای یک رهبری ایده آل ذکر کرده، نگاهی می اندازیم به صفات و ویژگی هایی که رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای دارد؛ بدون هیچ گونه گزافه گویی و مغالطه و یک جانبه نگری حضرت آیت الله خامنه ای این صفات را در عالی ترین سطحی که یک رهبر غیر معصوم باید داشته باشد دارا است. برای اثبات هریک از این ویژگی ها می توان صفحات متعدد نوشت یا تألیفی مستقل داشت؛ یعنی نمونه هایی از عملکرد رهبری که بیان کننده این صفات در وجود ایشان است. اگر کسی از روی ناآگاهی یا مثلاً عناد نخواهد این واقعیت را بپذیرد به او می گویم: آفتاب آمد دلیل آفتاب. زمانی این ادعا مطرح می شود که آیت الله خامنه ای به مدت بیش از ۳۰ سال است که کشور ایران را اداره می کند. تجربه این سی سال مدیریت خود بهترین گواه بر وجود شایستگی های لازم و عملی شدن این ویژگی ها در اوست. رهبری فوق زمان حضرت آیت الله خامنه ای دوست و دشمن را به اعتراف و اقرار واداشته است. بدون هیچ مبالغه گویی باید گفت اگر تدابیر رهبری نبود که بتواند ایران را در موقعیت های سخت هدایت کند الآن نه از تاک نشان بود نه از تاکستان. رهبری که امروز ما داریم در خردمندی و خردورزی بی نظیر است، به همه مسائل ریز و کلان کشور تسلط دارد، او پس از پیروزی انقلاب اسلامی لحظه ای در حاشیه نبوده است، ۸ سال رئیس جمهور بوده مدتی نماینده مجلس بوده و خلاصه در جریان همه مسائل بوده است. نسبت به آرمان های رهبر قبل کاملاً وفادار است. او بیش از هرکس امام خمینی را می شناسد و با تدابیر او در بحران ها به خوبی آشنایی دارد و بسان او در موقعیت های مختلف تصمیم می گیرد. تابه حال هیچ کس، نه دوست و نه دشمن نتوانسته بگوید حتی یک موضع از مواضع آیت الله خامنه ای با امام خمینی تفاوت داشته

است. او دل بسته رهبر کبیر انقلاب است و همواره خود را مرید و پیرو او می داند. آیت الله خامنه ای داناترین فرد به مکتب امام خمینی و نزدیک ترین شخص به آرمان های او است. در امور جنگی مهارت دارد و اول انقلاب در زمان جنگ تحمیلی نماینده امام خمینی در شورای عالی دفاع بوده و بارها و بارها در جبهه حضور داشته و از زمان رهبری تاکنون فرمانده کل قوا است. حساسیت او بر پیشرفت های نظامی امروزه ارتش و سپاه ایران را به یکی از قدرتمندترین توان نظامی منطقه تبدیل کرده است. این اقتدار نظامی به گونه ای است که آمریکا نیز اجازه رویارویی نظامی با ایران را به خود نمی دهد. شخصیتش آن چنان با عقلانیت دینی آمیخته شده که با بصیرت مسائل مثال زدنی اش، با دوراندیشی به قضایا می نگرد و تحت تأثیر احساسات یا هیجانات زودگذر یا فضای کاذبی که در جامعه ایجاد می شود تصمیمی نمی گیرد که در درازمدت آسیبزا باشد. هیچ کس به اندازه ایشان تجربه مدیریت در کشور را ندارد. همین تجربه بزرگ او را به رهبری بی بدیل تبدیل کرده که باعث شود در شرایط حساس و بحرانی دقیق ترین تصمیم ها و راهگشاترین راهکارها را ارائه دهد. رهبر ایران خطیبی توانمند و سخنرانی زبردست است که بر کلمه سخنانش تسلط کامل دارد، سنجیده سخن می گوید، شور ایجاد می کند، اعتماد می بخشد، دشمن را منکوب می کند، حقایق را روشن می سازد، حماسه ایجاد می کند و احساسات را به هیجان در می آورد بدون آنکه خود در سخنرانی تحت تأثیر احساسات قرار گیرد و یا از مدار حق و منطق خارج شود. دشمن همواره نگران نطق های رهبر انقلاب ایران است. او می داند نقشه هایی را که آن ها با همه اندیشمندان شان در اتاق های فکر علیه نابودی ایران طراحی کرده اند او با یک سخنرانی نقش بر آب می کند. سخنان رهبر بر دل می نشیند دل ها را مجذوب خود می سازد، به همگان امید می بخشد و عزت و سرافرازی را نوید می دهد. آنگاه که رهبر بخواهد مردم را بسیج کند و آن ها را علیه استکبار و دشمنان قسم خورده به صحنه بیاورد با سحر کلامش این مأموریت بزرگ را انجام می دهد. هنر او صرفاً در چینش کلمات و رسایی و شیوایی بیان نیست هرچند که این را در اوج خود دارد؛ هنر اصلی آیت الله خامنه ای ایراد سخنانی است که از دل بر می آید و تک تک واژه ها انعکاسی از شور و ایمان درونی و علاقه قلبی به مردمش هست. از این جهت است که سخنانش چون از دل بر می آید لاجرم بر دل می نشیند.

ارائه دهد که در بسیاری از علوم و فنون سرآمد روزگار خویش باشد. او فقیه شاعر، ادیب، سیاستمدار، عارف، فیلسوف، جامعه‌شناس، قرآن شناس و غیره است در هر حوزه‌ای که لب به سخن می‌گشاید بسیاری از بزرگان آن حوزه در برابرش زانو ادب می‌زنند او عاشق دانش است و تاکنون هزاران کتاب را مطالعه کرده است. این علاقه سرشار است و همچنان مطالعه، جزئی جدایی‌ناپذیر زیر از برنامه روزانه ایشان است. آیت‌الله خامنه‌ای انسانی پاک و عادل است. تجربه زندگی او نشان می‌دهد که او از گناهان به دور است. سخت مراقب خویش است؛ چون خدا را مراقب رفتار و اعمال خویش می‌داند. در عین حال هیچ‌وقت ادعای عصمت نکرده است و کسی نیز چنین ادعایی درباره او نمی‌کند. رهبر ایران ساده‌زیست است.

فرزندانی ندارد که کسی بتواند نام آقا‌زاده را بر او بگذارد؛ ولی در عوض فرزندان او فرهیخته، شایسته و اهل علم و پرهیزگاری هستند. به‌گونه‌ای تربیت‌شده‌اند که همچون مردم عادی زندگی می‌کنند و هیچ‌وقت از موقعیت خود سوءاستفاده نکنند. موقعیت فراهم‌شده برای رهبری نتوانسته او را گرفتار چرب و نرم دنیا کند.

ساده‌زیستی او زبانزد است. به گفته مخالفان و منتقدان خارج نشین نه تنها نقطه سیاهی در زندگی او پیدا نمی‌شود بلکه در زندگی او نقطه خاکستری نیز وجود ندارد. مهربان است، قدر یارانش را می‌داند؛ ولی این مهربانی مانع از قاطعیت او در انجام وظیفه رهبری نگردیده است. رهبر آنجا که انحرافی را ببیند و تخلفی را مشاهده کند، از طرف هر کس حتی نزدیک‌ترین دوستانش نیز باشد می‌خروشد و ذره‌ای عقب‌نشینی نمی‌کند.

در این مورد مصادیق فراوان وجود دارد؛ و این بود نگاهی خیلی کوتاه و مقایسه‌ای با ویژگی‌هایی که ابونصر فارابی برای رهبری مدینه فاضله‌اش می‌شمارد بنابراین مدینه فاضله قدمی در خلأ و رؤیایی غیرقابل‌تعبیر نیست. همان‌طور که رهبری آن در جامعه ما مصداق دارد می‌تواند جامعه نیز مصداق مدینه فاضله قرار می‌گیرد، مشروط بر آن‌که مردم بخواهند. در مدینه فاضله یا جامعه متعالی اسلامی مردم و مسئولان اجرایی یعنی سه قوه نقش اصلی و اساسی دارند. ما می‌توانیم به‌عنوان منادیان مسلمانی منادی جامعه‌ای باشیم که در آن عدالت، پاکی، ایمان به خدا، حفظ حقوق دیگران، کرامت انسانی و همه آنچه بشریت به دنبال آن است حرف اول را بزند. مهم این است که مردم تصمیم بگیرند و در این راه قدم بگذارند.

والسلام

هوشمندی رهبر ایران بی‌نظیر است. رهبر در اوج نقشه‌های پیچیده دشمن و با همراهی عوامل داخلی با آن، با هوشمندی همه این نقشه‌ها را می‌خواند و ترندهای آن‌ها را بر هم می‌زند و حتی گاه علیه خودشان نیز آن را به کار می‌گیرد. آیت‌الله خامنه‌ای با مردم خویش راست و صادق است. سراسر کلام و مواضعش از یک حقیقت روشن حکایت می‌کند و آن اینکه در مکتب آیت‌الله خامنه‌ای جز صداقت و راست‌گویی منطق دیگری وجود ندارد و در مکتب تربیت خویش به‌خوبی این نکته را تجربه کرده که تنها راه نجات، حتی در عرصه سیاست، راست‌گویی هست و به همین خاطر با ملت خویش همواره به‌راستی سخن می‌گوید. نگاه رهبر به اوج است، گرفتار خواسته‌های حقیر نیست، والا منش است و آینده‌ای تابان را برای ملت خویش طراحی می‌کند. تسلیم توقعات کوچک نمی‌شود و خود را اسیر خواسته‌های ریز نمی‌بیند. او به افق بزرگی می‌نگرد که ملت ایران را شایسته آن می‌داند. رهبر ایران هم دادگر است، هم عدالت‌خواه است و هم عدالت دوست. فلسفه استقرار نظامی را که رهبری آن را بر عهده دارد در اجرای عدالت می‌داند.

هر جا ببیند نظام از مسیر عدالت‌خواهی فاصله گرفته می‌ایستد، مقاومت می‌کند، فریاد می‌زند، اعتراض می‌کند و از همه ابزارهای در اختیار استفاده می‌کند تا نظام مسیر عدالت‌خواهی و عدالت‌طلبی‌اش را گم نکند. رهبر ایران دلیر و شجاع است، این شجاعت مثال‌زدنی است، این شجاعت و دلاوری بی‌نظیر را در آزمون‌های سخت از خود نشان داده است. در برابر جنگ‌های بزرگ تبلیغاتی و روانی و حتی تهدیدهای نظامی دشمن خصوصاً آمریکا خود را نباخته است. عنان اختیار را از دست نداده و تهدیدها و تشرهای دشمن نتوانسته زمینه سازش در او را فراهم سازد و یا به عقب‌نشینی وادار کند. درک طبیعی رهبر از شرایط داخلی و خارجی و تحلیل درست او از اوضاع باعث شده که رهبر در زمان‌ها و مواقع مختلف به‌درستی تصمیم بگیرد و موضع‌گیری کند.

افراد را به‌خوبی می‌شناسد و می‌داند شرایط چگونه است؟ هوش سرشار و حافظه توانای او بزرگ‌ترین کمک را به او کرده تا بتواند در شرایط مختلف که گاه حقایق زیر گردوغبار فتنه‌ها پنهان می‌شوند بتواند زلال حق را تشخیص دهد. این هوش سرشار و حافظه قوی باعث می‌شود که دانسته‌هایش در گذر زمان رنگ نبازد و همواره به‌عنوان ابزاری کارگشا در خدمت تصمیمات مدیریتی‌اش قرار بگیرد.

هوش سرشار توانسته از رهبر ایران دانشمندی



دوباره مثل گلی در بهار رویدی

هوروش نوابی، متولد سال ۱۳۲۸ در ۲۳ سالگی مدرک کارشناسی جامعه‌شناسی خود را از دانشگاه ملی تهران (دانشگاه شهید بهشتی) دریافت کرده است. ۳۲ سال به تدریس ادبیات در دبیرستان‌های تهران، کرمانشاه، تبریز و ... پرداخت و آخرین سال‌های خدمت خود را در تربیت معلم گذرانده است. «باغ شقایق» (شعر کودک)، «چون نسیم بهار»، «صدای بال پرستوها»، «طرحی ز قلبم کشیدند» و «یک نقطه‌ی رنگین» (شعر کودک) از او منتشر شده است نوابی، داوری بیشتر کنگره‌های شعر دفاع مقدس، شعر دانشجویی و برخی دیگر از کنگره‌های ملی را به عهده داشته یا از ایشان در این کنگره‌ها تقدیر شده است.

"هوروش بانو نوابی"

غزل

طعم گیلان دارد احساسم بوی گل می‌دهد دلم دستم
این هوای خوش اهورایی کرده از بوی ناب خود مستم
آمدم تا بهار را ببرم به دیاری که زرد و پاییز است
دیدم آنجا میان سبزه و گل روی ماه تو را و دل بستم
دست من را بگیر و با من باش من ز شعر و شکوفه سرشارم
روح هستی چنین مقدر کرد تا گل و سبزه هست من هستم
من که زندانی درون بودم در نهران می‌گذاختم هر دم
تا تو را در کنار خود دیدم شاد کامانه از خودم رستم
در و دیوار روبرویم بود در بسته فضای و همالود
پر دراوردم و پرنده شدم شاد و آزاد از درون جستم
کوه بودم شبیه شیشه شدم ناگهانی جدا ز ریشه شدم
خود ندانم چه شد چگونه که من
اینچنین سهل و ساده بشکستم
باز برخاستم بروی دوپای در من آغاز شد تپیدن و رشد
باز هم روح عشق با من گفت تا نفس هست روی پا هستم

چه آفتاب بلندی! چه نور خورشیدی!
وطن، وطن، وطن من! همیشه جاویدی
خدا، خدا کن و برخیز با تمام وجود
بمان، بمان که تو خود یادگار جمشیدی
هزار دام برایت گذاشت دشمن تو
پی رهایی خود صادقانه کوشیدی
هزار عهد شکست و گسست پیمان را
شرنگ تلخ به پیمانه کرد و نوشیدی
دوباره زنده شدی، باز قد علم کردی
شبیه چشمه ز اعماق خویش جوشیدی
ز خون پاک تو رنگین شد آسمان و زمین
برون کشیده سر از خون و باز خندیدی
هزار دفعه بریدند شاخه‌های تو را
دوباره مثل گلی در بهار رویدی
هزار خُده نمودند تا شوی تسلیم
فسون و فتنه ی اعصار را به خود دیدی
چقدر باد وزید و چقدر توفان شد؟
ولی تو بید نبودی، به خود نلرزیدی
وطن، وطن، وطن من! تو استوار بمان
بمان و جلوه گری کن، تو نیز خورشیدی

قطعه

روزهایی اینچنین شفاف و شاد
 قسمتی از عمر زیبای من اند
 چون که بر میخیزم از خواب گران
 روزهایم مثل قلبم روشن اند
 خوب میدانم که خوبی و بدی
 همچو خار و گل میان گلشن اند
 خارها را گر که دور از خود کنیم
 خرمن گلها میان دامن اند
 باید از اعماق جان خوشحال بود
 گرچه گیسوها چو برف بهمن اند
 روح تن اندیشه احساساتمان
 در پناه لطف یزدان ایمن اند
 سرد باید کرد آتشیهای دل
 گر گدازانند و گر چون گلخن اند
 کم کنیم اندیشه ی فرزندان را
 گرچه جانند و در اعماق تن اند
 روح را همراه ذات حق کنیم
 این هدایا از خدای ذوالمن اند

غزل

بر کتاب دل نوشتم مهربانی محو شد
 جلوه ی جانبخش و جاوید جوانی محو شد
 بست باید این زبان را و قلمها را شکست
 دیگر اکنون موسم گوهر فشانی محو شد
 باد سرد وهم و تنهایی به هرسو میوزد
 گویی اصلا روزگار همزبانی محو شد
 یاوران یاری کنان باهم قراری داشتند
 جمله درها بسته اند و یار جانی محو شد
 گرد غم افتاده روی چهره ها ای وای من
 از چه روچشمان شاد شادمانی محو شد
 این زمان جز حسرت و حیرت نمی بینیم هیچ

مهربانانه به مهمانی مهتاب بیا
 پریش، بال بزن، با دل بیتاب بیا

سینه ام روشنی از چهره ی یزدان دارد
 با وضو، پاک، درخشان، سوی محراب بیا

سال ها منتظر مهر و مداوا ماندم
 وقت بیداری اگر نه، به گه خواب بیا

نوشدارویی اگر نیست، نباشد، برگرد
 لااقل بر سر جان کندن سهراب بیا

خشک و پژمرده و پریر شدنم کار تو بود
 کن شتابی، به سر چشمه ی بی آب بیا

بی سبب نیست بهایی ندهی بر من و دل
 در رکودی و سکون، از ته گرداب بیا

مرد غواص فقط قدر صدف می داند
 سوی این دُر درخشنده ی نایاب بیا

کشف هرگز نشدم، برگ و بر و بارم ریخت
 تا ببینی گل نیلوفر مرداب، بیا

من که از هر سخن غیر دری بیزارم
 پس به اجبار بگویم: بر احباب بیا

روی این چهره ی محزون اثر از شادی نیست
 غرق انگیزه و پُر خنده و شاداب بیا

خالص و ساده و پاکم، تری از رنگ وریا
 پی نوشیدن یک جرعه می ناب بیا

نه نوشتی و نه خواندی و نه دانستی هیچ
 دایما لاف زدی، روی به کتاب بیا

خنده های خوش نوای آزمانی محو شد
 ذکر خوب یا کریم کفتر کهای سپید
 با هجوم کفر و کذابی به آنی محو شد
 بود فانی از ازل دنیای دردالودمان
 زودتر از موعد این دنیای فانی محو شد
 نغمه ای سر میدهم از عمق جان با صد دریغ
 حیف فرصتها برای نغمه خوانی محو شد
 سوسن و نسرين و سنبل را یکایک باد برد
 با نسیمی بوته های شمعدانی محو شد
 زرد شد پژمرده شد گلهای باغ آرزو
 در میان باغ رنگ ارغوانی محو شد
 بی هویت گشته

یادمان باشد از امروز جفایی نکنیم
 گر که در خویش شکستیم صدایی نکنیم
 خود بسازیم به هر درد که از دوست رسد
 بهر بهبود ولی فکر دوايي نکنیم
 جای پرداخت به خود بر دگران اندیشیم
 شکوه از غیر خطاهست خطایی نکنیم
 یاور خویش بدانیم خدایاران را
 جز به یاران خدا دوست وفایی نکنیم
 یادمان باشد اگر خاطرمان تنها ماند
 طلب عشق ز هر بی سروپایی نکنیم
 گله هرگز نبود شیوه ی دلسوختگان
 با غم خویش بسازیم و شفایی نکنیم
 پر پروانه شکستن هنر انسان نیست
 گر شکستیم به غفلت. من و مایی نکنیم
 دوستداری نبود بندگی غیر خدا
 بی سبب بندگی غیر خدایی نکنیم
 مهربانی صفت بارز عشاق خداست
 یادمان باشد ازینکار ابایی نکنیم

به نام خداوند الهام بخش
 بر خطوط سپید تخته سیاه
 می نوشتیم واژه ی بابا
 آب نان خانه مهربان مادر
 روی چون گل شکفته ی سارا
 آزمان خانه جای خود را داشت
 امن و آرام پاک و بی تزویر
 سخت چسبیده روی خاک خدا
 فارغ از آمد و شد تقدیر
 سفره ها از شمیم نان پر بود
 آب و تنگ بلور و آرامش
 میدرخشید در نگاه همه
 پرتو صلح جلوه ی سازش
 جنگ از ره رسید و بابا رفت
 عطر نان از فضای خانه پرید
 چشم مادر ز گریه خونین شد
 آب در سفره هایمان خشکید
 روی پرمهر و دلنشین پدر
 شد برونک سیاه چون باروت
 دمدم میرسید از جبهه
 آرزوهای خفته در تابوت
 خانه یکشب ز جای خود جنبید
 خشت و خاکش به آسمانها رفت
 از برو روی کوچه و دیوار
 نامها پاک شد نشانها رفت
 موشکی برد چشم مادر را
 سالها طی شد و پدر آمد
 زنی آورد جای مادرمان
 باز هم رنج و دردسر آمد
 بر خطوط سپید تخته سیاه
 می نویسم جدال وحشتزا
 می نویسم بجای خانه ی امن
 مادر کور زن پدر بابا

کجا شکنجه دیده ای کجا جفا؟ ندیده ای
 به اوج دیده ای مرا جوان و شاد و تازه رو
 دمی که واژگون شدم به دره ها ندیده ای
 همیشه خنده کرده ای درون قاب خود ولی
 فغان و زاری مرا بر خدا ندیده ای
 هزار دانه می چکد به روی جانماز من
 مگر که سبحة ی مرا گه دعا ندیده ای
 رمیده و خمیده و هنوز در تلاطم
 چگونه پیر خسته ی برهنه پا ندیده ای
 رفیق نو جوان من همیشه نو جوان بمان
 در ابتدای این رهی تو انتها ندیده ای

یاس را باید کاشت
 توی گلدان ظریفی که پر از "عطر خدا"ست
 و سپس گلدان را روی یک میز گذاشت.
 پرده ها را باید پس زد
 و به خورشید فضا داد که آرام بتابد
 بر آن آن زمان خواهی دید
 با شمیم گل یاس
 تو چه احساس قشنگی داری
 و درخشان شدن برگ گیاه
 چه تماشا دارد.
 در دلت بوته ای از یاس بکار ...
 یاسی از عاطفه، امید، محبت،
 ادراک و بدان بی تردید،
 زندگی با تو سر مهر و وفا خواهد داشت

به نام خداوند الهام بخش
 دعا کنیم خداوند یارمان باشد
 قرار بخش دل بیقرارمان باشد
 همه فصول دل انگیز و رندگی بخشند
 ولی چه خوب که دایم بهارمان باشد
 به نیکی و به نکویی تو شهره باش و بدان
 که نام نیک بهین یادگارمان باشد
 به وقت سختی و غم یا زمان شادی و عشق
 چه بهتر آنکه خدا در کنارمان باشد
 ز آبیاری او رشد کرده گل بدهیم
 جهان به منزله ی سبزه زارمان باشد
 کلید گنج خدا در دو دست ماست بیا
 دعا کنیم هم او اعتبارمان باشد
 دعا کنیم بتابد به روز تیره ی ما
 و روشنایی شبهای تارمان باشد

غزل

هرگز عکس نوجوانی خود را در قاب دیده وچشمان
 اندوهگینش را نگاه کرده اید؟
 چه بد نگاه می کنی مگر مرا ندیده ای
 نشانه های درد را به هیچ جا ندیده ای؟
 تو عکس چهره ی منی به روی میز خانه ام
 همیشه با تو بوده ام مرا چرا ندیده ای؟
 نمادی از نگاه من نشسته در نگاه تو
 به چشم خود مگر مرا تو آشنا ندیده ای
 چه سالها که مانده ای میان قاب نقره ای
 تلاش دایم مرا به هر کجا ندیده ای
 کجا شکست خورده ای؟ کجا ستم کشیده ای؟

مجموعه داستانی حرکت در تاریکی

تنظیم نهایی از: محسن فردرو و میرهادی سید موسوی

قسمت اول: غریبه آشنا



دیگه قضیه . تو اگر ناموس داشتی زنت را وارد گند کاری هات نمی کردی! مرد طاقت نمی آورد و به ملوان حمله میکند ، دعوا و درگیری سر می گیرد. ملوان های دیگر نیز به او حمله می کنند و مرد را به سختی کتک می زنند و از آنجا به بیرون پرت می کنند .

مرد از بالای پله ها به پایین قل می خورد ، بر می گردد . سر و صورتش خون آلود است . زن او در پایین پله ها ایستاده و از ترس گریه می کند.

روز - داخلی - کتابفروشی بزرگ شهر زمان حال

آقای رثوفت کتابفروش و ناشر یک کتاب دست نویس را برگ می زند. کمی فکر کرده و آن را بر روی میز کارش می گذارد. رو به خانم جوانی که روبروی او نشسته است می کند

رثوفت: خانم تیرایی بنظرم ترجمه خوبی از این کتاب روسی بعمل آورده اید و داستان جذاب و خواندنی است

خانم تیرایی با اشتیاق و اضطراب : ممنون آقای رثوفت یعنی شما این کتاب را چاپ می کنید؟

رثوفت: قبل از چاپ چند موضوع باید روشن شود خانم تیرایی: چه موضوعاتی؟

رثوفت: این نویسنده روس که شما کتابش را ترجمه کرده اید نوشته است که این داستان بر اساس واقعیت نوشته شده است

خانم تیرایی: بله این خانم نویسنده روس در زندان کشورهای حاشیه خزر می رفته وبا زندانیان صحبت میکرده و داستان زندگی آنها را نوشته

شب - خارجی - اسکله بندری بازگشت به گذشته

اسکله بندری خلوت است. در کنار یک کشتی بزرگ در کنار اسکله؛ یک ملوان در انتظار نشسته است، یک مرد و زن به او نزدیک شده و در مقابل او در پشت میز می نشینند

ملوان: اجناس را آوردید؟

مرد: بله طبق قرار سکه های تاریخی را که قول داده بودیم آوردیم شما پول را آماده کردید؟

ملوان: پول آماده است باید سکه ها را ببینم

مرد سکه ها را به ملوان میدهد و ملوان سکه ها را بدقت بررسی می کند. متوجه می شود سکه های قدیمی تقلبی است . به روی خود نمی آورد زن نگران است

ملوان: پول نقد می خواستید دیگه؟

مرد: بله بله پول خارجی هم قبول می کنیم می خواهیم از کشور خارج شویم

ملوان: برویم روی عرشه کشتی پول را اونجا تحویل میدم

ملوان و مرد بر روی عرشه کشتی می روند. ملوان پول ها را بر روی میزی به او نشان می دهد

ملوان: می دونی رذل ترین آدم ها چه کسانی هستند؟ اونایی که از زن شون برای فروش سکه های تقلبی کمک می گیرند

مرد: منظورت چیه؟

ملوان: منظورم این که تقلب یکطرف قضیه است و بی ناموسی طرف

بگردیم و آقای فواد خان رو پیدا کنیم و هم قصه اون رو بدونیم و هم بتونیم اجازه اش رو برای چاپ سرگذشتش بگیریم. اینجوری منصفانه تره. نظر شما این نیست؟؟

خانم تبرائی می تردید: خوب چرا. ولی اگر آقای اعتماد رو پیدا کنیم البته اگر.. و اگر اون موافقت نکنه یعنی شما کتاب رو چاپ نمیکنید؟؟
رئوفت: اجازه بدهید من جستجو کنم شاید بتوانم آقای فواد اعتماد را پیدا کنم. بعد جلسه ای با ایشان داشته باشیم شاید او هم داستان خودش را داشته باشد و بتواند داستان ترجمه شده شما را کامل کند. بعد از اون به این تردیدهای شما برسیم. بهرحال ما قراره یه کتاب خوب درباره سرگذشت کسانی چاپ کنیم که برای بقیه دارای نکات و مفاهیم خوبی باشه. بدون اجازه صاحبان این داستان اصلاً کار قشنگی نیست.
خانم تبرائی: بسیار خوب. پس من منتظر اعلام نتیجه از طرف شما میمونم.

خانم تبرائی بلند میشه و کیفش رو برداره و بره و یکم مکث میکنه و رو به آقای رئوفت میکنه و میگه: جناب آقای رئوفت... خواهش میکنم تلاشتون رو بکنید که این کتاب چاپ بشه. به نظرم این حق سپیده یا همون آزیاناست که همه داستانش رو بدونم.
کتابفروش سرش را به تایید تکان داده و مشغول مطالعه کتاب دست نویس می شود.

روز - خارجی - خیابان های شهر

فواد اعتماد مرد ۵۵ ساله در حال قدم زدن در خیابان می باشد. تلفن همراه او زنگ می خورد
فواد اعتماد: بله بفرمایید
سلام بفرمایید خودم هستم فواد اعتماد
شما را بجا نمی آورم
فرمودید داستان را کی نوشته؟
در مورد من؟

روز - داخلی - کتابفروشی آقای رئوفت

رئوفت تلفنی با فواد اعتماد صحبت می کند
رئوفت: جناب آقای اعتماد ما قصد داریم کتابی را چاپ کنیم که یک نویسنده زن روس نوشته در مورد داستان یک زن که در کشورهای حاشیه خزر زندگی میکرده و می گوید در ایران با مردی بنام فواد اعتماد کارخانه دار در شمال ایران زندگی کرده است. در واقع این داستان زندگی شما ست. بله اسم برده شده است نام دیگران هم ذکر شده...
خوب من اولاً میخواستم که حتماً شما رو ببینم. می خواستم ببینم شما با چاپ این کتاب مشکلی ندارید؟ رضایت شما برای من اهمیت داره.
بله اگر دوست داشته باشید باید به انتشارات ما تشریف بیاورید و نوشته ترجمه شده را مطالعه کنید. بهر حال داستان شماست.
بله ما می توانیم تا یک هفته هم صبر کنیم

است تا اینکه با این خانم آشنا میشه و براش این داستان جذاب تر بوده و تبدیل به کتابش میکنه.

رئوفت: خوب اگر این داستان بر اساس واقعیت نوشته شده است پس نام این آقای که در ایران زندگی می کرده... اسمش چه بود؟
خانم تبرائی: آقای فواد اعتماد

رئوفت: بله این آقای فواد اعتماد که اسم برده و در شمال کشور کارخانه دار بوده است هم واقعه... و اگر اینطور باشه ممکنه بعد از چاپ ایشون بتونه اعتراض کنه. شاید این داستان فقط از دیدگاه اون خانم تعریف شده و آبروی این بنده خدا در خطر باشد
خانم تبرائی: یعنی شما فکر می کنید این آقای فواد اعتماد اسم شخصی مهم باشد؟ می توانیم اسم را تغییر دهیم

رئوفت: ببینید این فرد هر شخصی باشد باید از انتشار این کتاب مطلع شود شاید شخصی که داستان را گفته یا نوشته یکطرفه به قاضی رفته باشه. و ما اجازه نداریم با زندگی خصوصی آدم ها با نشر سرگذشتشون از زبون یک طرف ماجرا بازی کنیم
خانم تبرائی: حالا چه باید کرد؟
رئوفت: خوب... به نظرم تنهار و شاید درست ترین کار این باشه که



پس منتظر شما هستم ممنون آدرس ما را یادداشت کنید

روز - خارجی - خیابان های شهر ادامه صحنه قبل

آقای اعتماد آدرس را یادداشت می کند
خداحافظی کرده و تلفن همراه را قطع می کند
فواد اعتماد در فکر فرو می رود

شب - داخلی - درمانگاه محلی بازگشت به گذشته

مرد زخمی را بر روی برانکارد وارد درمانگاه کرده و پرستاری زخم او را
پانسمان می کند
مرد خونین و نالان همان آقای فواد اعتماد است که جوان تر است و در
فکر فرو می رود
صدای مرد بصورت روایت شنیده می شود:
روزهای خوب و بد بین مردم می چرخد. روزهای خوب من به پایان رسیده

متعددی را بعهد می گیریم. افراد نابکار نیز بازیگرانی هستند که چهره
گرگ صفت خود را پنهان نگه می دارند. تشخیص چهره ها و بازیگران
کار سختی است. شر و بدی را چگونه می توانیم تشخیص دهیم و قتیکه
چهره خود را تغییر داده باشد. زندگی مانند صحنه نمایشی است که
بازیگران و لباس ها و صدا ها و رنگ ها نمادهایی هستند آشکار و پنهان
که در خاطرات ما بصورت نمادین ماندگار می شوند. خاطراتی از تجربه
های گرانسنگ که آسان بدست نیامده اند.

تماشاگران در سالن مشغول تماشای بازیگران هستند. صدای زنی که بر
روی صحنه بازی می کند شنیده می شود.

فؤاد به صحنه می نگرند

زن بازیگری که نقش ابلیس را بازی می کند وارد صحنه می شود. او
ماسکی به چهره زده و صورت وی دیده نمی شود.

زن بازیگر: در صبحی نزدیک، ناقوس عزا به صدا در خواهد آمد و
زندگی افراد بشر به پایان خواهد رسید. آنانکه با من پیوند خورده اند
از زندگی بهره برده اند و آنان که با من دشمنی کرده اند رنج و عذاب
کشیده اند.

بازیگری دیگر: ای ابلیس، شب رو به زوال است و روشنی خواهد آمد.



در طلوع روشنی تو سایه ای بیش نیستی و هر که به تو پیوسته است در
سایه داخل شده است.

طبل ها نواخته می شود و زن بازیگر نگران می شود.

بازیگری دیگر: ابلیس اینجاست. از او بترس. او چهره های مختلف به
خود می گیرد و ما به خطا خواهیم افتاد. آنوقت وحشت انگیز است چرا
که در مقصد او همیشه دوزخ در انتظار ما خواهد بود.

ابلیس: تو با من بیا، وگرنه تو هم به سرنوشت فلاکت بار آنان دچار
خواهی شد.

مردی بازیگر: برو اهریمن، دیو نفرت انگیز از ما دور شو.

مرد بازیگر: کاش هیچگاه به دنیا نمی آمدم و گرفتار مصیب های تو
نمی شدم.

دوربین هنوز روی فؤاد است که به صحنه می نگرد



است. فکر نمی کردم روزی به یک قاچاقچی سکه های تقلبی تبدیل
شوم... داستان من از اینجا شروع نمی شود. من فواد اعتماد ناخواسته وارد
داستانی شدم که دیگران برای من نوشته بودند...

شب - داخلی - سالن نمایش کوچک بازگشت به گذشته

عده ای بازیگر با لباس ها و ماسک های ترسناک بر روی صحنه بازی
می کنند. مرد راوی داستان یعنی فواد اعتماد در میان تماشاگران نشسته
و به نمایش می نگرد. صدای او بصورت راوی داستان زندگی اش را
بیان می کند.

صدای راوی: همه ما در زندگی واقعی بازیگرانی هستیم که نقش های



(سپیده را می بینیم که از سالن بیرون می رود)
بعد از مدتی زن مسن رو به فواد اعتماد می کند و می گوید: خوب نیست یک خانم جوان را تنها بگذاری. برو ببین حالش چطور؟
فواد: معذرت می خوام (بلند می شود و دنبال سپیده می رود)
مرد و زن مسن تنها می شوند
مرد با طعنه: شاید از دومین پرده بیشتر لذت ببریم. زن مسن می خندد.

شب - داخلی - پشت جایگاه نمایش

دوربین به دنبال فواد می رود که در پی همسرش (سپیده) همه جا رو می گردد. فواد به پشت صحنه تئاتر وارد می شود. در آنجا چشمش به همسرش می خورد که با فرد غریبه ای در حال حرف زدن است. فرد در پشت دیوار بصورت واضح دیده نمی شود. به طرف آنها می رود که نگهبان تئاتر، جلوی او را می گیرد و می گوید: معذرت میخوام. عموم اجازه ورود ندارند. فقط بازیگران حق ورود به پشت صحنه را دارند.
فواد عصبانی می شود و به سینه مرد مسن می زند و می گوید: دستتون را بکشید آقا اون زن منه.
نگهبان همچنان ممانعت می کند.
همانطور که فواد با نگرانی تلاش میکند زنش را پیدا کند، صدای سپیده از سوی دیگر شنیده می شود که می گوید: فواد فواد من حالم خوبه.
سپیده به سمت فواد می رود.
سپیده: فواد تو اومدی دنبال من نگران شدی... تو چقدر خوبی!
درست مثل یک نمایش عاشقانه
فواد: اینجا چکار می کنی؟
سپیده: دوست داشتم پشت صحنه را ببینم
فواد: اون شخصی که باهاش صحبت می کردی کی بود؟
سپیده: یکی از بازیگران بود. داشتم در مورد جذابیت صحنه با او صحبت می کردم.
فواد: خدای من، آخرش منو از نگرانی می کنی

دوربین تماشاگران دیگر را هم نشان می دهد. آنها نیز مشغول تماشای تئاتر هستند
یکی از تماشاگران مرد: چه نمایش معرکه ای!
یکی از تماشاگران زن: حالم رو به هم می زنه. یک نمایش سطحی و پر احساس، شماهاچی بهش می گویید؟
مرد: منظورت ملودرامه؟
زن: بله.

دوربین ابلیس را در صحنه نمایش نشان می دهد که با صورت نقاب دار و شل قرمز رنگ دور می زند
ابلیس: شما خود بودید که بدین مسیر قدم نهادید! من شما را به این کار اجبار نکردم؟ من فقط شما را به تاریکی دعوت کردم!
(دوربین فوادو زن جوانی را نشان می دهد که نمایش را تماشا می کنند)
ابلیس: من... من، تو را صدا می زنم. من تو را میبینم. به زودی تو را صدا خواهم زد.
ابلیس: شما محکوم به نابودی هستید و باید تاوان انسان بودن خود را بپردازید.
بازیگر ابلیس زنی است که به شدت تغییر چهره داده و به فواد به صورت تندی نگاه می کند.
قسمت اول نمایش تمام می شود.
تماشاچی ها دست می زنند و پرده تئاتر پایین می آید.
یکی از تماشاچی های زن بنام سپیده دنبال بهانه است تا بیرون برود

زن مسن رو به او صحبت می کند: عزیزم چرا بی قراری؟
فواد رو به زن: حالت خوبه؟
سپیده: آره به خاطر این نمایش. یک کم منقلب شدم، بیخشید.
سپیده صندلی نمایش را ترک میکند و بیرون می رود.
مردی که در کنار زن مسن نشسته است: نکنه تب داره؟
زن مسن: با طعنه، نه، فقط خیلی حساس دخترمون! این صحنه ها خانم های جوان احساساتی را خیلی منقلب میکند!
مرد: به نظر بیشتر بی قرار میومد تا احساساتی؟ ...
زن مسن: نه، بیقرار نیست یکم نا آرومه

زمانی که برای اولین بار برای دیدن سپیده به اسکله بندی رفته بودم را بیاد دارم

روز - خارجی - اسکله بندی بازگشت به گذشته

کشتی بزرگی در اسکله ایستاده است. مسافران رنگارنگ از آن پیاده می شوند- فواد اعتماد که جوان تر از امروزش می باشد دسته گلی بدست در مقابل مسافران ایستاده است و منتظر است تا سپیده از کشتی خارج شود. یک گروه نمایش از کشورهای حاشیه خزر از کشتی خارج می شوند

فواد به اشتباه سراغ زنی که از کشتی پیاده می شود می رود اما متوجه می شود که اشتباه گرفته است
فواد دنبال دختر مورد نظر می گردد، چشمش به زنی می خورد ، فکر می کند اوست ، نگاه می کند دختر هم به سمت او دست تکان می دهد ، فواد به طرف او می رود ، اما مرد دیگری به طرف او رفته و معلوم می شود دختر برای مرد دیگری دست تکان داده است ، فواد نا امیدانه دماغی تکان می دهد و به قاب عکس در دستش می نگرد و به اطراف سر می کشد ، صحنه های گشتن فواد در بندر تا ساعتی ادامه دارد اما او را نمی یابد . همه مسافران از کشتی بیرون می آیند اما از سپیده خبری نیست.

صدای راوی: یه عده بازیگر داشتن از کشتی پیاده میشدن . همش پیش خودم فکر میکردم چه جوری میتونن با این لباسها و با این وضعیت به راحتی رفت و آمد کنند و خجالت نکشند ! یه جوری که انگار الان هم دارن نمایش بازی میکنند . بعدها فهمیدم سپیده هم مثل من نمایش رو دوست داره . اون بازیگر خوبی بود نه برای تئاتر های نمایشی روی سن با یه متن حفظ کرده . بلکه برای یه نمایش خوب واقعی یه نمایشی مثل زندگی روزمره و با بازی بداهه هنرمندانه . فواد اعتماد با نا امیدی به گوشه ای از اسکله رفته و بر سکویی می نشیند.

عکس سپیده را از جیب خود در آورده و به آن نگاه می کند
صدای راوی: با سپیده در اینترنت آشنا شدم . آن زمان تازه اینترنت در حال گسترش بود و خیلی ها نام اینترنت را نشنیده بودند. وقتی از کار آزاد می شدم برای سرگرمی سراغ اینترنت می رفتم. در گفتگو با سپیده از زندگی و آینده و امیدها و آرزوهایمان صحبت می کردیم. او زنی خود ساخته و تنها بود که با برادرش در یکی از کشورهای حاشیه خزر زندگی می کرد.

ادامه دارد....

سپیده با خنده : امیدوارم

سپیده سعی دارد حواس فواد را از پشت صحنه منحرف کند .

صدای مسئول تئاتر از بلندگو می آید :

تماشاگران عزیز لطفاً برای دیدن پرده دوم به صندلی هاتون برگردید.

صدای راوی: هیچ کس نمیتونه گذشته رو عوض کنه و یا به گذشته برگرده . در بهترین حالت شاید بتونیم الان یه کار بهتری برای آینده امون بکنیم . داستان من هم درباره اتفاقاتی که در گذشته افتاده

روز - داخلی - کتابفروشی آقای رؤفت زمان حال

رؤفت با فواد اعتماد صحبت می کند

فواد اعتماد: من علاقه ای به واکاوی گذشته ندارم. من زخم سختی بر دل دارم. هنوز به آن روزها که می اندیشم غمگین و دلشکسته می شوم

رؤفت: بله حق با شماست ما نمیتوانیم گذشته را دوباره بنویسیم اما می توانیم زندگی آینده را با توجه به تجربه های گذشته تغییر دهیم

بقول شاعر غزلسرای نامدار ایرانی حافظ

....

غم روزگاران را باید زدود. روزگار سرشار از پند و اندرز است. مهم برای همه ما اینست که مسیرمان را تصحیح نماییم
فواد اعتماد: گاهی فکر می کنم اوج سادگی و ساده لوحی من بوده است که ناخواسته بدام عشقی افتادم که همه اش دروغ بود. بیش از ۱۰ ۱۵- سال است که هر روز حوادث این داستان جلو چشم من است و نمی توانم باور کنم که چقدر دنیا می تواند حقه و کلک و دروغ و تظاهر و نادرستی داشته باشد
رؤفت: جناب اعتماد اگر همه گفته های سپیده ... منظورم راوی این کتاب هستش ... درست باشه نشون میده شما انسان خوش قلبی هستید

بزرگ مرد عرفان دنیا مولوی می گوید

دوش دیوانه شدم عشق مرا دید و بگفت ... آمدم نعره مزین
جامه مدر هیچ مگوی

گفتم ای عشق من از چیز دگر میرنجم گفت آن چیز دگر نیست دگر هیچ مگوی

جناب اعتماد آن چیز دگر اینجا گذشته ای که نیست دگر حالا شما هم میتونید قصه خودتون رو تعریف کنید اینکه چطور این داستان برای شما اتفاق افتاد؟

فواد اعتماد به فکر فرو رفته گوئی مسخ شده : جریان مفصل است اما شاید بتوانم از اولین روزی که سپیده را دیدم برایتان تعریف کنم. از همان قدم اشتباه بزرگ...



زمین گرد است خودشان این را گفتند، اینطور نیست؟

الهه حسینی

دارم درد می کشد و کسی به روی خودش نمی آورد. روز ها فکر کردم، دیدم به خاطر زمین هم که شده، باید از جایی بلند شوم و به انسان هایی که فکر می کنند خیلی باهوشند، بفهمانم دنیا دست کیست.

این بود که بلند شدم ...

گریبان تک تک افرادی را گرفتم که به زمین آسیب زده بودند، آنقدر در نظر انسان ها هیولا جلوه کردم که در خانه های شان خودشان را حبس کردند، بگذار بفهمند معنی سکوت چیست، بگذار معنی تنهایی را بفهمند، بگذار بفهمند به آتش کشیدن، کشتن و حبس کردن حیوانات کار درستی نیست. اکنون خودشان در قفس هستند و این من هستم که آنها را نظاره می کنم.

زمین گرد است خودشان این را گفتند اینطور نیست؟

روزی می روم اما کاری می کنم عده ای بفهمند که هر چه کاشتند همان را در آخر برداشت خواهند کرد.

امضا: کرونا

من سالیان زیادی بود در اعماق زمین به خواب رفته بودم سالیان درازی بود به کسی کاری نداشتم و خیال می کردم کسی هم با من کاری ندارد، اما اشتباه می کردم. من به زمین مدیون بودم زیرا مرا مانند برادر قبول کرده بود و در اعماق وجودش به من جایی را اختصاص داده بود. من هم تا می توانستم مزاحم او و ساکنانش نمی شدم و کاری به کار آنها نداشتم تا اینکه...

دیدم زمین می سوزد و خفه می شود اما حرفی نمی زند. ازش پرسیدم چرا چیزی بهشان نمی گویی؟ آشغال هایشان را روی تو می ریزند آلوده ات می کنند لگد مالت می کنند، تو را به آتش می کشند چرا چیزی نمی گویی؟

زمین سکوت کرد، حرفی نزد آخر ساکنانش را دوست داشت اما امان از دست ساکنانش مگر دوستش داشتند؟

زمین هر روز افسرده تر می شد، هر روز کدر تر، زمین هر روز بیشتر در خودش فرو می رفت. قرن ها بود کنارش بودم، به من محبت می کرد و من نمی توانستم ببینم کسی که دوستش

بیست دلیل برای کتاب خوان شدن و معرفی بهترین کتابهای سال ۲۰۲۰



۱۳) اعتماد به نفس می دهد

۱۴) یک سرگرمی دم دستی و همیشه حاضر است

۱۵) کمک می کند خواب بهتری داشته باشید

۱۶) جهان بینی می دهد

۱۷) کمک به بیشتر اجتماعی شدن

۱۸) خلاقیت را بالا می برد

۱۹) پرورش اخلاق

۲۰) عملکرد باهوش تر شدن را تسريع ميبخشد

حالا بهترین کتاب سال ۲۰۲۰:

الف) کتاب خارجی May flie اثر اندرو اوگان

داستان درباره دو مرد جوان به نامهای جیمی و تولی است که در شهر کوچکی در اسکاتلند زندگی می کنند .. عشق به موسیقی و فیلم در کنار روحیه سرکش این دو مرد جوان بستر داستان را رقم زده است..

ب) کتاب خارجی اولین زن اثر جنیفر ماکومبی

این کتاب با محوریت زندگی زنان ..داستان زنی به نام کیرابوست که در دهکده کوچکی در اوگاندا زندگی میکند..با این حال کیرانوسی دارد پای در مسیری سخت بگذارد و آن ترکیب فمینیسم مدرن با فرهنگ عامیانه آن قسمت از دنیاست ولی در این حین افراد دیگر در کتاب بخصوص شخصیت های دیگر زنان کتاب سعی در تحمیل و منصرف کردن او دارند و ..

پ) کتاب خارجی این بدن سوگوار اثر تسیتسی

این داستان که برنده جایزه بوکر شده است و مضمونی پر تنش و روان شناسانه را در خود میپوراند!!

در این داستان زن جوانی در یکی از شهرهای زیمباوه برای زنده ماندن و دوام آوردن با زندگی دست و پنجه نرم می کند.. نویسنده کتاب سعی دارد با اشاره به سختی های زندگی باز هم باید امیدوار بود و ادامه داد.

سال ۲۰۲۰ بی تردید برای تمام تاریخ بشر سالی فراموش نشدنی خواهد بود..در این سال کرونا زده که در حالی که مردم بیش از هر زمان دیگری در خانه هایشان ماندند و ناخودآگاه به مطالعه کتاب روی آوردند .. بسیاری از مردم دنیا در حالی که در خانه هایشان قرنطینه شده بودند برای فرار و بهتر است بگوییم برای فراموشی روزهای پر تطالم کرونا به دامن کتاب پناه آوردند !!

مایه شگفتی است اگر بگوییم که ویروس کوچک کرونا ..تعداد کتابخوان ها را بیشتر و نویسندگان و اهالی قلم را دلگرم کرد!! وجود هزینه های مربوط به چاپ کتاب در این سال با افزایش چشمگیری روبرو بوده است.. اکنون که به پایان سال ۲۰۲۰ رسیدیم مناسب ترین زمان برای بررسی بهترین کتاب های امسال و صد البته شاخصه های کتاب خوان شدن را فراهم کرده است..

حال در ابتدا به بیست دلیل کتاب خوان شدن که در این سال بررسی شده می پردازیم و سپس کتاب های موفق امسال را نگاهی خواهیم انداخت:

۱) معرفت بخشی

۲) بهبود عملکرد مغز

۳) کاهش استرس

۴) بهبود حافظه

۵) قوی ساختن قدرت تخیل

۶) پرورش مهارت های تفکر نقادانه

۷) بالا بردن دامنه لغات

۸) پرورش مهارت نوشتن

۹) بهبود معاشرت

۱۰) بالا بردن تمرکز

۱۱) انگیزه بخشی

۱۲) بالا بردن روحیه همدلی

راههای موفقیت

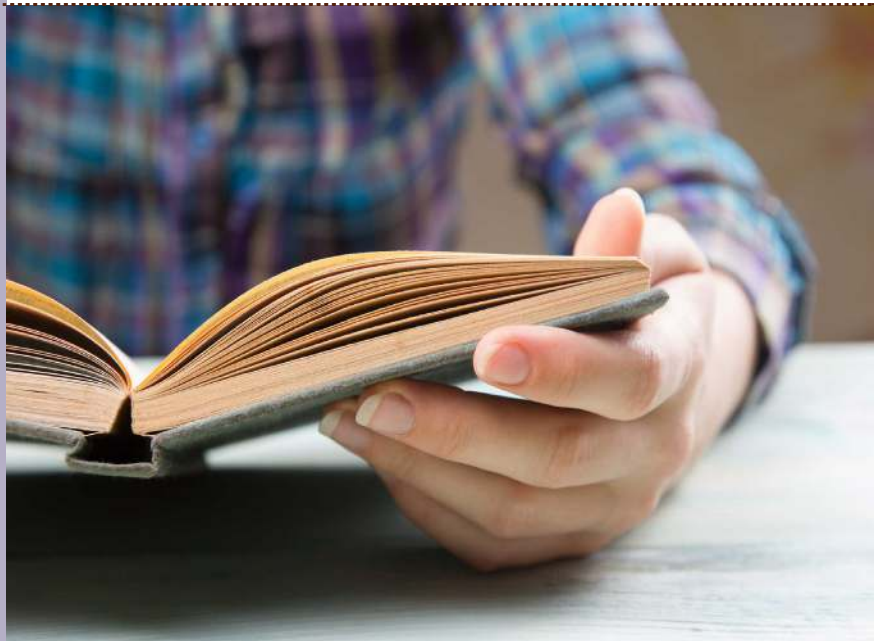
succeeding ways

خود را برای ورود به
عصر جدید آماده نمایید

کارشناسان دفتر آینده پژوهی

برای ورود به عصر جدید لازم است نشان هویت خود را تعیین نمایید. نشان هویت یا Identity mark نشان آگاهی و بینش ؛ نشان داشتن چشم سوم ، کنار زدن پرده های جهل و تشخیص واقعیت ها و حقایق انسانی است. سختی های و مشکلات دهه گذشته ما را برای ورود به عصر جدید یا عصر اکواریوس آماده نمود. گسترش ویروس کوید ۱۹ یا کرونا در سال ۲۰۲۰ میلادی اعلام شروع تحولات آینده به همه جهانیان بود. همه ما اینک مسئولیت پذیر تر و مستقل تر شده ایم. بزودی فصل جدید زندگی ما آغاز می شود. ثروت سرمایه اصلی در عصر جدید نیست ، بلکه سرمایه اصلی عصر جدید نوعی سرمایه فرهنگی و اجتماعی است که می توانیم به آن نشان هویت نام دهیم. نشان هویت به معنای شناخت ما از خود و باورها و توانایی های مان است. شناختی که لازمه عبور از مسیر تحولات و تغییرات بعدی جهان است. در عصر آینده انسان ها نمی توانند فقط به خودشان فکر کنند. دنیای تنهایی و حفظ منافع فردی پایان یافته است . جهان آینده جهان ارتباط با دیگر انسان ها و همفکری جمعی برای گذر از مشکلات است. دنیایی که در آن جمع های انسانی برای داشتن حیات به یاری یکدیگر نیازمندند.

در دنیای گذشته بزرگترین مشکل در تله های ذهنی ما نهفته بود. ترس از فقر و ترس از دست دادن فرصت ها و ترس از



ت) کتاب خارجی سرزمین جدید اثر دیان کوک

داستان که برنده جایزه بوکر شده است قصه زنی است که با دخترش در شهری بزرگ و پر جمعیت زندگی می کند اما بعد از مدتی احساس می کند نمیتواند در آنجا ادامه دهد به همین خاطر با یک گروه آماده سفری آزمایشی به سرزمینی ناشناخته می شود و ..

ث) کتاب خارجی فراتر از زن اثر کیتلین موران

این کتاب نیز با محوریت زن درباره زن بودن و تمام مسائل مرتبط با زن بخصوص در میان سالی سخن می گوید.

ج) کتاب خارجی شکر سوخته اثر آونی دوشی

این داستان درباره زن جوانی است که با هنرمندی زندگی مشترک خود را آغاز کرده و در زندگی جدیدش به تجربیات اجتماعی و جنبش های مدنی دست می زند و نشان دهنده تعارض ها و محدودیت هایی است که در زندگی هر فرد وجود دارد.

چ) کتاب خارجی piranesi اثر سوزانا کلارک

در این کتاب نویسنده با ترکیب عناصر خیال و اسطوره اثری منحصر به فرد خلق کرده است و برای افراد علاقمند به حوزه اسطوره قابل توجه خواهد بود.

خ) کتاب خارجی شاگی بیندر اثر دوگلاس استوارت

این کتاب داستان کودکی نویسنده و بالا و پایین های زندگی در دهه ۸۰ میلادی را بیان می کند .. مادر قهرمان کتاب زنی معتاد است و همین موضوع بر رابطه مادر و پسری تاثیر بسیاری گذاشته است..

د) کتاب خارجی سایه پادشاه اثر مازا منگنیست

در سال ۱۹۳۵ در اتیوپی جنگی به سر دستگی موسیلینی شکل می گیرد و زندگی بسیاری را تحت تاثیر قرار می دهد.. در این زمان است که قهرمان داستان ما یتیم می شود و زندگی متفاوتی برایش رقم می خورد ! او که خدمتکاری ساده است به قهرمانی جنگجو تبدیل می شود و مابقی ماجرا ..

تدوین کننده: عسل عبدالمهی



رقابت و ترس از شناخت خود و نیازهای واقعی انسانی، دنیای گذشته ما با نوعی عدم بلوغ فکری روبرو بود. دنیایی که منافع گروه های اقلیت فرصت طلب در استعمار و استثمار دیگر انسان ها از طریق تبلیغات دروغین و رسانه های کنترل شده نهفته بود. دوران قضاوت های آزار دهنده و معیارهای غلط در ارزیابی توانایی ها و عدم شناخت دیگران بود. اینک بایستی از تله های ذهنی خود نجات یابیم. همگی نیازمند ایجاد ساختار مجدد در زندگی مان هستیم. در شرایط جدید لازم است تمرکز خود را بر روی شفاف سازی و پاکسازی روح و روان خود و ارتباط و درک دیگران قرار دهیم. درک فرصت ها و تشخیص منافع و مصالح جمعی انسان ها و تعامل با خرد جمعی برای حل مشکلات کره زمین و رفع تمام تنگناهای جهانی همچون فقر و گرسنگی و استعمار و حفظ منابع زمین و محیط زیست. پاسخ های ما به مشکلات جهانی بصورت هماهنگ و جمعی اتفاق می افتد. داشتن صداقت و عشق به هم نوع و عبور از باتلاق خود پرستی.

در فصل جدید زندگی، بجای غصه خوردن و داشتن نگرانی ها و استرس های روانی؛ نیازمند اعتماد بنفس و اعتماد سازی جمعی و حرکت روشن بینانه به سمت نور و آگاهی و مهربانی هستیم.

ما به نقشه راه نیاز داریم. در نقشه راه آینده کسانی که خود را برای اصلاحات فکری و ذهنی آماده نکرده اند نمی توانند موفق شوند. داشتن افکار منفی، ما را از دستیابی به موفقیت های آینده دور می نماید.

ما همگی نیازمند باز آموزی و یادگیری های جدید هستیم. در دنیای جدید آموخته های قبلی و مدارک دانشگاهی جایگاهی ندارد. دنیای جدید به مهارت های ارتباطی و انسانی نیازمند است.

حفظ سلامتی جمعی در اولویت قرار دارد. عشق های هوس گونه زمینی بایستی جای خود را به عشق های واقع بین انسانی و معنوی دهد. مسیر آینده مسیری پیچ در پیچ است اما برخلاف گذشته مسیر ما به سمت اصلاح و رشد است.

برای ورود به عصر جدید داشتن برنامه زندگی اهمیت دارد. برنامه زندگی، حاصل آماده سازی ذهن و فعالیت های ذهنی و منسجم کردن تصورات صحیح و هدایت آن به سمت اهداف منطقی آینده نگر می باشد. انسان ها موجودی صاحب فهم و درک هستند و معمولاً در اثر فشار های زندگی و سختی های روزگار دچار خستگی ذهنی یا سرگردانی و پریشانی فکری می شوند. در بخش زیادی از اوقات زندگی ما سرگرم تفکر هستیم. اما در هنگام خستگی و ناراحتی و غم و فشارهای روانی، رشته های گوناگون تصورات ذهنی که به سرعت در ذهن ما در حال عبور هستند، امکان پردازش عقلانی نمی یابند و احساسات و خستگی روانی ما موجب می شود نتیجه ای از آن تصورات حاصل نشود. اگر آگاهی های منسجم و دسته بندی شده وجود داشته باشد هوشیاری ما تقویت می شود و در غیر اینصورت افکار و تصورات، تبدیل به پریشان فکری مداوم خواهد شد. زندگی در عصر جدید نیازمند داشتن بینش است و زندگی تقلید وار قبلی

امکان ادامه یافتن ندارد. بینش نوعی تأمل و تدبیر عمیق ترنسیت به درون خودمان و شناخت محیط پیرامون و درک تحولات آینده است. اگر مسائل خودمان را شناسیم نمی توانیم آنها را حل کنیم. شناخت مسئله از حل آن مهم تر است. اغلب مسائل کوچک و جزئی بصورت دست و پا گیر در اطراف ما وجود دارد اگر به آنها پردازیم از مسائل مهم تر باز می مانیم و اگر به آنها نپردازیم این مسائل کوچک و جزئی جمع می شوند و به مسائل بزرگ زندگی تبدیل می شوند. ابتدا باید سعی کنیم مسائل را بصورت شفاف و واضح ببینیم. مسائل بزرگ زندگی تان را به مسائل ساده تر تقسیم کنید. وقتی مسائل زیادی در اطراف شما حل نشده باقی بماند، این مسائل به گره و مشکل تبدیل می شود. مشکلاتی که حل آنها سخت تر است و حاصل مسائل در هم تنیده شده هستند

برخی افراد عادت دارند موضوعات پیرامون خود را به یک مسئله تبدیل نمایند. خانم ها بیشترین استعداد را در تبدیل موضوعات و وقایع به یک مسئله دارند. افکار آنان در بسیاری از موارد غیر متمرکز، سرشار از رویاها و تصورات پراکنده و غیر قابل کنترل است و جز خستگی و سستی و گرفتاری و شلوغی ذهن، برای آنان چیزی به ارمغان نمی گذارد. هنگامی که حواس ما به بازی گرفته می شود خسته و سست و دارای مشغله ذهنی می شویم. مسئله شناسی نیز بایستی سازنده، مثبت، امید بخش و موجب آرامش روانی شود.

در زندگی با تصمیم گیری در مورد حل مسئله ها روبرو هستیم و این مهم نوعی برنامه ریزی است. اگر سعی می کنیم نیازهای زندگی مان را متعادل با ارزش ها و باورهای مان طراحی کنیم در واقع سعی می کنیم برای آینده خودمان برنامه داشته باشیم. برنامه شکلی از ارتباط است، ارتباط اجزاء و عناصر گوناگون و پیوسته ای که در مسیر رسیدن به هدف با پیش بینی در مسیر اجرا رشد و تحول می یابد و بر کنش ها و اقدامات و عملیات و فعالیت های متمرکز است. در ساختار برنامه زندگی هشت گام اصلی وجود دارد:

۱ - شناخت مسئله و موضوع اصلی

۲ - امکان سنجی

۳ - طراحی نقشه اجرایی

۴ - تقسیم کار و تشخیص چگونگی ارتباط با دیگران

۵ - تعیین مشاور

۶ - اجرای قدم به قدم مسیر

۷ - تطبیق اجراء و اقدامات با مسیر طراحی شده

۸ - بررسی خطاهای پیش بینی شده و پیش بینی نشده

داشتن مشاور در برنامه زندگی آینده، بویژه در شرایط خستگی ذهنی، روحی و روانی اهمیت فراوان دارد. در مجموع برای زندگی در عصر جدید نیازمند: مدیریت ذهن، داشتن بینش، شناخت توانایی های خود، شناخت محیط، آینده نگری، تشخیص مسئله، اولویت بندی مشکلات و مسائل، طراحی برنامه، تعیین اقدامات و تنظیم چگونگی ارتباط با دیگران و همراهی مشاوران زبده هستیم.

در لاک تنهایی

دلنوشته های نسرين رضایی نیا قسمت دوم

وقتی لبخند میزنه چین و چروک کنار چشمش پراز حرفه واسه گفتن، وقتی با دست های لرزانش برات چای میاره، کنار سینی چای ظرف کوچیک گل سرخش که پراز توت خشکه و پر از عطر و طعم قدیمی، تمام خستگی هات رو از یاد میبری چه جای امنی برای بی خیالی و دور شدن از تمام دغدغه ها و دلنگرانی ها، خونه ی پدر بزرگ و مادر بزرگ بوی گم شدن توی رویاهای رو میده

گاهی از خودم می ترسم و نیمه ی تاریک و پنهانم را در تنهایی می شکافم و به تمام جزئیاتش نگاه می کنم، این منم! بخشی از وجودم که تا بحال هیچ کس آنرا در من ندیده و فقط خودم گاهی به آن نگاه می کنم، شاید وقت هایی که دیگران را قضاوت میکنم تلنگری می شود که برگردم به نیمه ی تاریک و بینم من پراز ایراد و تقصیر را، چه بی رحمانه دیگران را مورد هجوم قضاوت ها قرار دادم چه با نگاهی وچه با کلامی برای گناهی که شاید بدترش را در ذهنم و نیمه ی تاریک پنهان کرده ام

خیلی وقت ها به پاییز زل میزنم و خوب نگاه می کنم، تضاد در پاییز موج می زند، بوی پاییز عجیب عاشقانه و رنگ های پاییزی عجیب دل شکسته، این چه تضاد است که اینچنین دلبری میکند؟! شاید راست باشد قصه ی مادر بزرگ که پاییز دختر عاشقی بوده که معشوقش او را ترک کرده، به همین خاطر تضاد دارد در رنگ و بو، بوی عشق و رنگ جدایی، چه تضادی.....!!!!

دیگه خسته نیستم، نه از دنیا نه از آدمها و گذشته ها، امروز حال خوب رو می خوام دوباره حس کنم، دیگه به روز ای رفته و خاطره ها نمی خوام نگاه کنم، از امروز هرچه هست فرداست و فردا، کسی چه میدونه شاید بهترین ها در فرداست...

دل که می گیرد نه کاری به فصل دارد نه باران و نه آفتاب، نه پاییز سرش می شود نه بهار، دلت که تنگ می شود فقط بهانه میخواهی برای رفتن در لاک تنهایی و آرام در آغوش کشیدن افکار همان فکرهای که وقت و بی وقت به سراغت می آیند و در می کویند، فقط محض اطلاع، وگرنه کاری ندارند به اینکه اجازه ی ورود میدهی یا نه، گاهی دلم می خواهد به جای رفتن در غار تنهایی جرات فریاد داشتم و می گفتم خسته ام از این سکوت در تنهایی.... می گفت هیچ وقت غصه ی گذشته رو نخور یا حسابی از لذت بردی یا یه درس درست و حسابی، سخته ولی خب خوب که به معنی حرفش توجه می کنی میبینی منطقی ترین حرف دنیا رو زده

خسته ام از تو که در من جا مانده ای، صدایی می خواستی برای فریاد ولی من دور از هیاهو و صدا، این همه تضاد که با من داری با کدام منطق تو سازگاری دارد که همچنان در من جا مانده ای؟.... در فراسوی مرزهای ذهنم شبیهی در حال پرسه زدن است، تنها و بی هیاهو و دور از تمام شلوغی ها، نمی دانم در کدام ایستگاه دنیا سوار من شده و مقصد نامعلومش کجاست! کاش زودتر پیاده شود از ذهنم که خسته ام از حضور پراز ابهامش

خسته ام اما جسم و روحم هماهنگی ندارد، روحم خسته و جسمم در تلاطم است، گاهی خسته تر از خسته میشوم در چنین ناهماهنگی و ناموزونی

گفت تلخه، گفتم نخور برات عوضش میکنم، کم رنگ تر می ریزم، گفت چای رو نمی گم، بس چی؟ با یه آه از ته دل گفت رفتن آدم رو میگم، دیدی بعضیها مبرن اما هنوز هستن! بعضیهای دیگه هستن کنارت اما رفتن!..... دیدم اطراف هممون چه قدر از آدم های به ظاهر رفته و تو ذهن و قلبمون جا مونده داریم و چه قدر هم آدم های که هستن کنارمون ولی دیگه تو قلب و ذهنمون نه

..... راست میگفت چه قدر تلخ.... خیلی وقت ها که دلت میگیره، حتی نمیدونی چرا، دقیقاً همون موقع است که از ته دلت میخوای که یه سنگ صبور کنارت باشه توام از دل تنگیات برایش بگی، گاهی وقتها این سنگ صبور یه دوست میشه و گاهی یه سایه از کسی که یه روزی بوده و حالا نیست، ولی تو تو هنوز توی خیالت نگهش داشتی، میدونی نیست ولی همون سایه برای سنگ صبور شدن کافیه....

دلتننگ که میشه، بهونه میگیره، اونوقت تو میشی بی دفاع ترین، شروع میکنه به مرور تمام اتفاقات تلخ و شیرین و تو فقط نگاه میکنی و دم نمیزنی، مرور میکنه تا همین جای که الان وایسادی و بعد یه نگاه بهت می اندازه و با کنایه ی تلخ میگه یادته گفتم دل نبذ؟ یادته گفتم وابسته نشو؟... حالا تو موندی و من دلتننگ بهونه گیر... وباز بی دفاع تراز قبل خیره به گذشته....

می گفت دنبال امنیت میگردم، نه از آن ها که تو فکر میکنی، با تعجب نگاهش کردم، پرسیدم منظورت چیست؟ امنیت یعنی وقتی به او فکر میکنی دلت گرم شود و پشتت کوهی ایستاده احساس کنی و دیگر به هیچ چیز این دنیا دلخوش نباشی مگر وجودش.... راستی تو امنیت داری؟!

حالم هنوز خوب است، صبح که بیدار میشوم دوتا فنجان چای می ریزم یکی برای خودم و دیگری برای صبحی که تو از راه بیایی....

یوگا از سنتی تا مدرن

کریشنا سودهیر



همچنین مشخص شد که یوگا می تواند یک روش درمانی مؤثر باشد. در مطالعاتی که روی بیماران اسکلتی-عضلانی انجام شد مشخص شد که یوگا در کاهش درد و اصلاحات حرکتی بهتر از بقیه ورزش های سبک عمل می کند. افزودن یوگا به روال ورزشی فعلی می تواند قدرت و انعطاف پذیری را در شرایط درمانی سخت مانند کمردرد مزمن، آرتروز روماتوئید و پوکی استخوان افزایش دهد. همچنین مشخص شد که ترکیب یوگا از تمرینات بدنی و تنفس منظم تأثیرات درمانی مشابهی بر سلامت ریه ها دارد. بیماری های ریوی مانند برونشیت مزمن، آمفیزم و آسم مجاری تنفسی را منقبض و غشایی که به خون اکسیژن رسانی می کند را تضعیف می کنند. اما تمرینات تنفسی موجود در یوگا باعث انبساط عضلات این مجاری و اکسیژن رسانی بهتر می شوند. افزایش اکسیژن رسانی به خون به ویژه در افرادی که عضلات قلبی ضعیفی دارند و در پمپاژ اکسیژن به بدن مشکل دارند، بسیار مفید است. همچنین برای کسانی که قلب سالمی دارند، این عمل می تواند باعث کاهش فشار خون و عوامل خطر و پیشگیری از بیماری های قلبی-عروقی شود.

احتمالاً اثبات مهم ترین تأثیر یوگا کار دشوار است: یعنی تأثیر روانشناختی. علیرغم ارتباط دیرینه بین ورزش یوگا و سلامت روان، شواهد کمی مبنی بر چگونگی تأثیر آن بر سلامت روان وجود دارد. یکی از مهمترین ادعاها این است که یوگا، علائم افسردگی و اختلالات اضطرابی را کاهش می دهد. از آنجاییکه تشخیص این حالت ها بسیار متفاوت است و منشأ و شدت آنها هم متفاوت است، تعیین تأثیرات یوگا کار دشواری ست. اگرچه، شواهدی وجود دارند که می گویند یوگا می تواند به کاهش علائم استرس کمک کند، مدیتیشن و ریلکسیشن هم همینطور.

تحقیقات در مورد تأثیرات یوگا هنوز در حال گسترش هستند، ما در آینده، به مطالعات گسترده تر و شرکت کنندگان بیشتری نیاز است، که می توانند تأثیر یوگا را بر حملات قلبی، آمار سرطان، عملکرد شناختی و سایر بیماری ها اندازه گیری کند. اما فعلاً، یوگا می تواند به سنت دیرینه خود به عنوان روشی برای تمرین، تأمل و آرامش ادامه دهد.

هرچند رویکردهای متفاوتی برای یوگای مدرن وجود دارند - اما اغلب آنها دارای سه عنصر اصلی حالت های بدنی، تمرین های تنفسی و تعمق هستند. اعتقاد بر این است که ترکیب این تمرینات جسمی و روحی، تأثیر بسزایی بر سلامتی افراد دارد. اما آیا واقعاً این موضوع صحت دارد؟

در مقطعی بین قرن اول و پنجم پس از میلاد، پاتانجلی، مرشد هندو، کدگذاری سنن باستانی و مراقبه ای هند را آغاز کرد. او تکنیک هایی به قدمت تاریخ تمدن هندوستان را در ۱۹۶ کتابچه راهنما با نام یوگا سوترا به ثبت رساند. طبق این متون یوگا به معنای پرهیز ذهن از توجه به اشیاء خارجی و تلاش برای رسیدن به حالت آگاهی ناب می باشد. با گذشت زمان، یوگا با عناصر جسمی ژیمناستیک و کشتی ترکیب شد. امروزه رویکردهای زیادی در خصوص یوگای مدرن وجود دارند که بیشترشان هنوز هم سه عنصر اصلی پاتانجلی، یعنی حالات بدنی، تمرین های تنفسی و تعمق را دارا هستند. اعتقاد بر این است که ترکیب این تمرینات جسمی و روحی، تأثیر بسزایی بر سلامت افراد دارد. تأثیراتی مثل افزایش قدرت و انعطاف پذیری، تقویت عملکرد قلب و ریه و بهبود سلامت روانی. اما آیا مطالعات فعلی شواهدی را در این رابطه ارائه کرده اند؟ علیرغم تلاش بسیاری از محققان، اثبات فوائد یوگا کار دشواری است. تشکیل یوگا از چند فعالیت مختلف باعث می شود که تعیین مؤلفه مؤثر بر سلامتی، کار دشواری باشد. بعلاوه، مطالعات یوگا اغلب روی نمونه های کوچک انجام می شود که فاقد تنوع هستند و تکیه بیش از حد بر خودسنجی باعث فردی بودن نتایج می شود. با این حال فوائدی وجود دارند که از نظر علمی، مورد تأیید بیشتری هستند.

کشش بدن بر اساس حالات بدنی یوگا باعث فعالیت چند گروه از ماهیچه ها می شود. حرکات کششی در کوتاه مدت محتوی آب این ماهیچه ها، رباط ها و تاندون ها را تغییر داده و باعث انعطاف بیشتر آنها می شود. همچنین در بلندمدت باعث تحریک سلول های بنیادی و تبدیل آنها به بافت ماهیچه ای جدید و سلول های تولیدکننده کلژن الاستیک می شود. بعلاوه باعث کاهش واکنش طبیعی بدن به انقباض ماهیچه ها می شود، و آستانه تحمل درد برای انجام مهارت های کششی را افزایش می دهد.

تا کنون ثابت نشده که کدامیک از انواع یوگا بیشتر از بقیه باعث افزایش انعطاف می شود بنابراین تأثیرگذاری حالات خاص در هاله ای از ابهام است. اما همانند سایر ورزش های سبک، مطمئناً یوگا هم باعث تناسب اندام و انعطاف پذیری در افراد سالم می شود.



داستان شانس

عسل عبدالهی

است که نتواند کسی را دوست بدارد یا برای خودش دوستی انتخاب کند و یا او را به چشم دوست برگزیند و او را عاشقانه دوست داشته باشند!! او همیشه از این جمله می ترسید چون می دانست در قلب کسی جای ندارد و با گذر زمان آن را بیشتر و بیشتر حس کرده بود!!

او دلش می خواست از زندان غم و درد ، خودش را رها سازد و به دوردست ها برود..

او خسته از نامردمی ها و نامهربانی های اطرافیان؛ از اینکه در اجتماعی زندگی می کرد که حتی اگر دلش می خواست از رنج هایش بگوید او را متهم و مقصر می دانستند خسته شده بود ولی جرات ابراز آن را نداشت!! ...

شی در خواب دید درهای سفیدی به رویش باز شده اند و کبوترانی در کنارش پرواز می کنند .. برای اولین بار احساس کرد دلش روشن شده و نمی خواهد از جمع کبوتران بیرون بیاید.. در خواب می خندید و از شدت خوشحالی از اینکه در جمعی مورد توجه قرار گرفته بود می چرخید و سر مست آوازهای بلندی می خواند و بر روی پاهایش بند نمی شد و می رقصید!!

صبح که بیدار شد حال خوشی داشت ، حالی که مدت ها و حتی سال های بسیاری آن را تجربه نکرده بود!!

از جایش برخاست ، آبی به صورتش زد و روبروی آینه نشست.. شروع به مرتب کردن موهایش کرد و کمی آرایش!! خودش نمی دانست چرا اینگونه بی تفاوت به نگاه دیگران ، اطرافیان و همسرش ، برای خودش عزیز شده بود . می خواست برای خودش زندگی کند!! زیباترین لباسش را انتخاب کرد و آن را بر تن کرد.. ساک کوچک اش را از وسایل ضروری پر کرد..

نگاهی به خانه انداخت ... می دانست که بهترین تصمیم را از میان خیل آماج زخم و درد و غم گرفته است و می رفت تا شاید شانس این بار با او همراه شود و زندگی روی خوشش را به او نشان دهد... امیدوار به روزگاری بهتر و مهربان تر...

در زندگی هر کسی شانس آن گونه که خود فرد در ذهن دارد معنا می شود!! یکی شانس را در خانواده ای متمول و فرهیخته می داند ... یکی در سلامتی.. یکی در درس.. یکی در سفر های بسیار .. یکی در ازدواج .. یکی در کار و دیگری و دیگری در تمام مواردی که در زندگی به دنبالش است و ناگاه به آن می رسد !!

ولی من زنی را می شناسم که هم سلامت است هم خانواده به نسبت بالایی دارد .. هم زیباست و هم جوان هم درس خوانده است هم مزدوج!! ولی شانس ندارد

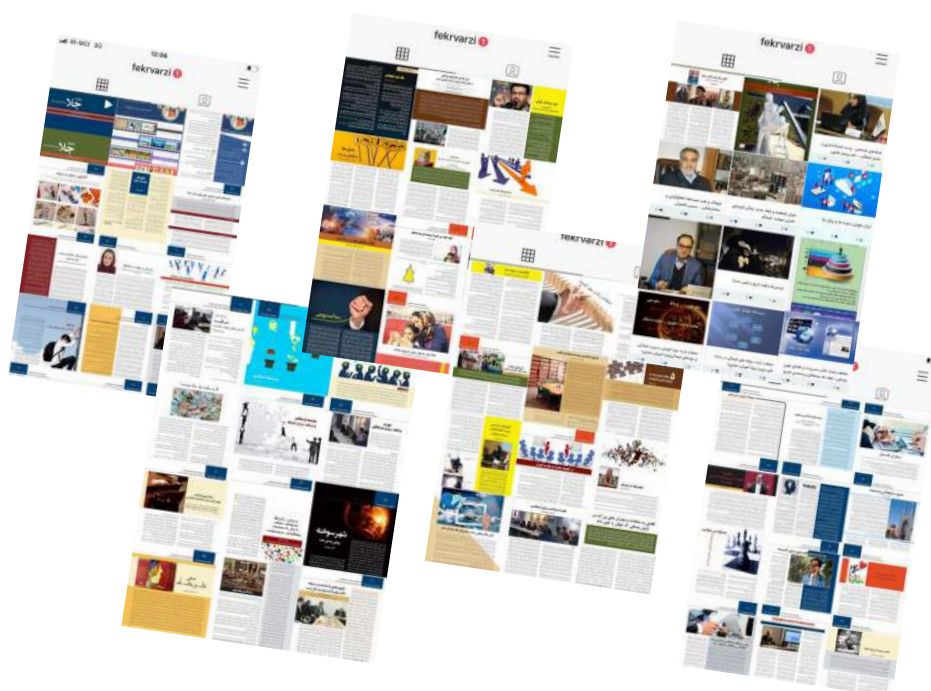
میدانی چه می گویم شانس با او در یک راستا قرار نمی گیرد!! با او هم پیاله نشده و او تا دلش می خواهد طعم شانس را بچشد کاسه شانس از دستش می افتد و می شکند و یا لااقل آن چنان ترکی بر می دارد که یادش می آید چه غم هایی بر دل دارد و هنوز زخم یکی از آن دردها نرفته که دیگر زخمی به آن اضافه می شود!!

از همان بچگی و نوجوانی خلا دوست و تنها بودن را کشید و شانس داشتن دوست و یار صمیمی را از دست داد!! مگر می شود آدم حتی نتواند برای خودش یک رفیق صمیمی داشته باشد !! شاید یک دهم انسان ها این درد را کشیده باشند و نتوانند دوستی پیدا کنند!! در خانواده اش هم زیاد جایگاه محبوبی نداشت و شانس فرزند دوست داشتنی را هم بر خلاف بیشتر فرزندان که عزیز خانواده هستند را دارا نبود!! تنهایی او عمیق بود و عمیق!!

در دوران دانشگاه با پسری که فکر می کرد با او راه عشق و شانس را خواهد پیمود ازدواج کرد ولی باز هم شانس با او هم قدم نشد و او تنها در تنهاییش بزرگ تر شد! همسرش او را دوست نداشت و مدام از او ایراد می گرفت و سرزنشش می کرد .. او را با الفاظ ناپسند صدا می زد و مدام او را تهدید به ترک کردن و تنها گذاشتن می کرد و او را بیش از پیش آزار و رنج می داد و غصه های اوتامی نداشت!! جوان تر که بود کتابی خواند که در آن نوشته بود فقیر کسی نیست که پول زیادی ندارد ، بلکه کسی



حامیان این شماره از ماهنامه جلا (نیاز اندیشه روز)
پایگاه اطلاع رسانی فکر ورزی به آدرس Fekrvarzi.ir
و کارگاه تجربی برنامه ریزی فرهنگی می باشند.



@fekrvarzi @fardroo @jalamonthly

پیج یوتیوب: fekrvarzi.ir

می توانید ما را در اینستاگرام دنبال نمایید

در این شماره می توانید این مطالب را مطالعه نمایید:

- فرهنگ و آینده
- اهداف محقق نشده جهانی
- آینده جهان (در افکار کارآفرینان)
- نظریه تصمیم گیری و علوم شناختی
- چگونه محتوا را درک کنیم؟
- خطاهای مشترک آدم ها در تصمیم گیری
- نقش ادراک در ارتباطات- قسمت سوم
- نقد و تحلیل کتاب بیشعوری
- ازدواج سالم
- معمای تجربه در مقابل حافظه
- چطور می توانم خدمت رسانی کنم؟
- ممکن است در آینده شاهد گونه بسیار متفاوتی از روان پزشکی باشیم
- هنر و خلاقیت در کودکان
- چگونه با خواندن آثار ادبی توانایی اعمال ذهنی در کودکان افزایش می یابد؟
- مروری بر تحولات فرهنگی چهار دهه اخیر
- ولایت امیرالمومنین علی (سلام الله علیه)